



از لندن تا لس آنجلس و اسلو و گوتنبرگ تا استکهلم و هلسینکی و تورنتو و آمستردام و زوریخ و دنهاخ و هامبورگ، ایرانیان آزادیخواه به فراخوان "دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب" دانشگاه‌های ایران برای تبدیل روز ۱۶ فوریه به روز اعتراض سراسری برای آزادی دانشجویان زندانی پاسخ مثبت دادند. ص ۲



شهرهای بزرگ اروپا در حمایت از فراخوان ۱۶ فوریه برای آزادی دانشجویان زندانی

یادداشت سردبیر

جنبش خود را بسازیم

شلاق زدن کارگر در سندج به جرم شرکت در مراسم اول ماه مه، شهری که به مقاومت در برابر جمهوری اسلامی مشهور بوده است. احضار کردن کارگران اخراجی به دادگاه اسلامی به جرم اینکه حقوق معوقه خود را طلب کرده اند یا حمله نیروهای انتظامی و ضرب و شتم کارگران در جلو کارخانه به این بهانه که سد معبر کرده اند، نشانه تشدید تعرض حکومت اسلامی سرمایه نه تنها به معیشت روزانه طبقه کارگر که به حرمت و کرامت انسانی کارگر است.

طبقه کارگر در واقع دما سنج رفا و آزادی در جامعه سرمایه داری است. هر درجه از بهبود در زندگی طبقه کارگر، با افزایش بهبود در زندگی افراد جامعه و هر درجه از اقتدار طبقه کارگر با گسترش آزادی و حقوق فردی و حرمت و کرامت انسان در جامعه بورژوازی همراه بوده است. عکس آنهم صادق است. سرمایه جز با خون و عرق کارگر بارور نشده و تحمیل عقب گرد به جامعه و پائین آوردن سطح توقعات جامعه همواره با یورش به معیشت روزانه طبقه کارگر، سرکوب طبقه کارگر و جنبش کمونیستی این طبقه و از اینطرفی تحدید آزادیهای سیاسی و به جلو صحنه راندن مذهب و فاشیسم و میلیتاریسم همراه بوده است. در ایران، سرمایه با همه خصوصیات ضد انسانی همزمان با کثافت و توحش اسلامی نیز مسلح شده است. این در عین حال اوج درماندگی و گنبدگی خود سرمایه در او آخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم را نشان میدهد. تلاش حکومت اسلامی از ابتدای سرکار آمدنش این بوده است که حاکمیت سرمایه در ایران را به هر ترتیب که شده حفظ کند و از اینطرفی مقبولیت خود را به بورژوازی ایران در انطباق با رابطه کار و سرمایه در ایران و به بازار جهانی سرمایه تحمیل کند.

این تلاش ابتدا با یورش بر دو محور در جامعه ایران استوار بوده است، طبقه کارگر و زن در جامعه ایران. کشتار کارگران بیکار اصفهان در ۱۷ اسفندماه ۵۷ با اسید پاشی اوباش اسلامی ←

جنگ، جمهوری اسلامی و

طبقه کارگر مصاحبه با کورش مدرسی

... اما اینکه کفه ترازو به کدام طرف کج میشود، آیا روند اوضاع به سرنگونی جمهوری اسلامی به قدرت توده کارگر و زحمتکش منجر میشود، آیا همه اینها به عبور جمهوری اسلامی به یک نظام متعارف تر بورژوازی می انجامد، آیا جناح های درون رژیم برای تضمین این تحول به رورویی نظامی با آمریکا و یا رورویی خشن تر با هم کشیده خواهند شد و یا اینکه اوضاع به یک انقلاب بطور کلی و یک انقلاب کارگری بطور اخص منجر خواهد شد، هیچ یک محتوم نیست و همه ممکن اند. نتیجه این اوضاع بستگی به فاکتورهای متنوع بویژه نقشی که طبقه کارگر و کمونیست ها ایفا خواهند کرد دارد... ص ۳ ←



خاورمیانه در پروسه تقسیم مجدد جهان

آمریکا بر جهان بود، اکنون شکست دولت آمریکا در عراق و ظهور قطب اقتصادی سرمایه داری جدید، چین، و ناکزیر ابرقدرت نظامی جدید در آینده، دارد به این مسابقه پایان میدهد. تقریباً همه مفسران و سخنگویان سرمایه داری اذعان میکنند که ظهور قطب جدید، به افول قطب قدیم یعنی آمریکا منجر میشود و این پروسه حداکثر در دو دهه آینده به سرانجام خواهد رسید. هم اکنون اتحاد اروپا و حتی تک تک دول اروپائی این را در محاسبات و چرخشهای سیاسی خود میکنند، ص ۶ ←

مصاحبه با فاتح شیخ

کمونیست: تلاش دولت آمریکا برای "تک قطبی" کردن جهان که بعد از فروپاشی اردوگاه شرق شروع شد، در واقع بر سر اروپا و از این طریق کسب هژمونی سیاسی و نظامی



درباره کناره گیری

فیدل کاسترو

مصاحبه با کورش مدرسی ص ۳۲

دستمزدها...

جدال مرگ و زندگی طبقه کارگر با بورژوازی و دولت

مظفر محمدی ص ۸

دین کودک آزاری

سیستماتیک است

اعظم کم گویان ص ۱۴

اطلاعیه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

رقص جلاد!

تسلیم بازی کثیف جمهوری اسلامی نشوید هشدار به مردم آزادیخواه، احزاب، نهاد ها و سازمانهای اپوزیسیون ص ۱۵

حسین مرادیگی

اسقف کانتربری و حکم

سنگسار ص ۲۷

در کردستان بورژوا هست اما کارگر نیست!

جمال کمانگر ص ۲۳

اطلاعیه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست



صد سال تلاش برای

طلبانه بشریت ص ۱۵

جوانان؛ فقر و بیکاری

در جدال با آینده

فواد عبدالمهدی ص ۱۰

گامهایی به پس،

برای یک پرش بلند

محمود قزوینی ص ۱۸

مرگ خدا

منبع: اشپیکل

ترجمه: بهزاد جواهری ص ۱۳

به صورت زنان و دختران و "روسری یا تو سری" تکمیل شد.

شلاق زدن کارگری که حق خودش را میخواهد، در واقع قلدری جدید جمهوری اسلامی را در مقابل طبقه کارگر و جامعه که این بار نیز با تشدید یورش به زنان و جوانان تکمیل شده است باید در متن اوضاع و احوال این دوره جستجو کرد و به آن جواب داد. وگرنه سردرگمی و سرخوردگی فعلی را تشدید خواهد کرد. جمهوری اسلامی ماجرای اشغال سفارت آمریکا را داشت، جنگ ایران و عراق را داشت، "فتوا" علیه سلمان رشدی را داشت و دوم خرداد و نیروی اپوزیسیون بورژوازی پشت سر آن را با همه شعرا و نویسندگان و هنرمندان این جنبش داشت. این دوره، جمهوری اسلامی در کنار تفوق هسته ای خودش در مقابل دولت آمریکا و دول غربی، هزیمت افق ناسیونالیسم ایرانی و کل افقی که به آمریکا دارد میاید و میزند و می اندازد امید بسته بود را دارد. دارد از این تفوق و از هزیمت این افق در مقابل خود برای به زانو در آوردن طبقه کارگر و یورش به زنان و ارباب جامعه و مردم در مقابل خود بهره برداری میکند. دارد تاوان سکوت کارگر را در مراکز کلیدی در مقابل یورش به زن، در مقابل تعرض به کارگر پراکنده از رهبران و فعالین کارگری این مراکز میگیرد. دارد تاوان هزیمت یک افق و توهم به یک افق شکست خورده را از مردم و جامعه ایران میگیرد. وگرنه اوضاع بدتر از گذشته است. پول دارها پول دارتر شده اند، گله امامان حزب الله و سران ریز و درشت جمهوری اسلامی بیشتر خون مردم را در شیشه کرده اند.

نانی به سفره هیچ کارگر و مردم زحمتکشی اضافه نشده است که هیچ، بیکاری و گرانی و فقر و فلاکت حتی نسبت به چند ماه قبل نیز تشدید شده است. برای مقابله با این وضعیت باید جبهه دیگری را باز کرد، جنبش دیگری را باید ساخت، سد واقعی ای باید در مقابل یورش حکومت اسلامی بست. پرچم این جبهه، پرچم این جنبش در این دوره و در گرماگرم جنگ بین ما و جمهوری اسلامی خوشبختانه بلند شده است. پرچم آزادیخواهی و برابری طلبی. نیروی جنبش پشت این پرچم را و مطالبه این جنبش را برای جامعه، جامعه و افکار عمومی در ایران و در خارج ایران در پس این پرچم دارند می بینند، جنبش انقلابی طبقه کارگر که قصد دارد برای اولین بار در تاریخ ایران صحنه سیاست در ایران را از آن خود کند.

تنها طبقه کارگر و نیروی این جنبش است که میتواند حکومت اسلامی را سرنگون کند و کثافت اسلامی را از جامعه ایران پاک کند. ناجی دیگری نیست. میاید و میگیرد دیگری نیست. کارگر باید از کارگر، از زن برابری طلب، از دانشجو، زن برابری طلب و دانشجو باید از کارگر دفاع کنند. شلاق زدن به هیچ فردی را نباید از جمهوری اسلامی تحمل کرد، هیچ بی حرمتی ای به حرمت و کرامت هیچ فردی را در جامعه نباید از جمهوری اسلامی قبول کرد. هرکس دستش به کلاه خودش باشد یا کارگر را به حقوق زن و به دفاع از زن و از دانشجو کاری نیست، تنها دست اوباش اسلامی را روی کارگر و زن برابری طلب و جوان این جامعه درازتر میکنند.

حول این پرچم میتوان و باید یک جنبش متحد و بهم بافته ساخت. میتوان و باید کارگر و زن برابری طلب و جوان سکولار را زیر این پرچم متحد کرد. میتوان و باید در مقابل توحش جمهوری اسلامی به طبقه کارگر و به جامعه، سد آزادیخواهی و برابری طلبی را بست. بگذار وقتی دلکها و لاشخورهای سیاسی اپوزیسیون بورژوازی از درون و از برون حکومت اسلامی دوباره سر بلند میکنند این جنبش روی پای خودش محکم ایستاده باشد.

سوال اینجاست که آیا چه جامعه، کمونیستها، خود کارگران و زنان برابری طلب به اهمیت اتحاد حول این پرچم در عقب راندن جمهوری اسلامی واقف هستند و یا در آینده نزدیکی واقف خواهند شد؟

بزرگترین شهرهای اروپا شاهد اعتراض به جمهوری اسلامی بخاطر به بند کشیدن فعالین دانشجویی دانشگاههای ایران بودند!

اسلامی به آزادی همه ی دانشجویان دربند و کارگران وزندانان سیاسی تن دهد.

زنده باد آزاد و برابری مرگ بر جمهوری اسلامی

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری - حکمتیست ۱۸ فوریه ۲۰۰۸

بیانیه پایانی تجمع اعتراضی ۱۶ فوریه در میدان ترافالگار لندن

در حمایت از فراخوان دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، ما ایرانیان و مردم آزادیخواه مقیم انگلستان، احزاب، نهادها و شخصیتهای سیاسی در اجتماع اعتراضی شهر لندن گرد آمده ایم. ما انزجار شدید خود را از سرکوبگریهای جمهوری اسلامی در دانشگاهها، دستگیری و شکنجه فعالان دانشجویی در ایران اعلام می داریم. در نتیجه تلاش همه جانبه بین المللی، تعدادی از فعالین دانشجویی از زندان آزاد شده اند. اما جمعی از آنان کماکان در زندان و زیر وحشیانه ترین شکنجه ها بسر میبرند. ما خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط تمام فعالین دانشجویی، فعالین کارگری، فعالین جنبش زنان و فعالین حقوق مدنی و اجتماعی هستیم. ما همچنین اعلام می داریم که تا آزادی تمام دستگیر شدگان مراسم های ۱۶ آذر و آزادی دیگر فعالین کارگری، سیاسی و مدنی به اعتراض خود به شیوه های مختلف ادامه خواهیم داد.

ما اعلام می کنیم که:

- ۱- همه دانشجویان دستگیر شده فوراً باید آزاد شوند. به شکنجه و اذیت و آزار دستگیر شدگان باید بلاواسطه پایان داده شود.

۲- منصور اسانلو، محمود صالحی و همه زندانیان سیاسی باید آزاد شوند.

۳- به حضور نیروهای نظامی و انتظامی در دانشگاهها پایان داده شود. دانشگاه محل تحصیل و کسب دانش است و پادگان نیست.

۴- ما از فعالیتهای موثر خانواده دانشجویان زندانی قویا حمایت میکنیم و به تمام آنها درود میفرستیم.

۵- ما خواستار اتحاد وهمبستگی بین جنبش های کارگری، دانشجویی، زنان و دیگر مبارزات آزادی خواهانه مردم ایران علیه جمهوری اسلامی هستیم.

۶- ما اعمال شکنجه های وحشیانه علیه دانشجویان توسط رژیم و فشار آوردن به آنان برای شرکت در شوهای تلویزیونی و "اعتراف" گیری علیه باورهای خود را به شدت محکوم میکنیم و خواهان قطع فوری این اعمال جنایت کارانه هستیم.

۷- ما از همه احزاب و جریانات چپ، مترقی و کارگری، از همه سازمانها، نهادها و شخصیتهای مدافع حقوق انسان در سراسر جهان میخواهیم به هر نحو ممکن به جمهوری اسلامی اعتراض کنند و خواستار آزادی فوری دستگیر شدگان اخیر و کلیه زندان سیاسی ایران گردند.

گردید. در این اجتماعات پیامهای همبستگی قرائت شد و نمایندگان احزاب شرکت کننده از احزاب ایرانی تا احزاب و سازمانهای چپ و انساندوست مانند عفو بین الملل پیام دادند و سخنرانی کردند و به حمایتشان از دانشجویان و مردم آزادیخواه ایران و کارگران زندانی مجددا تاکید نمودند.

ایرج جنتی عطایی شاعر و ترانه سرای محبوب و از تلاشگران جدی برای آزادی دانشجویان زندانی با حضور خود در اجتماع لندن از دانشجویان حمایت کرد.

در میان سخنرانها پیام ترجمه پیام "کن لوچ" کارگردان محبوب و منتقد چپ انگلیسی خطاب به تظاهرات ۱۶ فوریه در لندن در حمایت از دانشجویان زندانی. قرائت شد. متن کامل پیام به این صورت بود: "من از کمپین (کارزار) شما حمایت می کنم و همبستگی خودم را با همه فعالین کارگری، سوسیالیست ها، دانشجویان و نویسندگان، بویژه امین قضایی که توسط دولت ایران زیر پیگرد ومورد مجازات قرار دارند اعلام می کنم. این غیر قابل تحمل است که انسانها این چنین مورد سرکوب و اذیت و آزار قرار می گیرند. من از همه مدافعان عدالت و حقوق بشر می خواهم که آزادی دستگیر شده گان را خواستار شوند".

در این اجتماعات هزاران نسخه اطلاعیه های حزب در میان مردم توزیع و بانرها و پلاکاردهایی که در دست شرکت کنندگان بودند بیانگر خواست و مطالبات دانشجویان، کارگران و مردم ایران که همانا آزادی و برابری و رهائی کلیه ی دانشجویان زندانی و فعالین کارگری بود، توجه مردم را بسمت خود جلب میکرد. در برخی از این اجتماعات

قطعه نامه و بیانیه هایی که به تصویب جریانات شرکت کننده رسیده بود صادر شده که یکی از نمونه های آن که در لندن به تصویب رسیده است ضمیمه میباشد. تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست یکبار دیگر تاکید میکند که تا آزادی تمامی دانشجویان دربند از هیچ تلاشی دریغ نخواهد کرد. جمعی از شریفترین فرزندان مردم به یمن تلاش و فعالیتهای زنجیره ای و متحدانه مردم ایران، خانواده های این عزیزان و ایرانیان مقیم خارج و مردم انساندوست جهان از زندان رها شده اند. هنوز تعدادی از رهبران جنبش دانشجویی در زندان و زیر وحشیانه ترین شکنجه های جسمی و روانی جلادان اسلامی هستند. مردم آزادیخواه اجازه نخواهند داد که دلسوزان مردم بخاطر فعالیتهای انسانی و آرمانهای والایشان در زندان بمانند. لذا تلاشهای انسانی در ایران و جهان تا آزادی تمامی این عزیزان ادامه خواهد داشت تا رژیم

از لندن تا لس آنجلس و اسلو و گوتنبرگ تا استکهلم و هلسینکی و تورنتو و آمستردام و زوریخ و دنهاف و هامبورگ ایرانیان آزادیخواه به فراخوان "دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب" دانشگاههای ایران برای تبدیل روز ۱۶ فوریه به روز اعتراض سراسری برای آزادی دانشجویان زندانی پاسخ مثبت داده و روزهای ۱۵ تا ۱۷ فوریه را به روزهای شور انگیزی در حمایت از جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی جامعه ایران تبدیل کردند.

در این روزها دهها هزار نفر از مردم جوامع اروپایی و آمریکای شمالی بوسیله حضور چشمگیر ایرانیان آزادیخواه که در حرکتها متعدد و با ایجاد کمیته های برگزاری تظاهرات ۱۶ فوریه به هر چه باشکوه تر و قدرتمندتر برگزار کردن این اعتراضات کمک کردند، متوجه بیدادگری حاکم بر مردم ایران و دانشگاه های این کشور شدند.

میادین مرکزی شهرهای عمده اروپا از میدان ترافالگار لندن تا هامبورگ و تورنتو و گوتنبرگ شاهد صدای اعتراض جامعه ایرانیان مقیم اروپا به توحش افسارگسیخته حاکم بر ایران بودند. از گذاشتن میزهای اطلاعاتی گرفته تا برگزاری تظاهراتهای پر جمعیت و توزیع اوراق تبلیغی در رابطه با دستگیری و بازداشت فعالین دانشجویی که "جرمی" جز آزادیخواهی و عدالت طلبی و اعتراض به تبدیل نکردن دانشگاه به پادگان، را نداشتند و به مخاطرات جنگ علیه مردم ایران "نه" گفته بودند، در میان مردم وسیعاً پخش کردند و علیه شکنجه و اذیت و آزار دانشجویان که بالغ بر ۷۰ روز است که ادامه دارد، برای مردم سخن گفتند و مردم را به حمایت از دانشجویان فراخواندند.

رهبران و کادرهای حزب حکمتیست در اجتماعات روز ۱۶ فوریه در کشورهای نروژ، سوئد، انگلستان و... سخنرانی کردند و در مورد جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی که در دانشگاه های ایران جاری شده است و اینکه این جنبش صرفاً به دانشگاه ها ختم نمیشود و بلکه به کل جامعه ایران از جنبش کارگری تا جنبش علیه آپارتاید جنسی و جنبش جوانان برای خلاصی از فرهنگ متعفن و متحجر اسلامی، مربوط است، سخنانی ایراد نمودند. سخنان پر شوری که حاوی آگاه گری در باره واقعیت های زندگی و مبارزه زنان، کارگران، جوانان و دانشجویان ایران، بود. در لندن فاتح شیخ و سام آزاد، در اسلو مظفر محمدی، در گوتنبرگ سلام زیجی و در استکهلم مصطفی اسدپور از جمله سخنرانان این اجتماعات بودند. در شهر گوتنبرگ سوئد، ضمن تظاهرات اعتراضی شب همبستگی نیز برگزار شد که با استقبالی گرم روبرو

جنگ، جمهوری اسلامی و طبقه کارگر مصاحبه با کورش مدرسی

کمونیست: شواهد حاکی از این است که خطر حمله نظامی آمریکا به ایران، لاقط در این دوره، منتفی شده است و این میتواند به معنی تغییر بزرگی در صحنه سیاست در ایران تلقی است. با فروکش کردن گرد و خاک تبلیغات جنگی طرفین، خواستههای مردم و مسائل واقعی تر جامعه ایران به جلو صحنه رانده میشوند. خطر فلاکت، بیکاری، گرانی سرسام آور و رو به ازدیاد مایحتاج روزانه مردم، بی حقوقی مطلق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، طبقه کارگر و دیگر مردم زحمتکش و آزادیخواه و برابری طلب را ناچار از رو در رویی بیشتری با حکومت اسلامی خواهد کرد. تناقض درونی رژیم اسلامی دوباره سر باز میکند، اپوزیسیون بورژوازی نیز به تناسب این وضعیت بتدریج سرو کله اش پیدا میشود. اگر موافق باشید یکی یکی به اینها به پردازیم:

در مورد برطرف شدن خطر حمله نظامی آمریکا نظر شما چیست؟ فکر میکنید مناقشات فعلی بر سر تحریم جمهوری اسلامی به کجا بکشد؟ این روزها مجدد سیاست "هویج" این بار بدون "چماق" یعنی "مشوقه های اقتصادی" برای جمهوری اسلامی در ازاء متوقف کردن غنی سازی اورانیوم و با بقول آنها فعالیت‌های هسته ای از طرف دول اروپای مطرح شده است آیا این به معنی دور شدن مجدد سیاست دول اروپایی از آمریکا در رابطه با این مساله با جمهوری اسلامی است؟ آیا به معنی ترس مجدد آنها از بالاگرفتن خطر حمله نظامی است یا اصولا تلاشی است برای "قانع" کردن چین و روسیه برای گذراندن سومین قطع نامه سازمان ملل در مورد تحریم جمهوری اسلامی؟

کورش مدرسی: روشن است که با شکست آمریکا در عراق و کودتای اطلاعاتی نظامیان آمریکا علیه جرج بوش، آتش جنگ افروزی آشکار آمریکا فرو نشسته است. اما نه "مساله" حل شده و نه خطر جنگ کاملا مرتفع شده است. شعله آتش فروکش کرده است اما کننده سوزان هنوز هست و موارد آتش زا هم به وفور وجود دارد.

بارها گفته ایم که این جدال در واقع صحنه کشمکش میان سه ضلعی امپریالیستی چین - روسیه، بخشی از اروپا (آلمان و ...) و بالاخره آمریکا و متحدین اش برای تقسیم مجدد جهان است. استراتژی ضربه پیشگیرانه آمریکا و حمله به عراق را هم باید در این متن فهمید. این جدال واقعی ای است که همچنان در جریان است و زبانه های آتش آن را در بسیاری دیگر از نقاط جهان

میشود دید. خاورمیانه، بویژه خلیج فارس یک منطقه مهم استراتژیک برای همه بازیگران این صحنه است که بخصوص با شکست آمریکا در عراق سفره برای تقسیم پهن تر شده است. درست به همین دلیل هم فرانسه و هم چین با عجله خود را به این سفره رسانده اند. جمهوری اسلامی هم در این میدان وارد شده و برای ادامه حیات خود علم دوگانه ناسیونالیسم و اسلام را برداشته و با آتش بازی میکند که در فرصت های دیگر به تفصیل در مورد آن صحبت کرده ایم.

اما تا آنجا که به رابطه جمع به اصطلاح ۵ بعلاوه یک شورای امنیت (یعنی شورای تقسیم مجدد جهان) بر میگردد، اینها از یک طرف میخواهند از رودروئی مستقیم نظامی میان خود، که بعکس دو جنگ قبلی جهانی میتواند برای همه ناپدید کننده باشد، پرهیز کنند و جنگ را از طریق نمایندگان یا پروکسی های خود انجام دهند و از طرف دیگر جمع پنج بعلاوه یک شورای به اصطلاح امنیت صحنه بده و بستان میان این نیروهای امپریالیستی است. با شکست آمریکا در عراق و کودتای اطلاعاتی ارتش آمریکا علیه بوش، موقعیت آمریکا تضعیف شده است و تناسب قوا بیشتر به سمت فشار اقتصادی و محدودیت های دیگر، در قیاس با فشار نظامی، چرخیده است که بیشتر در جهت منافع بلوک روسیه و چین است. اما بالانس، لاقط تا خروج رسمی جرج بوش، بسیار ناپایدار است و اوضاع میتواند با ماجراجویی جمهوری اسلامی، اسرائیل و یا خود آمریکا دوباره به عقب برگردد. قطعنامه جدید شورای پنج به اضافه یک اساسا معطوف به صدور اجازه کنترل محمولات عازم ایران در دریا توسط نیروی دریایی این شورا است. این قطعنامه در را برای دخالت "موجه" و "کنترل شده" آمریکا و یا ماجراجویی جمهوری اسلامی، هر جا که منفعت شان ایجاب کند را باز کرده است. و مهمتر اینکه به جمهوری اسلامی امکان میدهد که فضای جامعه را در حالت فوق العاده نگاه دارد.

در نتیجه خطر جنگ کاهش پیدا کرده، گرچه مسئله فیصله یافته نیست. به نظر میرسد صحنه برای بعد از انتخابات رئیس جمهوری آمریکا آماده میشود و از یک طرف آمریکا میخواهد تا آنوقت در موقعیت بهتری باشد و از طرف دیگر روسیه و چین و آلمان میخواهند تا آنجا که ممکن است موقعیت آمریکا را ضعیف تر کنند. و این یعنی کشمکش، یعنی خطر، یعنی اوضاع بکلی بی ثبات.

تا آنجا که به جمهوری اسلامی مربوط است. رژیم هم میخواهد از این موقعیت خود را هم از خود در مقابل نیازها و فشارهای بورژوازی جهانی حفاظت کند و هم بویژه در مقابل جنبش توده ای برای سرنگونی خود سپری سازد.

کمونیست: در این دوره تناقضات درون حکومت اسلامی، بالای "نظام"، هم به نظر

میرسد دوباره دهن باز میکند. از جمله، اختلاف احمدی نژاد با مجلس اسلامی، مجلس اسلامی با مجمع تشخیص مصلحت حکومت اسلامی، تنش بین طرفداران خامنه ای و بازماندگان خمینی، افزایش نفوذ سپاه پاسداران و نظامیان جمهوری اسلامی در ارگانهای قدرت رژیم اسلامی. آیا شما اینها را جزو اختلافات هرازگاهی جناحهای مختلف درون جمهوری اسلامی میدانید، یا بگو مگویی موقتی و مربوط است به دوره انتخابات اسلامی، یا بروز اختلافات عمیق تری است که واقعیت‌های اجتماعی دیگری از قبیل تشدید وخامت اوضاع اقتصادی حکومت اسلامی، خطر فلاکت، فشار از پائین جامعه و خطر بالا گرفتن یک دور دیگر از تقابل با مردم در پشت آن قرار دارد؟ و بالاخره به نظر شما آیا دخالت بیشتر نظامیان جمهوری اسلامی در بالای حکومت اسلامی میتواند به معنی حرکتی برای شکل دادن به یک الیگارشسی نظامی در بالای حکومت اسلامی در آینده علیه مردم ایران منجر شود؟

کورش مدرسی: تنش درون حکومتی، همزاد جمهوری اسلامی است. همیشه بوده و به اعتقاد من فعلا باقی خواهد ماند. این تنش ها محصول پروسه تولد این رژیم است. اما نکته مهمتر که باید به آن دقت کرد این است که این تنش ها و این "گسل های" درونی رژیم بعکس آنچه که سنت سلطنت طلبان، البته با قیاس به نفس، القا میکنند، در بسیاری از مواقع، نه به ضرر جمهوری اسلامی بلکه باعث جان سختی بیشتر آن شده است. این جناح بندی ها به رژیم امکان مانور و تغییراتی را داده است که مثلا رژیم شاه فاقد آن بود. به این معنی جمهوری اسلامی، در مقایسه با رژیم شاه یا مثلا رژیم های مصر و سوریه، رژیم "واقعی" تر و با پایه گسترده تری در طبقه خود است. در نتیجه نباید به سیاق اپوزیسیون ناسیونالیست ایرانی زیاد برای اهمیت این گسل ها و تنش های حول آنها حساب باز کرد و چشم انداز تغییر، آشوب و یا انقلاب بر متن این گسل ها و تنش ها را داد.

از این گذشته اختلافات میان جناح های مختلف رژیم را باید بر متن جنبش هایی که در صحنه هستند دید تا معنی درستی پیدا کنند. به اعتقاد من عروج احمدی نژاد، عروج یک جریان اساسا ناسیونالیست عظیمت طلب ایرانی با رنگ اسلامی - ضد آمریکائی همراه با قافیه بافی های پوپولیستی بود. بدون این پوپولیسم و محور قرار دادن فقر و معیشت مردم، این جریان شانس جمع کردن نیرو از پایه خود را نداشت. این ناسیونالیسم در اوضاع بعد از حمله آمریکا به عراق و با تشخیص باتلاقی که آمریکا در آن فرو رفته است، بقا رژیم در مقابل مردم و در مقابل فشار آمریکا را در اتکا تمام و کمال به ناسیونالیسم ایرانی و مقابله با آمریکا دید. و البته در این مسیر موفق هم شد. این جناح کاری کرد که پرچم ناسیونالیسم از دست پرچمدار

سنتی آن یعنی ناسیونالیست های پرو غرب در آید، اپوزیسیون ناسیونالیست به تسلیم کشانده شود. و بالاخره با نظامی کردن فضا و تقویت موضع خود در مقابل جنبشی که برای سرنگونی او راه افتاده بود بر عمر خود بیافزاید.

به نظر من در کشمکش میان جناح ها و یا سنت های بازیگر در درون جمهوری اسلامی، این سنت ناسیونالیست اسلامی دست بالا را پیدا کرده است. و این جناح برای بقای خود ناچار خواهد شد که چرخ تولید سرمایه داری را بر اساس مکانیسم های واقعی سرمایه به حرکت در آورد. یعنی سرمایه را، در مقیاس بازار جهانی، سود آور کند و امنیت سرمایه و سرمایه داران را تضمین نماید. مولفه اول، یعنی سود آور کردن سرمایه، اساسا از طریق تعرض به معیشت طبقه کارگر (گرانی، تورم، زدن دستمزدها، خصوصی کردن ها و ...)، ضد کارگری تر کردن قانون کار، محدود کردن امکان مقاومت این طبقه و با تعرض به تشکل ها و فعالین مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر و ... عملی میشود. مولفه دوم، با از میان بردن امکان دخالت "دلبخواه" سیستم مذهبی در امنیت و دامنه عمل سرمایه و سرمایه دار ممکن است. که این هم یعنی محدود کردن امکان دخالت مستقیم دستگاه مذهبی (امام جمعه ها، فتواها، احکام شرعی و ...) در سیاست جاری است. در این رابطه محور فرماندهان سپاه و خامنه ای برای عملی کردن این تغییر حیاتی است. محوری که بنظر میرسد بکار افتاده است. در هر صورت به نظر میرسد که محور احمدی نژاد - سپاه - خامنه ای، به عکس تصور رایج، و شاید برعکس تمایل خود، دارد جمهوری اسلامی را به سمت تضمین سود آوری و امنیت سرمایه سوق میدهد و این البته جهت مورد علاقه و توجه ناسیونالیسم "عقل" در اپوزیسیون هم هست.

با فروکش کردن نسبی زبانه های جنگ و کم تاثیر شدن فضای جنگی در داخل ایران مجال جلو آمدن خواست های مردم در مقابل جمهوری اسلامی بیشتر میشود.



آزادی، برابری، حکومت کارگری

سازشکارانه تری با جمهوری اسلامی قرار میگیرند. بعید نیست این سنت بخش مهمی از تلاش خود را از صحنه مستقیما سیاسی به صحنه فرهنگی و فکری منتقل کند، پرچم نوعی انحلال طلبی تشکیلاتی - سیاسی را بردارد و جناح چپ آن بیش از پیش به مارکسیسم علنی و رادیکالیسم صوری اینترنتی روی آورد. باید دید.

به نظر من در کل تمام بخش های مختلف جنبش های بورژوازی در اپوزیسیون یا در پوزیسیون جمهوری اسلامی در مقابل سنت ناسیونالیسم اسلامی تضعیف شده اند و اگر نقطه بالانس جدیدی شکل بگیرد نسبت به گذشته بیشتر به ضرر اینها خواهد بود. حتی جناح هائی مانند رفسنجانی و شرکاء هم از وضع بدتری نسبت به سابق برخوردار هستند.

کمونیسیت: در این دوره همچنین پرچم جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی طبقه کارگر در دانشگاه بالا رفت. این جنبش گفت آزادی برابری، جنگ نه، دانشگاه یادگان نیست. در این رویداد تعداد زیادی از دانشجویان دستگیر شدند، تعدادی آزاد شده اند و تعدادی هم هنوز آزاد نشده و زیر شکنجه قرار دارند که پائین تر به این برمیگردیم. در مورد این حرکت به عناوین مختلف صحبت کرده ایم، تصور میکنم خود شما نیز در این مورد از همه ما بیشتر صحبت کرده اید. در یکی دو جا از نوک کوه یخ صحبت کرده ایم، این نک کوه یخ چه ارتباطی با بدنه آن دارد و خود کوه یخ را کجا و در چه مبارزات و خواستها و اهداف و شعارهایی در جامعه میتوان مشاهده کرد؟ این از یک طرف، از طرفی دیگر پرچم انقلابی جنبش طبقه کارگر در جامعه بلند شده است، معنی سیاسی آن برای جامعه و مردم چیست و بخشی از چه رویداد تاریخی و اجتماعی به حساب میاید؟ چرا باید جامعه و مردم به آن حساس باشند و آنرا جدی بگیرند؟ در کل چگونه میتوان نیروی این جنبش را پشت این پرچم بسیج کرد، بهم بافت و متحد کرد و به میدان آورد؟ به معنی دیگر بچه شیرینی که بدنیا آمده است چرا و چگونه میتوان به شیرینی تبدیل کرد و آن را به جان جمهوری اسلامی انداخت و کل بساط شلاق و اعدام و خفقان اسلامی را بزیر کشید و جانبان و اوباش اسلامی را به پای محاکمه و مجازات کشاند؟

کوروش مدرسی: کوه یخ جنبشی است که بالاتر به آن اشاره کردم. جنبش کمونیستی طبقه کارگر. گفتیم در ماجرای هسته ای و در بحران جنگی حول آن، کل جنبش ناسیونالیسم پرو غرب و لیبرالیسم بورژوازی به ناسیونالیسم اسلامی که از بطن جمهوری اسلامی سر برآورده است باخت. در حالی که اینها توان و مبارزه جوئی خود در مقابل جمهوری اسلامی را از دست دادند، جنبش دیگری، جنبشی که از نظر اجتماعی نیروی خود را از اعتراض کمونیستی طبقه کارگر میگیرد و از نظر فکری قابلیت خود را از انسجام نظری کمونیسم مارکس گرفته است قدم پیش گذاشت. این جنبش در اوج ذلالت و ناامیدی جریانات ناسیونالیست و بورژوا-لیبرال بعنوان بازیگری مهم قد برافراخت و در صحنه سیاسی جامعه و در مقیاس کلان خود را مطرح کرد.

تاکتیکی ناسیونالیسم پرو غرب در مقابل ناسیونالیسم اسلامی بود و نتیجه آن موج پاسیفیسم، ناامیدی و سردرگمی در میان نیروها و احزاب این جنبش و توده های معتاد شده به این افق بود؛ که بلاواسطه در سطح مبارزه جوئی و خوشبینی در مبارزه علیه جمهوری اسلامی منعکس شد. احزاب این جنبش و نیروی توده ای این جنبش، که بخش بزرگی از افسار بورژوا و خرده بورژوا و تحصیلکردگان ناراضی در جامعه را در بر میگیرد عملا فلج شده اند.

نیروئی که در میدان مانده است، نیروی جنبشی است که نه آن اهداف آرمانی را داشت و نه آن توهم تاکتیکی را. این نیرو جنبش ما است: جنبش کمونیسم طبقه کارگر که نه تنها به این افق و تاکتیک متعلق نبود بلکه نقاد پیگیر و صریح این

در نتیجه فقر و بی حقوقی ای که جمهوری اسلامی امروز بر طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه تحمیل میکند اتفاقا ناشی از انتقال بحران از خارج ایران به داخل نیست؛ تعرض مستقیم به طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه برای سود آورد کردن بیشتر سرمایه است. بخشی از تلاش جمهوری اسلامی برای متعارف کردن سرمایه داری در ایران و انطباق خود بر نیازهای بازار جهانی است. تشخیص این واقعیت مهم است زیر این راهی است که هر بخش دیگری از بورژوازی ایران هم که به قدرت برسد آنرا اتخاذ خواهد کرد، خواه این بخش سلطنت طلبان باشند، خواه لیبرالها و خواه جبهه آزادی و یا آقای گنجی و سازمان اکثریت و سوسیال دمکرات های وطنی. بار آور کردن و متعارف کردن سرمایه داری در ایران جز از طریق ارزان کردن بیشتر نیروی کار، جز از طریق زدن خدمات اجتماعی، بالا بردن آگاهانه قیمت مواد مورد نیاز مردم و یا سهمیه بندی کردن، و به عبارت دیگر از طریق پائین آوردن دستمزدهای واقعی و از قبل خالی کردن سفره طبقه کارگر و زحمتکشان ممکن نیست. جمهوری اسلامی هم دارد همین کار را میکند.

رویکرد بورژوازی بوده است. درست به همین دلیل است که، برعکس تمام اپوزیسیون بورژوازی، جنبش ما بطور کلی و حزب ما بطور اخص، رشد کرد و نیرو گرفت و بر اعتبار و حقانیت خود افزود.

اما رابطه آتی احزاب ناسیونالیست و اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی با این رژیم به درجه زیادی تابع رابطه این رژیم با بورژوازی جهانی و جایگاه آن در تقسیم جهانی امپریالیستی است. نه وضعیت رژیم و نه تقسیم جهان هنوز به یک نتیجه با ثبات نرسیده است و همه چیز هنوز در حال تغییر است.

با کاهش کشمکش خطر جنگ و رودروئی جمهوری اسلامی با آمریکا باید توقع داشت که اپوزیسیون بورژوازی هم نفسی تازه کند، خود را حول مطالبات و چشم انداز های جدید باز تعریف کند و فعال تر شود. اما این پروسه "فعال شدن" بازگشت به موقعیت قبلی نیست. اولاً در دوره ای که گذشت اعتبار اجتماعی این ناسیونالیسم پرو غرب و ناسیونالیست های قومی به ضرر رادیکالیسمی که از جنبش ما ناشی شده لطمه دیده است. امروز ناسیونالیسم حتی اگر بخواهد دوباره وارد میدان فعالیت جدی شود چه در مقابل جمهوری اسلامی و چه بخصوص در مقابل ما در یک موقعیت ضعیف تری قرار گرفته است. سنت ناسیونالیستی و لیبرالی بورژوازی و احزاب متعلق به آن سخت است که بتوانند در ابعاد سابق افکار مردم را شکل دهند و بعلاوه عطف به آنچه که گذشته در موقعیت باز هم

اعتراض به جمهوری اسلامی و بخش مهمی از جنبش سرنگونی، انتظار و دید خود را از ناسیونالیسم پرو غرب ایران میگردت که آمریکا و غرب را وارد معادله قدرت میان مردم در ایران با جمهوری اسلامی کرده است.

این ارتباط دو پایه داشت: پایه اول آرمانی بود. پایه دوم تاکتیکی. از نظر آرمانی جنبش ناسیونالیستی اپوزیسیون خود را با آرمان ایران بزرگ، ایران قدرتمند، ایران صنعتی، تمامیت ارضی و اباطیلی از این دست تداعی میکرد. و غرب را از این دریچه وارد میکرد که چنین رویای ناسیونالیستی را میتواند تامین کند. اگر دقت کنید نقد این جریان به اسلام و حکومت اسلامی هم در همین محدوده باقی میماند. توضیح همه نابسامانی ها و نابرابری ها از یک زاویه

ضد اسلامی و بدون ارتباط با منافع سرمایه داری در ایران. جای دیگری به تفصیل توضیح داده ام که این افق در رودروئی حول مسئله هسته ای از ناسیونالیسم اسلامی که احمدی نژاد پرچم آن را برداشته بود شکست خورد. معلوم شد احمدی نژاد و ناسیونالیسم اسلامی نماینده قابل تری برای تحقق همین آرمان ها هستند.

پایه دوم تاکتیکی تر بود. قرار بود جمهوری اسلامی بدون سازمان یابی مردم، بدون دخالت سازمان یافته مردم، با کمک نیروی "غیبی" و "نیمه غیبی" آمریکا سرنگون شود. به خود و مردم تصویری داده شده بود که گویا این "فضای عمومی" با اتکا به فشار آمریکا و تبلیغات تلویزیونی و رسانه ای و تاکید میکنم بدون سازمان یابی توده ای و حزبی به سرنگونی و انقلاب (کدام انقلاب معلوم نیست!) تبدیل میشود.

احزاب ناسیونالیست محلی مثل سازمان زحمتکشان در کردستان، جریان الاحواز و ناسیونالیست های آذری هم تماما چشم امید به آمریکا دوخته بودند. اینها رگه ای از ناسیونالیسم را نمایندگی میکنند که در ایران زمینه کمتری دارد و اینها اصولاً در رابطه با فاکتور آمریکا در این دوره عروج کردند.

با شکست آمریکا در عراق، سرنگون کننده موعود جمهوری اسلامی، ناجی و نیروی "غیبی" عملاً از صحنه "غیب" شد. حاصل این شکست، شکست آرمانی و

واقعی امکان اعتراض بیشتری پیدا میکنند. چشم اسفندیار این رژیم اعتراض توده کارگر و زحمتکش و مبارزات نشات گرفته از آن است. بخصوص که اعتراض طبقات دیگر با شکست جنبش شان به شدت لطمه خورده است.

اما اینکه کفه ترازو به کدام طرف کج میشود، آیا روند اوضاع به سرنگونی جمهوری اسلامی به قدرت توده کارگر و زحمتکش منجر میشود، آیا همه اینها به عبور جمهوری اسلامی به یک نظام متعارف تر بورژوازی می انجامد، آیا جناح های درون رژیم برای تضمین این تحول به رودروئی نظامی با آمریکا و یا رو دروئی خشن تر با هم کشیده خواهند شد و یا اینکه اوضاع به یک انقلاب بطور کلی و یک انقلاب کارگری بطور اخص منجر خواهد شد، هیچ یک محتوم نیست و همه ممکن اند. نتیجه این اوضاع بستگی به فاکتورهای متنوع بویژه نقشی که طبقه کارگر و کمونیست ها ایفا خواهند کرد دارد.

کمونیسیت: برطرف شدن خطر جنگ از بالای سر جامعه ایران در اپوزیسیون بورژوازی ایران نیز تغییرات زیادی را ایجاد خواهد کرد. این واقعه هم اکنون فدرالیسم و فدرالیسم خواهی را به حاشیه رانده است. گروهها و سکت های قومی، غیر از دو حزب دمکرات، عملاً بی خاصیت شده اند و سایه اشان از سر مردم آزادخواه و برابری طلب و از سر جامعه ایران کم شده است. این وضعیت احتمالاً دو حزب دمکرات را ناچار کند که به "استراتژیهای" سابق خود متمایل شوند. بخش اعظم اپوزیسیون بورژوازی یعنی جنبش ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی، طیفی که به سلطنت طلبان معروف است، بدلیل جنگ احتمالی و دست بالا پیدا کردن ناسیونالیسم اسلامی در مقابل آن، فشار نیروی جنبش خود را از روی جمهوری اسلامی عقب کشید. هنوز هم نیروی اپوزیسیون بورژوازی در مقابل جمهوری اسلامی فعال نیست. شکی نیست با بالاگرفتن تقابل مردم و جمهوری اسلامی این جنبش نیز با شعارهای خود به تدریج به صحنه سیاسی ایران برمیگردد و نقطه سازشهای جدیدی را در تقابل مردم و جمهوری اسلامی خواهد قرار خواهد داد. اولاً نظر شما در این موارد چیست؟ ثانياً تغییرات یا تحولات احتمالی اپوزیسیون بورژوازی ایران را که در واقع یک سر آن در داخل جمهوری اسلامی و سر دیگر آن در خارج جمهوری اسلامی است را چگونه می بینید؟

کوروش مدرسی: سوال چند لایه ای است که مطمئن نیستم با همه مقدمات آن موافق باشم. اما سعی میکنم مختصراً تصویرم از وضعیت اپوزیسیون، که به نظر میرسد مورد سوال است، را بدهم.

کم شدن دامنه عمل آمریکا در حمله نظامی به ایران یک رویداد "خارجی" نیست. این یک رویداد عمیقاً درونی در رابطه میان جنبش های مختلف در جامعه ایران است. رابطه جمهوری اسلامی و آمریکا، از طریق ناسیونالیسم پرو غرب و سنت لیبرالیستی، به یک فاکتور مهم در رابطه جنبش سرنگونی با جمهوری اسلامی در آمده بود. بخش مهمی از سنت

درست است که مبارزه در یک جغرافیای معین و حول یک خواست معین زبانه میکشد و به این اعتبار اعتراضات دانشجویان را میتوان اعتراضات دانشجویی و اعتراضات کارگران را اعتراضات کارگری خواند. اما این نتیجه گیری میتواند گمراه کننده هم باشد. درست است که مبارزات در جامعه محمل خود را از محیط یا جغرافیای خاصی که شروع میشوند میگیرند، اما همین اعتراضات، نیروی خود، افق خود و به اصطلاح باروت خود را از جنبش های اجتماعی میگیرند که البته طبقاتی هستند.

صدای دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب در دانشگاه، شعار آزادی و برابری، دانشگاه پادگان نیست و غیره صدای جنبش و صدای طبقه ای است که تحولات اخیر نه تنها پرچمی را از دست او در نیاورد بلکه نشان داد که باید روی پای خود به ایستد. صدای همان طبقه ای است که آمریکا باشد یا نباشد، آرمان های ناسیونالیسم متحقق شود یا نشود مجبور است برای زیستن مبارزه کند و این طبقه کارگر است. اعتراض دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب چهره ای دیگر از مبارزه کارگران هفت تپه و یا شرکت واحد و کارگران بیکار و غیره است. اینها با هم یک جنبش اجتماعی و طبقاتی واحد را تشکیل میدهند.

امروز روزی است که معلوم شده حتی اگر کسی آزادی میخواهد و اگر کسی برابری میخواهد، اگر کسی از این میدان شلنگ تخته ناسیونالیسم و امپریالیسم به تنگ آمده است باید حول این جنبش و حول این افق جمع شود. تنها امید اینجاست.

و این درست همان تناسب قوای جدیدی است که میان جنبش های ناسیونالیستی و لیبرالیستی بورژوازی از یک طرف و جنبش کمونیستی طبقه کارگر از طرف دیگر برقرار شده است. کسی که این واقعیت شور انگیز را نبیند از نك دماغ خود آن طرف تر را ندیده است. کورمال کورمال و با لمس جاهای مختلف یک فیل نمیشود تصویر دقیقی از فیل بدست آورد، باید دید و چشم اجتماعی و طبقاتی داشت تا کلیت این فیل را دید. جمهوری اسلامی، همه احزاب ناسیونالیست و رسانه ها و ژورنالیست های نوکر هم این موجود را

دیده و به آن عکس العمل نشان میدهند با آن دشمنی میکنند.

اعتراضات دانشگاه و اعتراضات کارگران را خود بخود به وجود نمیآیند. وجود یک شبه خود آگاه و به هم پیوسته و سازمان یافته آژیتاتورها، فعالین، رهبران و سازمان دهندگان این مبارزات را ممکن میکنند. افق و دید از آسمان نازل نمیشود. برای جنبش خلاف جریانی مانند کمونیسم طبقه کارگر تنها امکان پایدار و ممکن انتقال حقیقت و دید، تنها امکان پایدار به هم پیوستن و متحد شدن وجود شبکه فعالین کمونیست است. اهمیت و جایگاه عظیم این را باید دید و در مقابل کارائی، کاردانی و شجاعت آنها در این دوره باید سر احترام فرود آورد. جمهوری اسلامی هم چه در دستگیری و شکنجه رهبران دانشجویان و چه در شلاق زدن فعالین کارگری و چه در سرکوب امثال اسانلو و صالحی همین هسته مقاومت را هدف قرار داده است.

کلید رشد این جنبش هم در گرو اتحاد و روشن بینی فعالین و رهبران همین

جنبش چه در درون طبقه کارگر و چه در سطح جامعه است. جنبش کمونیستی ما دوباره بعد از سالها در شرایط جدیدی قرار گرفته است. در سالهای اخیر هیچگاه این جنبش چنین قدرت و موقعیتی را نداشته است. این جنبش میتواند بر پایه فعلی قدرت خود را گسترش دهد. به اعتقاد من حزب ما، حزب حکمتیست، نقطه قدرت این جنبش است. خود آگاهی این حزب، سنتی که از مارکسیسم با خود دارد، صف کارکشته ترین و بهترین کمونیست های چند نسل را که امروز متشکل کرده است امکان دخالت تعیین کننده ای را به ما میدهد. آینده این جنبش بیش از هر کس به حزب حکمتیست گره خورده است. این حزب خط و ماتریال لازم را دارد و در بهترین موقعیت برای تعمیم قدرت کنونی جنبش کمونیستی طبقه کارگر قرار دارد. مصاف های این حزب در خطوط اصلی در اسناد کنگره دوم حزب آمده است. اما مهمتر اینکه موقعیت فعلی مسائل و مصاف های جدیدی را به آن اضافه کرده است که اطمینان دارم که کمیته مرکزی در پلنوم آینده میتواند نحوه پاسخ گوئی به این مصاف ها را روشن کند.

کمونیست: گفتیم که با پراکنده شدن گرد و غبار تهدیدات جنگی طرفین و در نتیجه رقیق شدن فضای جنگی ای که حکومت اسلامی بر جامعه حاکم کرده بود، خواستها و مطالبات واقعی مردم به جلو صحنه رانده میشوند. بورژوازی نه تنها در ایران که در تمام جهان مثل همیشه دارد رکود اقتصادی سرمایه را روی طبقه کارگر و دیگر مردم زحمتکش جهان سرشکن میکند. دارد با بالا رفتن سریع قمیت مایحتاج زندگی مردم، اکثریت جمعیت کره خاکی را به گرسنگی میاندازد. باید شاهد قحطی قریب الوقوع در سطح وسیعی از جهان شد. در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی فلاکت در چند قدمی است، خودشان میگویند خط فقر ۶۰۰ هزار تومان، دستمزدها نصف این یا کمی بیشتر از نصف آن است. با بودن گرانی سرسام آور در کنار بیکاری وسیع سخن از فلاکت در چند قدمی است اغراق نیست. به اینها باید خفقان و توحش و بربریت شبانه روزی جمهوری اسلامی را هم اضافه کرد. این میتواند حتی جامعه را بسرعت به صحنه تقابل شدیدتر ما و مردم از یکطرف و جمهوری اسلامی از طرف دیگر تبدیل کند. شما این وضعیت را چگونه می بینید؟ نمی شود شکم خالی را به چماق بست!

کوروش مدرسی: مطمئن نیستم که بورژوازی در تمام دنیا در بحران باشد. در بسیاری از مناطق دنیا، از جمله چین، روسیه و هند، شاهد رشد سریع سرمایه داری هستیم، اروپا هم در مجموع در رکود نیست. اما بهر حال بحران اقتصادی جمهوری اسلامی مستقیماً از بحران سرمایه داری جهانی ناشی نمیشود. جمهوری اسلامی با بحران اقتصادی به دنیا آمده است و تا وقتی که تناقضات پایه ای خود با دم و باز دم تولید سرمایه داری را از پیش پا بر ندارد این بحران پابرجا خواهد ماند. در پاسخ به سوالات قبلی اشاره کردم که اتفاقاً به نظر میرسد تلاش جریان احمدی نژاد و سپاه در همین رابطه است. گفتیم که تحقق این پیش شرط از جمله نیازمند تعرض وسیع تر به سطح معیشت طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه است. سرمایه باید در یک بازار جهانی سود آور شود و این یعنی نیروی کار ارزان تر طبقه کارگر و یعنی نگاه داشتن این طبقه و توده وسیع زحمتکشان در آستانه یک فلاکت همه جانبه.

در نتیجه فقر و بی حقوقی ای که جمهوری اسلامی امروز بر طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه تحمیل میکند اتفاقاً ناشی از انتقال بحران از خارج ایران به داخل نیست؛ تعرض مستقیم به طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه برای سود آوردن بیشتر سرمایه است. بخشی از تلاش جمهوری اسلامی برای متعارف کردن سرمایه داری در ایران و انطباق خود بر نیازهای بازار جهانی است. تشخیص این واقعیت مهم است زیر این راهی



است که هر بخش دیگری از بورژوازی ایران هم که به قدرت برسد آنرا اتخاذ خواهد کرد، خواه این بخش سلطنت طلبان باشند، خواه لیبرالها و خواه جبهه آزادی و یا آقای گنجی و سازمان اکثریت و سوسیال دمکرات های وطنی. بارآور کردن و متعارف کردن سرمایه داری در ایران جز از طریق ارزان کردن بیشتر نیروی کار، جز از طریق زدن خدمات اجتماعی، بالا بردن آگاهانه قیمت مواد مورد نیاز مردم و یا سهمیه بندی کردن، و به عبارت دیگر از طریق پائین آوردن دستمزدهای واقعی و از قبل خالی کردن سفره طبقه کارگر و زحمتکشان ممکن نیست. جمهوری اسلامی هم دارد همین کار را میکند. جمهوری اسلامی به دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب عکس العمل نشان میدهد چون میداند که صدای اینها صدای اعتراض طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه است و مانع زدن چوب حراج به زندگی مردم زحمتکش است.

شکم خالی را هم البته میتوان به چماق بست به شرطی که جمهوری اسلامی بتواند طبقات و بخش های دیگری از جامعه را سیر نگاه دارد، منفعل کند و یا پشت خود بسیج نماید. برای این کار باید به نوعی رشد ثروت و امنیت سرمایه را برای بخش هایی از جامعه تضمین کند. یعنی تولید سرمایه داری را روی روال متعارف تری بیندازد که گفتیم بنظر میرسد جریان احمدی نژاد سعی در آن دارد. اما این پروسه ای پیچیده و از نظر سیاسی و ساختار درونی رژیم بسیار مشکل است. از این رو فکر میکنم دوران آینده دوران گسترش فقر و فشار های پلیسی و دوران مقاومت و مبارزه توده وسیع کارگران و زحمتکشان جامعه و دوره اوجگیری همه آن مبارزات و اعتراضاتی خواهد بود که انرژی و توان خود را از این بخش جامعه میگیرد.

کمونیست: به نظر شما حزب حکمتیست چه تاثیری بر این روندها میتواند بگذارد و برای این باید چه مسائل و چه مشغله های دگرگون کننده ای را در دستور کار خود قرار دهد؟

کوروش مدرسی: حزب حکمتیست میتواند تاثیر بسیار تعیین کننده ای بر روند اوضاع داشته باشد. اشاره کردم که فکر میکنم حزب حکمتیست نقطه قدرت جنبش کمونیستی طبقه کارگر و اصولاً رادیکالیسم چپ است. روشن بین ترین و مارکسیست ترین بخش این جنبش و سازمان یافته ترین و خود آگاه ترین قسمت آن است. در نتیجه بیشترین امکان دخالت در اوضاع را دارد. و تاکید کردم در نتیجه تحولات اخیر و جایگاهی که پیدا کرده ایم، ما در کنار مصاف های قدیمی تر، با مسائل بسیار جدید و پیچیده ای رو برو هستیم که اگر با ذهن باز، با خلاقیت مارکسیستی، با قدرت و ابتکار یک سازمان محکم لنینی و به عنوان عنصر بافنده اجتماعی و طبقاتی در این میدان دخالت کنیم میتوانیم تاریخ را خلق کنیم.

کمونیست: با تشکر از شما

ادامه مصاحبه کمونیست با فاتح شیخ ...

ناتو علت وجودی اش را از دست داده است، در یک کلام همه دول سرمایه داری دارند خود را با این تغییر و تحول در جهان سرمایه داری منطبق میکنند. معنی زمینی این تغییر و تحول هم چیزی نیست جز تقسیم مجدد جهان بین قطبهای سرمایه داری و جز ناامن کردن هر چه بیشتر کره خاکی برای طبقه کارگر و کل بشریت زحمتکش و محروم، چیزی که نه استثناء که قاعده این نظام غیرانسانی بوده است. شما چه فکر میکنید؟ این تغییر و تحول را چگونه می بینید؟ طبقه کارگر و بشریت متمدن در کجای این رقابت و کشمکش قرار میگیرد؟ بعنوان یک مساله فرعی تر، رقابت اسلام سیاسی با آمریکا و غرب چه شکلی بخود میگیرد؟

فاتح شیخ: بحث نقش و موقعیت کنکرت یکایک بازیگران این جدال قدرت جهانی فعلا به کنار، به نظر من هم روند عمیقتری که پشت تحولات جاری جریان دارد، روند تقسیم مجدد جهان یا به بیان دقیق تر کشمکش قدرتهای بزرگ سرمایه داری، اعم از بانکها، موسسات، شرکتها و دولتها، بر سر تجدید تقسیم اقتصادی و سیاسی جهان است. ابتدا باید بینش روشن و آبدیتی در مورد خود این روند تجدید تقسیم، اینکه چرا امروز از نو ضروری شده و ابعاد و ویژگیهایش در این دوره چیست، داشته باشیم تا در پرتو آن بتوانیم به نقش بازیگران مختلف صحنه بنابه موقعیتی که هر یک در اقتصاد و سیاست سرمایه داری امروز دارند بپردازیم. ترم "تقسیم مجدد جهان" یک ترم شناخته شده تحلیل لنینی از "امپریالیسم" است که در ادبیات یکسال اخیر حزب ما مکررا طرح و بحث شده است. از جمله من در نشریات "کنگره" او کمونیست ۲ و جاهای دیگر راجع به آن اظهار نظر کرده ام. اما با توجه به نوع موضوع و پیچیدگیها و ویژگیهایش جا دارد از زوایای گوناگون باز هم بیشتر شکافته شود.

لنین سال ۱۹۱۶ در گرماگرم جنگ جهانی اول با ارائه و تحلیل مدارک در دسترس، "تقسیم نهائی جهان" را بعنوان ویژگی شاخص آن دوره، نتیجه گرفت و توضیح داد:

"نهائی نه به این معنی که تجدید تقسیم غیرممکن است، برعکس، تجدید تقسیمها امکانپذیر و ناگزیرند، بلکه به این معنی که سیاست استعماری کشورهای سرمایه داری، تصرف مناطق اشغال نشده کره ما را تکمیل کرده است. جهان برای اولین بار کاملا تقسیم شده است طوری که در آینده تنها تجدید تقسیم ممکن است. یعنی مناطق تنها میتواند از یک "صاحب" به دیگری منتقل شود نه اینکه بعنوان منطقه بی صاحب به یک صاحب برسد" ۳. لنین بعلاوه بطرز مستند و مستدلی این سیاست استعماری کشورهای سرمایه داری را به فاز جدیدی

از تکامل سرمایه داری و تمرکز سرمایه، فاز سلطه سرمایه مالی، فاز امپریالیسم و تقسیم اقتصادی جهان بین تراستها و اتحادیه های بزرگ انحصاری در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، نسبت میداد ۴.

در فاصله یک قرن از تحلیل درخشان لنین، جهان تحولات بزرگ بسیاری بخود دیده است؛ انقلاب اکتبر، انقلابات گوناگون دیگر، جنگها، بحرانهای اقتصادی فراگیر، عروج بلوک قدرتمند کاپیتالیسم دولتی، ظهور و سقوط فاشیسم در اروپا، شکلگیری نظام دوقطبی و جنگ سرد، استقلال مستعمرات، کشمکش اعراب و اسرائیل و بحران بیوقفه در خاورمیانه، اتحاد اروپا، انقلاب تکنولوژیک و انفورماتیک (معروف به انقلاب صنعتی سوم)، سقوط خیره کننده بلوک شرق، گسترش مناسبات کار و سرمایه به سراسر جهان، رشد عظیم جمعیت طبقه کارگر و غیره و غیره چهره جهان را بارها تغییر داده اند. اما بعضا در دل همین تحولات و بعضا در واکنش به آنها، دولتهای بزرگ بارها جهان را از راه جنگ و اشغال و الحاق اجباری و غیره تجدید تقسیم کرده اند که دو بار آن دو جنگ جهانی پیاپی بودند. بعد از جنگ دوم، حالت نه جنگ و نه صلح موسوم به "جنگ سرد" حدود نیم قرن دوام آورد. "سرد" از آن رو که جنگ گرم فراگیر در مقیاسهای پیشین برپا نشد. صلح هم البته هرگز به واقعیت نزدیک نشد. کشمکش دائم شرق و غرب، دو بلوک سرمایه داری مدل دولتی و مدل بازار، بر سر قلمرو نفوذشان و سهمشان از بازار جهانی دائما جریان داشت و چندان هم "مسالمت آمیز" نبود. اما نقشه تقسیم جهان بعد از جنگ دوم، هم رسما در کنفرانس یالتا (۱۹۴۵) ترسیم و امضا شده بود و هم عملا در منگنه توازن قوای دو بلوک جهانی فیکس و فریز شده بود. به این ترتیب در سراسر دوره جنگ سرد، نوعی ثبات برقرار بود؛ هر جا کشمکشی برای تغییر نقشه یالتا در میگرفت، با توافق دو ابرقدرت راس دو بلوک، به این یا آن شکل حل میشد. با اینحال جنگها و جابجائیها در قلمرو نفوذ دو طرف و به این معنی تجدید تقسیمهای محدود در این گوشه و آن گوشه اتفاق می افتاد. به موازات روابط "مسالمت آمیز" دوران جنگ سرد، در نقاطی هم جنگ و کشمکش وجود داشت که به "کانونهای بحران" معروف شده بودند. دوران جنگ سرد سرانجام با فروپاشی بلوک شرق و پیروزی پرهیاهوی غرب، به آخر خط رسید. تحولی که از دید همه تحلیلگران اوضاع جهان، خیره کننده، تاریخی و در سطح اهمیت جنگهای جهانی بود. پیامدهای آن هم چنانکه دیدیم در همین سطح اهمیت بودند. از جمله اینکه تقسیم مجدد جهان یک بار دیگر در دستور قرار گرفت.

جنگ آمریکا در خلیج (۱۹۹۱) جوابی به اشغال کویت توسط عراق نبود، بلکه به آن بهانه کوبیدن میخ قلدری و ابرقدرتی

یگانه آمریکا بر پروسه تقسیم مجدد جهان بود. اسم رمز این استراتژی "نظم نوین جهانی" بود. آمریکا به زعم خود میخواست به همه بگوید که بعنوان تنها ابرقدرت صاحب اختیار دنیا میج هر مدعی ریز و درشتی را که خلاف منافعش قدمی بردارد می پیچاند. خود اشغال کویت توسط عراق هم تنها در شرایط تقسیم مجدد جهان و بعنوان جزئی از آن میتوانست اتفاق بیفتد. اما این اشغال توسط جوجه قلدری به نام صدام بدون محاسبه اینکه دنیا دست کیست، عملی شد؛ به همین خاطر هم شکست خورد. آمریکا آماده بود این فرصت طلایی را در هوا بقاءد، حریف نحیفی را ببلعد تا در برابر حریفان بزرگ افعی تر ظاهر شود. برتری نظامی مطلق آمریکا و ناآمادگی حریفان جهانی اش برای چالنج و مقابله جوئی در آن مقطع، به او امکان داد پروسه تقسیم مجدد جهان را کنترل کند و از موضع رئیس، متحدان ناتوئی اش را هم سهیم کند. سراسر دهه نود و سالهای اول قرن جدید، فاکتور برتری نظامی و استراتژی میلیتاریستی آمریکا بعلاوه ناآمادگی حریفان باعث شد پروسه تقسیم مجدد دنیا کم و بیش زیر کنترل مرکزی و در نتیجه محدود جلو برود.

مشخصا از یکسال پیش مساله تقسیم مجدد جهان، بخاطر بن بست استراتژی میلیتاریستی آمریکا در عراق و خاورمیانه و تغییر معنی دار در توازن قوای جهانی به نفع حریفان قدیم و جدید آمریکا، روی میز قدرتهای بزرگ و متوسط سرمایه داری در هر پنج قاره قرار گرفته است. امروز روسیه و چین بر خلاف سالهای قبل که در برابر قلدری آمریکا ناخن میجویدند و خود را برای آینده آماده میکردند، رسما مصافشان برای گرفتن سهم بیشتر از تجدید تقسیم جهان را شروع کرده اند. در خاورمیانه جمهوری اسلامی قد علم کرده است. ترکیه با ارتش نیرومندش و در یک اتحاد دوله با آمریکا، دارد الدرمد بلدرم میکند و با همان "مجوز" که آمریکا به عراق حمله کرد، عملا تعرض نظامی به عراق بی صاحب را از منطقه آسیب پذیر کردستان شروع کرده است. جایگاه پ ک ک برای ترکیه، در مقیاسی بسیار کوچکتر، شبیه جایگاهی است که صدام برای آمریکا داشت. در آمریکای لاتین محوری از دولتهای ضد آمریکائی شکل گرفته و کشور بزرگ و پرجمعیت برزیل که این روزها با اعلام اکتشاف ذخایر عظیم انرژی فسیلی، چشم انداز رشد اقتصادی جهنده ای به رویش باز شده، شانس دارد در راس محور اقتصادی - سیاسی مقابل آمریکا در آن منطقه قرار بگیرد. استقلال کوسوو به همین روال به مساله حادی در روابط روسیه و غرب و بین دولتهای عضو اتحاد اروپا بدل شده است.

آنچه در تحلیل این پروسه نباید دستکم گرفته شود، معادلات اقتصادی جدیدی است که تجدید تقسیم اقتصادی بازار جهانی را ضروری کرده و تجدید تقسیم سیاسی جهان در واقع بر متن آن و به موازات آن پیش می رود. این بخش از

بحث نیازمند ارائه و تحلیل مدارک مستند از حرکت کنکرت سرمایه مالی در جهان امروز است که مسائل متعددی را در بر میگیرد و طبعا در این مجال نمیگنجد. مسائلی نظیر نقش و موقعیت بانکها و موسسات مالی مانند بانک جهانی، IMF، سازمان تجارت جهانی WTO و غیره، مصاف یورو و دلار، نقش سرمایه نفتی، جهش راکت وار قیمت نفت و گاز بخصوص در ارتباط با موقعیت منطقه نفتخیز خلیج (ایران، عربستان و اتحاد ششگانه) و روسیه که با اهرم فشار نفت و گاز مستقیما برلن و پاریس را زیر منگنه دارد، نقش اقتصاد چین و سیل صدور سرمایه تحت کنترل دولت چین در رقابت با سرمایه آمریکا و اروپا بخصوص در دو قاره آمریکای جنوبی و آفریقا و غیره غیره.

در مورد بخش آخر سوال که طبقه کارگر و بشریت متمدن کجای این رقابت و کشمکش قرار میگیرد باید تاکید کرد که تمام این جنگ و جدالها، مانند همه موارد تاریخی گذشته، بر سر طبقه کارگر خراب میشود. کشمکش بخشهای مختلف بورژوازی قبل از هر چیز بر سر سهمشان از انباشت حاصل از استثمار جهانی طبقه کارگر، بر سر اسیر فلاکت و انقیاد نگاهداشتن این طبقه است. طبقه کارگر باید بتواند در مقابل همه این بخشهای متخاصم و با تمایز و استقلال کامل از آنها، صفوف خود را در سازمانهای حزبی و غیرحزبی خودش متحد کند تا به وسیله آنها قدرت و امکان دخالت در اوضاع را پیدا کند و بتواند در فرصت هایی که خود خلق میکنند، یا پیش میآید، گلیمش را از آب بیرون بکشد؛ بتواند با کسب قدرت سیاسی صاحب جامعه شود، انقلاب بیوقفه اش را جلو براند و خود و بشریت را از این سیر خونین اوضاع و این دور باطل بدبختی رها کند. رضایت دادن به فقط مخالف خوانی و در اپوزیسیون زیستن، تن دادن به نقش قربانی همیشگی تاریخ است. در دنیای گلوبال امروز، هم جمعیت جهانی طبقه کارگر عظمت بیشتری پیدا کرده، هم نقش و موقعیت تولیدی اش بارها قطعی تر و تعیین کننده تر از گذشته است. بعلاوه رشد روزافزون دانش و تکنولوژی امکان شبکه سازیهای را در اختیار رهبران و فعالین کمونیست درون طبقه کارگر گذاشته که اگر با جسارت و درایت توأم، به خدمت مبارزه طبقاتی گرفته شود، به سرعت توان کنترل را از چنگ هارترین بخشهای بورژوازی بیرون میآورد. این شرایط، امکانات ارتباطاتی و مبارزاتی بیکرانی در دسترس فعالین و رهبران طبقه کارگر گذاشته است. بعلاوه سقوط و ورشکستگی همه ورژنهای کمونیسم بورژوائی و همزمان گندیگی روزافزون نظام سرمایه داری و آشکارتر شدن تناقضات آن، اوضاع را برای رشد سریع کمونیسم اصیل طبقه کارگر، کمونیسم مارکس و لنین و حکمت در مقایسه با سالهای پیش مساعدتر کرده است. دو راه بیشتر نداریم: یا ادامه بردگی و قربانی شدن هر روزه، یا مبارزه سازمانیافته و آگاهانه کمونیستی برای رهایی. اولی در شان هیچ انسان

زنده باد سوسیالیسم

شرافتمندی نیست، دومی شایسته همه نوع فداکاری و از جان مایه گذاشتنی است؛ در این دنیای سیاه خورد کننده شخصیت انسانها، تنها راهی که هویت انسانی، حس افتخار و اختیار، شور زندگی و اعتماد به پیشرفت و پیروزی را به انسان برمیگرداند، همین مبارزه متحدانه است.

کمونیسیت: این وضعیت چه تاثیری بر منطقه خاورمیانه میگذارد؟ بر سر دولتهایی که سالهاست جزو متحدین دولت آمریکا در منطقه محسوب میشوند چه خواهد آمد؟ بر بازار این کشورها چین سرعت دارد سیطره پیدا میکند، در این حالت رابطه آنها از طرفی با چین در حال گسترش و از طرف دیگر با آمریکای در حال افول چگونه خواهد بود؟ میگویند چین کاری به "حقوق بشر" و غیره ندارد، فقط تسخیر بازارها و انباشت سرمایه را مد نظر دارد، این مساله در تقابل با سرمایه داری دول غرب که این پز را همچنان حفظ کرده است چه تاثیری در جذب بازار و صدور سرمایه چین در کشورهای با دول ارتجاعی تر سرمایه میتواند داشته باشد؟

فاتح شیخ: خاورمیانه و منطقه خلیج هم به دلیل موقعیت استراتژیک آن برای قدرتهای بزرگ سرمایه داری در ارتباط با انرژی، و هم به دلیل مشخص وضعیت امروزی که صحنه مستقیم شکست استراتژی میلیتاریستی آمریکاست، به محل اصلی تمرکز رقابت و جدال بر سر تقسیم مجدد جهان بدل شده است. حتی در دوره جنگ سرد هم هر وقت تحلیلگران موسسات مطالعات استراتژیک، احتمال بروز جنگ جهانی سوم را بررسی میکردند غالباً منطقه خلیج را بعنوان نقطه انفجار احتمالی آن نشان میدادند. اهمیت استراتژیک این منطقه از نظر انرژی، امروز بارها بیشتر شده است. چین و هند با جمعیت عظیم و اقتصاد عظیم و روبه رشدشان، به این منطقه بعنوان منطقه حیاتی منبع انرژی مورد نیاز خود چشم دوخته اند. فرانسه برای اولین بار با دول خلیج قرارداد نظامی میبندد و دارد با عجله پایگاههای نظامی اش را میزند. گذرگاه خلیج که از اوائل قرن هجده با ورود پرتغال، زیر حمایت بریتانیا، سیصد سال است دست غرب بوده است، امروز با این سوال جدی روبرو است که آیا تا ده سال دیگر همچنان در دست غرب میماند یا به دامن ائتلاف احتمالی روسیه - چین - هند میلغزد؟

چشم انداز این رقابت استراتژیک هم اکنون در عرصه سیاست دارد خود را نشان میدهد و به درجه ای تثبیت میکند. مساله هسته ای ایران ظاهراً به مناسبات ایران و غرب ربط دارد، اما در واقع بیشتر به جدال پنهان و آشکار روسیه و چین با آمریکا و غرب و حتی به تفاوت استراتژی اروپا و آمریکا در این منطقه مربوط است. روشن است که آمریکا حتی در جلب حمایت اروپا برای حمله به ایران ناموفق بوده، چه برسد به روسیه و چین. اینها فقط موارد سیاست روز نیستند. خصلت استراتژیک دارند. شکست استراتژی قلدری آمریکا در عراق و خاورمیانه "بزرگ" ایجاب میکرد که بوش و همکارانش با یک قلدری دیگر در قبال ایران به آن خون تازه ای بدمند، اینکه در این جهت کاری از پیش نبرند، تنها به

موقعیت بالادست ایران در عراق بر نمیگردد، اگر همین بود مقابله با آن برایشان ساده تر بود. روسیه و چین نمیخواهند اجازه دهند، و اروپا هم تمایل ندارد، که استراتژی میلیتاریستی آمریکا از شکست کنونی اش در عراق کمر راست کند. امروز تنها هیات حاکمه اسرائیل و نتوکنسرواتیوهای فعلاً ساکن کاخ سفید بر سیاست جنگ علیه ایران پا میفشارند که در خود دالانهای هیات حاکمه آمریکا هم منزوی شده اند. اسرائیل بخصوص از این بابت احساس فشار بیشتری میکند، زیر پای قلدری نظامی اش در خاورمیانه دارد خالی میشود. استخوان فلسطین بیخ گلویش گیر کرده؛ ناگزیر است بالاخره روزی قرص دولت فلسطین را قورت بدهد. لجوجانه مقاومت میکند.

دیگر دولتهای متحد آمریکا در خاورمیانه هم به چنین موقعیت دشواری افتاده اند. سفر بوش به خاورمیانه برای بازسازی این جبهه پراکنده بود و بی نتیجه ماند. برای دولتهای عرب متحد آمریکا، پشتگرمی و وابستگی سابقشان به آمریکا زیر سایه ابهامات بزرگی رفته است و حضور چین و سیل صدور سرمایه اش قطعاً در این میان نقش مهمی دارد. از نظر سیاسی خاورمیانه در حال گذار از گذشته قلمرو نفوذ آمریکا و غرب به یک وضعیت جدید است که مشخصات آن هنوز به روشنی قابل تشخیص و ترسیم نیست. جمهوری اسلامی با حمایت روسیه و چین در مقابل آمریکا ایستاده است و تن نمیدهد. ترکیه و دولتهای عرب در برابر پیشروی جمهوری اسلامی منافع مشترک دارند اما هنوز لولای مشترک استراتژیکی برای همکاری ندارند. امسال به نظر میرسد بیشتر از سال گذشته ابهام بر سیاست خاورمیانه حاکم است. سال ۲۰۰۸ به دلایل متعددی، از جمله انتخابات ریاست جمهوری، برای دولت کنونی آمریکا سراسر سال انجماد و انتظار خواهد بود و این بر اوضاع خاورمیانه تاثیر مستقیم دارد.

مساله "حقوق بشر" که در سوال مطرح شده است اساساً برمیگردد به مساله تکیه چین و هند، و کلاً یک حوزه وسیع از جهان، به نیروی کار ارزان و کار کشیدن از کودکان. سرمایه آمریکا و اروپا به دلایل تاریخی در خود این دو قاره از استثمار نیروی کار ارزان و کار کودکان محروم است. این تفاوت، در عرصه رقابت بر سر کشیدن بیشترین سود از گرده طبقه کارگر جهانی به ضرر آمریکا و اروپا کار میکند. به این دلیل اینها از کانال سازمان تجارت جهانی WTO و غیره فشار معینی زیر پوشش "حقوق بشر" روی چین و هند و بعضی کشورهای دیگر از جمله در آفریقا میگذارند که امتیازاتی بگیرند. چند ماه پیش در کنفرانس همکاری اروپا و آفریقا رئیس جمهور یکی از کشورهای آفریقا به همین موضوع اشاره کرد و گفت: اروپا و غرب در آفریقا به چین باخته اند چون چین در خصوص "حقوق بشر" با دولتهای آفریقائی مشکلی ندارد، در نتیجه بلامانع سیل صدور سرمایه و تکنولوژی و متخصصان را به آفریقا سرازیر کرده است.

دنیای امروز از زاویه هزینه نیروی کار (سرمایه متغیر) به دو حوزه کار ارزان و بیحقوق و کار نسبتاً پرهزینه تقسیم شده است. چین و هند رشد روزافزون

اقتصادشان را مدیون تکیه به صدها میلیون نیروی کار ارزان هستند و از این مساله همچون یک اهرم رقابت اساسی در تقابل با قطبهای بزرگ سرمایه در غرب بهره برداری میکنند. رکن اصلی "مدل چینی" همین است و در سطح دنیا هم هر جا سرمایه چینی برود همین مناسبات ناظر بر ارزان نگاهداشتن نیروی کار را تقویت میکند.

کمونیسیت: آینده اسرائیل در این تغییر و تحولات بعنوان محمل سلطه دولت آمریکا و دول غرب بر منطقه خاورمیانه، چگونه خواهد بود؟ به عبارت دیگر موقعیت دولت اسرائیل در کنار آمریکای بی پال و کویال و چین در حال نفوذ در منطقه چگونه خواهد بود؟ این دولت خود را با قطب بندیهای جدید سرمایه داری چگونه انطباق خواهد داد در حالیکه مساله فلسطین همچنان حل نشده باقی میماند؟

فاتح شیخ: اسرائیل واقعا در موقعیت دشواری گرفتار شده است. با شکست قلدری نظامی ابرقدرتی مانند آمریکا، برای قلدری اسرائیل در منطقه جای زیادی باقی نمیماند. خود آمریکا هم، و اروپا باز هم بیشتر، از تکیه یکجانبه تاکنونی به اسرائیل دارند فاصله میگیرند. ترکیه عزم جزم کرده که با سنبه پرزور در عرصه خاورمیانه دخالت کند و گرچه با اسرائیل رابطه نرمال دارد ولی نهایتاً جانبدار تشکیل دولت فلسطین است. سیگنال دیگر علیه برتری نظامی اسرائیل، قراردادهای دهها میلیارد دلاری فروش سلاح از طرف آمریکا به مصر و عربستان و دول خلیج است. در مورد انطباق با قطب بندیهای جدید سرمایه داری امروز، دولت اسرائیل اگر با تشکیل دولت فلسطین کنار بیاید مشکل لاینحلی نخواهد داشت.

در آن صورت هم تهدید احمدی نژاد پوچ میشود و هم موشک پرانی حماس و حزب الله بسرعت فرعی و بی اثر خواهد شد. مشکل اسرائیل غلبه ایدئولوژی قومی - مذهبی شبه فاشیستی بر سیاست و ساختار دولت و استراتژی سیاسی احزاب بانفوذ آن است. تغییر ریل در این زمینه یک شرط انطباق اسرائیل با اوضاع جدید جهانی است. دولت مشترک اهوت اولمرت و اهوت باراک در مسیر چنین تغییر ریلی نیست. تازه اگر این دولت کنار برود بدتر، آنوقت ممکن است ناتانیاهو و حزب لیکود حمام خونین فجیعتری به فلسطینیان تحمیل کنند. همین روزها یک مقام اسرائیلی مردم غزه را به بهانه پرتاب موشک توسط حماس به "هولوکاست" تهدید کرد و معلوم شد این یک لغزش کلام نبوده؛ دارند هولوکاست میکنند! چنین دولتی بعید است بتواند یک سیاست پراگماتیستی مشکل گشا حتی به نفع حفظ موجودیت و امنیت خودش در پیش بگیرد.

کارگران و مردم اسرائیل به یک تکان جدی برای تغییر اوضاع وخیمی که بورژوازی شصت سال است بر آنها تحمیل کرده است نیاز دارند. یک دولت غیرقومی و سکولار در اسرائیل راه پیشروی این جامعه بسوی امنیت و راه حل مساله فلسطین را همزمان در خود دارد. فشار افکار عمومی در داخل جامعه بر هیات حاکمه اسرائیل در این جهت دارد بیشتر میشود. سال گذشته کتاب بسیار

افشاگری درباره وضعیت وخیم عربهای اسرائیل منتشر شد که چهره سیستم فاشیستی حاکم بر اسرائیل را بیشتر از پیش برملا کرد و خیلی صدا کرد.

کمونیسیت: یکی از دیگر مسائل حل نشده خاورمیانه مساله فلسطین است. اسلام سیاسی از این مساله هنوز هم بعنوان توجیهی در راندن ماشین آدم کشی خود استفاده میکند. مساله فلسطین به نظر شما در متن تقسیم مجدد جهان چه سرنوشتی پیدا خواهد کرد؟ با توجه به اینکه از نشست کمپ دیوید به بعد، نشست یاسر عرفات و اسحاق رابین، یک سر حل این مساله ظاهراً به مذاخله و "میانجیگری" دولت آمریکا و دول غربی گره خورده است و محمود عباس هم چشم "امید" خود را به آن دوخته است!

فاتح شیخ: در کنفرانس آنابولیس در نوامبر گذشته، بوش سعی کرد خودش و دولتش را بعنوان سرچشمه امید در مورد حل مساله فلسطین قلمداد کند! هدف کنفرانس که خیلی هم با عجله سرهمبندی شده بود اساساً ایجاد سدی در برابر پیشروی جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی در عراق و خاورمیانه و از جمله فلسطین بود. آن کنفرانس در واقع پیشبرده سفر بوش به خاورمیانه بود و هر دو ناموفق از آب در آمدند. اما اجبار آمریکا و اسرائیل برای تن دادن به دولت فلسطین در دوره کنونی یک واقعیت و یک اهرم فشار است که سر جای خودش هست. بدون این کار آمریکا و غرب، و به تبع آنها اسرائیل، دست را در کل خاورمیانه باخته اند و روشن است که مستقیماً به جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی میبازند، اینجا دیگر پای روسیه و چین و غیره مستقیماً در میان نیست.

بنابراین تلاش بوش برای میانجیگری میان اولمرت و محمود عباس از سر درک نیافتاده اش از عدالت برای مردم فلسطین نیست. از سر اجبار کنترل صدمات ناشی از شکست استراتژی اش در عراق و خاورمیانه است. همین بوش و همکارانش با حمایت یکجانبه از شارون و جناح راست هیات حاکمه اسرائیل تشکیل دولت فلسطین، که طبق قرارداد اسلو میبایست و میتوانست در سال ۱۹۹۹ متحقق شود را تا حالا عقب انداخته اند. حتی مطابق "نقشه راه" خود ایشان میبایست در ۲۰۰۵ دولت فلسطین تشکیل میشد؛ نگذاشتند بشود. با این کارها به حماس و جمهوری اسلامی میدان دادند و حالا مانده اند چکار کنند که بدتر نشود. تازه دولت اسرائیل با محاصره غزه و کشتار هرروزه مردم آن بخاطر حضور و حاکمیت حماس در آنجا، مدام کار خود و آمریکا و غرب را خرابتر میکند. بالاخره محمود عباس ناگزیر شد در اعتراض به حمام خون اخیر اسرائیل در غزه، پروسه مذاکرات بعد از کنفرانس آنابولیس را به حال تعلیق در آورد. با همه این اوضاع و این پس و پیش رفتن ها، وضعیت جدید منطقه و دنیا و در دستور قرار گرفتن تقسیم مجدد جهان آن اهرم فشار واقعی است که آمریکا و اسرائیل را ناچار به پذیرفتن دولت فلسطین میکند. آیا طبق توافق آنابولیس همین امسال دست میدهد؟ بعید است. قبلاً هم گفتم که امسال سال انتظار و ابهام در سیاست و

دستمزدها... جدال مرگ و زندگی طبقه کارگر با بورژوازی و دولت

مظفر محمدی

جنبش کارگری با هزار و یک مساله و معضل روبرو است. یک قانون کار ضدکارگری را خودشان نوشته اند که سند بردگی کارگر و از بیخ و بن ضدکارگری است و باید پاره اش کرد، کار قراردادی موقت را در سطح وسیعی (۸۰ درصد) گسترش داده اند، طرح تعدیل و تعطیل و خصوصی سازی و اخراجهای دائمی، دستمزدهای معوقه و عدم تامین اجتماعی و بیمه بیکاری و غیره، همه اینها دردهایی است که راه حل میخواهد. بدون بدست آوردن آزادی تشکل و اعتصاب، پیروزی در این جدال دائمی طبقه کارگر با کارفرما مشکل و گاه غیرممکن است.

در آستانه سال ۸۷ یک بار دیگر مبارزه برای افزایش دستمزدها به راس همه وظایف و مطالبات کارگری آمده است. به درجه ای که مبارزه کارگران بر سر دستمزد پایه و خود دستمزد برود، به همان درجه میتوان زندگی و معیشت را در نبردها و جبهه های متعدد و از این یکی به آن یکی نجات داد.

تعیین دستمزد، سابقه مساله

تعرض به سطح معیشت کارگر سیاست سه دهه جمهوری اسلامی است. در طول ۱۰ سال جنگ ریالی به حقوق کارگر اضافه نشد. دهه بعد آمدند گفتند که اضافه

د/امه مصاحبه با فاتح شیخ...

حاکمیت در آمریکا و به تبع آن در خیلی مسائل دیگر است. به نظر میرسد دولت فلسطین هم در چاله انتظار و ابهام میماند.

کمونیسست: با تشکر

۱- نشریه کنگره شماره ۱۲، ۱ اکتبر ۲۰۰۷ - ۹ مهر ۱۳۸۶: کاراکتر و ویژگیهای حزبی که میسازیم ۴- اوضاع جهان ... - مصاحبه کمونیسست با فاتح شیخ
۳- لنین: "امپریالیسم ..."، ۱۹۱۶، فصل ۶، ترجمه از متن انگلیسی آرشیو اینترنتی آثار لنین (تاکیدها از لنین)
۴- لنین، همانجا، فصل ۵
۵- نگاه کنید به:

The Other Side of Israel: My Journey Across the Jewish/ Arab Divide نوشته Susan Nathan

همچنین نگاه کنید به مقاله: Olmert & Israel: The Change نوشته Amos Elon در شماره ۲ جلد ۵۵ نشریه The New York Review of Books تاریخ ۱۴ فوریه ۲۰۰۸ (با تشکر از دوست عزیز که این دو منبع را به من معرفی کرد).

میکنیم و هر سال با قطره چکان چندرقازی را اضافه کردند که به نسبت تورم افسار گسیخته یعنی هیچ! متعاقبا آمدند و گفتند میخواهیم عقب ماندگی مزد را جبران کنیم و در مدت ۴ سال هر سال ۲۵ درصد به حقوق کارگر اضافه میشود. اما این کار را هم نکردند. به بهانه اینکه قیمت بعضی کالاها تثبیت شده یا اینکه به کارفرما فشار میآید، گفتند که در ۶ سال آینده آن را پرداخت میکنیم. و بعد دستمزد را ماهی ۱۲۲ هزار تومان تعیین کردند و این یعنی هیچ، یعنی کار مجانی.

در سال ۸۴ شورای عالی دستمزدها مصوبه ای را تصویب کرد که کارگران قراردادی ۱۵۰ هزار و کارگران رسمی ۱۸۰ هزار تومان دستمزد دریافت میکنند. متعاقبا کانون کارفرمایان و دیگر مزدورانشان از جمله در مجلس اسلامی به این افزایش ناچیز دستمزد اعتراض کردند که گویا افزایش دوگانه دستمزدها باعث رکود اقتصادی مملکت میشود. گفتند این مخمل نظم اقتصادی کشور و موجب پایین آمدن سود سرمایه ها و در نتیجه اخراج کارگران میشود...

این مصوبه لغو شد تا سرانجام در سال ۸۶ ماهانه ۱۸۳ هزار تومان تعیین شد. همین مبلغ دستمزد در مقابل نرخ تورم سرسام آور و گرانی نسبت به خط فقری که خود دولت ۶۰۰ هزار تومان تعیین کرده است یعنی تحمیل شرایط یک زندگی فلاکتبار که اسم آن را حتی نمیشود بخور و نمیر هم بحساب آورد، فقر و گرسنگی مطلق است.

تازه این افزایش ناچیز حقوق شامل اکثریت کارگرانی که با قراردادهای موقت یا برگه سفید کار میکنند یا کارگران کارگاههای ۵ تا ۱۰ نفره که از شمول قانون کارهم خارج اند، نمیشود. علاوه بر این که همین دستمزد ناچیز را هم اکثرا ماه ها به تعویق میاندازند و پرداخت نمیکنند. کارگران باید برای همین دستمزد بخور و نمیر مبارزه کنند، اعتصاب کنند، کتک بخورند و شکنجه و زندان تحمل کنند. کارگران خاتون آباد را سر همین مساله به گلوله بستند، اعتصابات طولانی مدت کارگران شرکت واحد و کارگران هفت تپه را به خاطر همین حقوقهای معوقه سرکوب و رهبرانشان را دستگیر و زندانی کرده اند.

اکنون در آستانه فصل تعیین و افزایش دستمزدها در سال ۸۷، نقشه دولت احمدی نژاد و وزیر کار او محمد جهرمی به اصطلاح "دوگانه ساختن دستمزدها" است. وزارت کار با همراهی و همکاری کانون عالی شوراهای اسلامی کار در چند ماه گذشته در کار تهیه نقشه ای برای اجرای این تصمیم خود هستند. این طرح قرار است که کارگران قرارداد موقت را با افزایش ناچیز دستمزد نسبت به کارگران دائم ساکت کنند و کارگران استخدامی ثابت را هم با ترساندن از شرایط برده واد قرارداد موقت بترسانند و آنان را با دستمزد کمتر به تمکین وادارند. و به این ترتیب نیز امکان هر گونه اعتراض متحدانه کارگران را نسبت به دستمزدهای زیر خط فقر سلب نمایند.

علاوه بر این، اختصاص ناچیزی دستمزد بیشتر به کارگران موقت، کار با قراردادهای موقت را نهادینه میکنند و کارگران را از بیمه شدن معاف و به تدریج پروژه موقت کردن صد در صد همه

قراردادهای کار در مراکز تولیدی و صنعتی و خدماتی که نقشه سرمایه داری ایران است را به انجام برسانند.

این در شرایطی است که کمر کارگران زیر فشار بیحقوقی محض ناشی از کار قرارداد موقت خم شده و خواستار لغو آن هستند.

برای مملکتی که دومین کشور تولید کننده گاز و چهارمین کشور فروشنده نفت است و کشور بزرگی که همه نعمات مادی برای زندگی بشر را دارد...، طبقه کارگر نه تنها سهمی ولو ناچیز از این درآمدها را ندارد بلکه دستمزد ناشی از نیروی کارش را هم آنقدر ناچیز تعیین میکنند که تحمیل گرسنگی محض است. اینها تولیدات و حاصل رنج کارگر را بین خودشان تقسیم کرده اند. هزینه های ارتش و اطلاعات و پاسدار و حزب الله لبنان و شیعه های عراق و پرداخت جایزه برای ترور این و آن مخالف رژیم و تهیه سلاح هسته ای و بچاپ بچاپ آقایان را اگر حذف کنید به کارگر خیلی بیشتر از این و چند برابر حداقلی که الان وجود دارد، میرسد. دسترنج کارگر را بالا میکشند و آخر ماه و سال میگویند همین است سهم تو. اینکه نشد دستمزد! یا به جایش نخود و لوبیا میدهند و انگار به کارگر میگویند تو برای من کار کن من هم نانت را میدهم. همین. این زندگی نیست، بردگی است.

در حالیکه حقوق وزیر و وکیل و اطلاعاتی و پاسدار و آخوند و امام جمعه و دیگر همکاران ریز و درشت و مفتخور رژیم که چندین برابر حقوق کارگراست، یک روز هم تاخیر نمیشود و همه انگلهای جامعه اند، اما همین چندرقاز دستمزد و دسترنج کارگری که تولید کننده همه نعمات جامعه است را چند ماه چند ماه هم نمیدهند.

حداقل دستمزد پایه کارگران از آغاز سال ۸۷ حتی اگر چند برابر هم بشود علاوه بر مزایا و کمک هزینه های اجتماعی و سختی کار و غیره...، این تازه از یک سوم و و یک چهارم درآمد هر قره نوکر دولت از وزیر و نماینده مجلس و روحانیت کم تر است. وقتی میگویند زندگی کارگر تامین باشد، یعنی او زنده بماند. اما تصویری که بورژواها از زندگی خود دارند چیز دیگری است. سطح زندگی بالا، خانه بزرگ، ماشین مدل بالا، سفر و تفریح و خوشگذرانی و ... این در قاموس آنها برای کارگر نمیگنجد. کارگر از نظر اینها محروم و مستضعف است!

بورژوازی و دولت علاوه بر اینها خانه کارگر و شوراهای اسلامی را به عنوان سوپاپ اطمینانی برای کنترل اعتراضات و مبارزات کارگران دارند.

محبوب رئیس خانه کارگر به مجلس رفته و حسن صادقی رییس شوراهای اسلامی کار از احمدی نژاد خواسته که وزارت کار را به او بسپارد. اینها چشم به توزیع ثروت و قدرت دوخته اند. کارگر برای اینها بهانه و وسیله است. کارگر برای این نهاد های دولتی و پلیسی کارخانه، نیروی فشار بر دولت است برای شرکت خودشان در قدرت و در ثروت. کارگر سیاهی لشکر و نیروی ذخیره این آقایان است. اینها سهمشان را از دولتشان میخواهند و کارگر سهمش توهم و انتظار و خستگی از تاکتیک و روشهای کشاننده شدن به بارگاه مجلس و این و آن آخوند و

امام جمعه بوده است!

حسن صادقی برای دفاع از شوراهای اسلامی و بر سر همین سهم خواهی از دولت و ثروت جامعه، شخصا و راسا به خانه سندیکاها حمله کرده و با کلتی در یک دست و چاقو در دست دیگر، میخواست زبان فعالین سندیکایی را ببرد.

خانه کارگر و شوراهای اسلامی، حامی رفسنجانی در انتخابات نمایشی رژیم بودند. با در آمدن احمدی نژاد از صندوقها راهشان را کج کردند و گفتند این آقا هم حرفهای خوبی میزند و باید حمایتش کرد. در نتیجه مخالفان دیروز که مردم را از فاشیسم و پوپولیسم احمدی نژاد میترساندند تا برای رفسنجانی رای بخرند، ناگهان متوجه شدند که اشتباه کرده اند و این آقا آنقدرها هم بد نیست و حرف از عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه ثروت میزند. این ها وقتی دیدند که حالا هم ثروت وهم قدرت در دست مردان خمینی و خامنه ای است، به تکاپو افتادند تا در این ثروت و قدرت سهیم گردند.

توزیع عادلانه ثروت حرف مفت و پوچ است. این را اگر معدودی باور کردند اما دیگر اکنون آشکار شده است که ریاکاری و دروغی بیش نبوده است. اینها توزیع آش نذری را با پول کلان نفت به معنای توزیع عادلانه ثروت گرفته اند. اما اساس مساله برای خانه کارگرها و شوراهای اسلامیها به بازی گرفتنشان توسط دولت جدید بوده است. ترس اینها از این بود که دولت احمدی نژاد در مقابل خواست تشکل مستقل کارگری از جانب طبقه کارگر و تشکلهای بین المللی و سازمان جهانی کار و اتحادیه های آزاد کارگری نتواند بایستد. ترس اینها در این است که بساط خانه کارگر و شوراهای اسلامی کاملا با نیرو و مبارزه کارگران برچیده شود. از اینها هیچوقت آبی برای طبقه کارگر گرم نشده و اینها نانی به سفره کارگر اضافه نمیکنند. هم و غم این دلان سرمایه و نوکران رژیم حفظ رژیمشان و تداوم نظام سرمایه وسود است. منافع طبقه کارگر با خواست و هدف و منافع محجوبها و صادقی ها و غیره، زمین تا آسمان متفاوت است.

مرجع تعیین دستمزد

تنها مرجع صلاحیت دار برای تعیین دستمزد پایه و افزایش آن خود کارگران و نمایندگانشان است.

در روزهای پایانی هر سال عده ای مفت خور و نوکر سرمایه داران به عنوان نماینده کارگزار طرف خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار تعیین و در کنار کارفرماها و نمایندگان وزارت کار و اطلاعات و غیره به نام شورای عالی دستمزدها جمع میشوند. نماینده گان واقعی کارگران در مساله مذاکره بر سر دستمزدها حضور ندارند.

در سنت جنبش کارگری در جهان مساله قراردادهای دسته جمعی برای تعیین و افزایش دستمزدها و مذاکره دو جانبه نمایندگان کارفرماها و نمایندگان واقعی کارگران هر ساله سرنوشت دستمزدها را تا آنجا که زورشان برسد به نفع کارگران تعیین میکند. اما در ایران به اصطلاح مذاکره سه جانبه دولت، کارفرما و کارگر وجود دارد که علاوه بر اینکه نماینده واقعی کارگران و تشکلهایشان که ممنوع است، غایب اند، به جای آنها

دولتیهایی لباس شخصی و اطلاعاتی حاضر میشوند. در این ترکیب کاملاً ضد کارگری هیچ تصمیمی جز به ضرر کارگر و نفع کارفرما و دولت که خود یک بخش مهم کارفرمایی است، بیرون نمی آید. در آستانه تعیین و افزایش دستمزدها در سال ۸۷ اگر دولت و کارفرما بر نقشه و تصمیم خود پای بشارند و مرگ تدریجی میلیونها عضو خانواده کارگر و معلم و پرستار را رسمیت دهند باید با اعتراض و اعتصابات کارگری و عمومی روبرو شوند. کارگران خواهان بررسی افزایش دستمزدها بر اساس تورم و نیاز و رفاه یک خانواده کارگری در یک هیات از منتخبین کارگران و نمایندگان کارفرما هستند. هیات نمایندگی کارگران را مجامع عمومی کارگری کارخانه های بزرگ و کارگاه ها تعیین میکنند. برای این کار مهلتی لازم است تا کارگران هر محل کار در ساعات معینی از روز کار، مجامع عمومی خود را رسماً برگزار و نمایندگانشان را انتخاب کنند. و در میان نمایندگان منتخب مجامع عمومی یک هیات سراسری برای مذاکره بر سر افزایش دستمزدها تعیین گردد.

مجامع عمومی کارگری در همان حال میتوانند یک مبنای برای افزایش دستمزد را تعیین و در اختیار نمایندگان و هیات سراسری کارگری خود در مذاکره با نمایندگان کارفرما قرار دهند.

بر فعالین و محافل پیشرو و سوسیالیست کارگری است که تسهیلات و ملزومات تشکیل مجامع عمومی را فراهم و در به سرانجام رساندن این پروسه نقش و وظایف مهمی را ایفا نمایند. جدال و کشمکش بر سر افزایش دستمزدها یعنی کاهش فقر مطلق و گرسنگی محض طبقه کارگر و جامعه دهها میلیونی کارگر و معلم و پرستار و ... نجات خانواده ها از تباهی فیزیکی و روانی و مرگ تدریجی است. در برابر این فلاکت محض نباید سکوت کرد یا آن را تحمل نمود. کل جامعه را باید متوجه این فاجعه انسانی کرد که تعرض به جان و سلامتی و حرمت انسانی میلیونها زن و مرد و کودک و بازنشسته است. هر اقدام یکجانبه دولت و کارفرما بر سر مساله دستمزدها و هر تفرقه افکنی آنان بین کارگران تحت عنوان قرار دادی موقت و دایم و به اصطلاح "دوگانه ساختن دستمزدها" مردود و محکوم است. این نقشه های شوم به معنای صدور حکم تباهی و مرگ تدریجی میلیونی است و جرم است. جلو این اقدام غیرانسانی را باید گرفت. دستمزدها باید تا حد تامین کامل یک خانواده کارگری و متناسب با تورم افزایش یابند.

پاسخ به کارفرما و حامیانشان، اگر نمایندگان واقعی کارگران را سر میز مذاکره برای افزایش دستمزدها نپذیرند و یا به مطالبه افزایش دستمزد متناسب با تورم و تامین زندگی خانواده کارگری روی خوش نشان ندهند، اعتصاب سراسری و هماهنگ میلیونها کارگر است. علاوه بر آن معلمان و پرستاران و کارمندان جزء و دیگر اقشار حقوق بگیر، در این مبارزه که سرنوشت نان سفره همه در آن تعیین میشود، در کنار کارگران قرار میگیرند. افزایش ماهانه حقوق کارگر متناسب با تورم و تامین رفاه خانواده کارگری، یعنی یک زندگی با دغدغه کمتر، یک درجه حفظ حرمت انسانی کارگر، یک

درجه حفظ حرمت کودکان کارگران و حقوق کودک. یعنی امنیت نسبی برای خانواده کارگری و برگشتن یک درجه امید و لبخند بر لبان خشکیده میلیونها زن و مرد و کودک کارگر.

فعالین و رهبران کارگران، کارگران چپ و سوسیالیست، ماموریت و مسوولیت تلاش برای این حداقل را برای طبقه کارگر بر عهده دارند.

نباید بگذاریم خانواده های کارگری، کودکان کارگران یک سال دیگر را با شکم خالی و گرسنه و بی دارو و در فقر مطلق شب و روزشان سپری گردد. این کار از عهده طبقه کارگر، جنبش کارگری و فعالان و دلسوزان کارگری بر میآید. نگاه کنید! در این مملکت تا دلت بخواهد پول و نان و نعمات و امکانات رفاهی و مسکن هست در مقابل هم میلیون میلیون انسان زن و مرد و کودک در فقر و فلاکت دست و پا میزنند و مرگ تدریجی فیزیکی و روحی را تجربه میکنند. باید به سرچشمه رفاه دست یافت. ابزار و امکانات و نعمات دست اقلیتی مفتخور است. باید بر آنها شورید و همه را از آنها باز پس گرفت.

اتحاد کارگری علیه بیکاری بیکاری نه تنها مشکل خانمانسوز کارگر بیکار و خانواده او است بلکه شمشیر داموکلسی هم بر بالای سر کارگران شاغل است. یک دلیل پایین نگه داشتن دستمزد کارگران شاغل وجود لشکر بیکاران است. بیکاری امر کل طبقه کارگر است. تنها اتحادی از کارگران شاغل و بیکار میتواند خطر بیکاری را از بالای سر طبقه کارگر بردارد یا حداقل تقلیل دهد. یک اتحاد کارگری علیه بیکاری و مبارزه برای بیمه بیکاری برای همه کارگران آماده بکار تنها ضامن جلوگیری از تهدید و موج اخراجها، تضمین امنیت شغلی و ایجاد شرایطی مساعدتر برای مبارزه بر سر افزایش دستمزدها است.

توازن قوا

اگر از زاویه موقعیت و شرایط کار و زندگی کارگران و پراکندگی و بی سازمانی آن به مساله توازن قوا نگاه کنیم، موقعیت نامناسب و ضعیفی است. حتی ممکن است مایوس کننده باشد. کارگر را به شدت به عقب رانده اند و به فلاکت و گرسنگی کامل دچار کرده اند. تشکل و اعتصابش را ممنوع کرده اند، به نان روزانه محتاجش کرده اند و نیروی مبارزه اش را گرفته اند. و این شرایط را رژیم با تمام نیروی پلیسی و نظامی و حراست و ارگانهای کنترل کننده مانند شوراهای اسلامی و خانه کارگرش به کارگران تحمیل کرده است. ممکن است حتی در صفوف کارگران کسانی به آن درجه از استیصال و یاس رسیده باشند که بگویند بااجان پول اضافی نمیخواهیم، دستمزد ۶ ماه قبلمان را بدهید. کارگر را به مرگ گرفته اند تا به تب رضایت دهد. متأسفانه در مورد دستمزدها و افزایش آن ما تا کنون شاهد مبارزه چشمگیری نبوده ایم. هر ساله مساله افزایش دستمزدها بین دولت و کارفرما و شوراهای اسلامی و خانه کارگر به ضرر کارگران فیصله یافته است. زمانی که مساله افزایش دستمزدها یک ضرورت فوری و یک اولویت برای فعالین کارگری است، متأسفانه بخشهای مختلف کارگری

بخصوص در صنایع و مراکز کلیدی کار، هر کدام دست به کلاه خود دارند. و یا در میان بخشی از فعالین کارگری بازی با رقم دستمزد است آنهم در میدانی پرت که نه از حضور و مبارزه کارگر خبری هست و نه میز مذاکره ای برای بحث بر سر ارقام. این در حالی است که مساله افزایش دستمزد یک عرصه دایمی مبارزه کارگر و کارفرما است. و این بخصوص در شرایط زندگی زیر خط فقر کارگر و افزایش دایمی تورم مساله ای حیاتی بوده و هست.

مبارزات تا کنونی همه دفاعی است. اما مبارزه بر سر افزایش دستمزدها تعرض است. اگر کارگران در این امر موفق شوند. سکویی برای تعرض به دیگر بیحقوقیها است.

یک اعتصاب هماهنگ و سراسری پشت کارفرماهای حریص و دولتمندان را میبازاند. رژیم بحران زده و تا مغز استخوان ارتجاعی و فاسد، تحمل ریسک کشیده شدن طبقه کارگر به این میدان را ندارد. رژیم و کارفرما حاضرند هر قیمتی را بپردازند به شرطی که جنبش کارگری پایش به عرصه جنبش برای سرنگونی کشیده نشود. نگه داشتن کارگران در فقر و فلاکت هم حدی دارد. این مثل فشار فیزی است که در برگشت چیزی برای رژیم باقی نمیگذارد. رژیم در کلیتش منفور و پوسیده است. باید از فرجه هایی برای عقب زدن فشار اقتصادی و سیاسی بر کارگران استفاده کرد. این شرایط شکننده است و یکی از همین فرجه ها سازماندهی یک جنبش سراسری برای افزایش دستمزدها است.

تعرض کارفرماها و رژیم الان دیگر تنها به کارگر کارخانه نیست، به کل جامعه است. و این بدان معناست که قاعدتاً ما باید شاهد مبارزات سراسری باشیم. این وضعیت میتواند اعتصاب سراسری کارگری را به دنبال بیاورد. میتواند اعتصاب عمومی را دامن بزند. میتواند مبارزه اقتصادی و رفاهی را به جنبش سیاسی گره بزند. اگر مبارزه برای دستمزد و رفاه و معیشت بیاید به این سطح، از جانب طبقه کارگر هم جبهه مهم دیگری در برابر جمهوری اسلامی گشوده میشود. به میدان آمدن طبقه کارگر متحد و یکپارچه نه تنها تعرض بی افسار سرمایه و دولت را به سطح معیشت کارگر مهار میکند و حقوقش را از گلویش بیرون میکشد، بلکه نقطه قدرت، امید و جهشی هم خواهد بود برای جنبش آزادیخواهانه و برابری طلبانه کلیه انسانهای جامعه. این ابراز وجود قدرتمند و متحدانه، طبقه کارگر را به ناجی خود و کل جامعه از خطر فلاکت بیشتر و برای تحقق آزادی و برابری تبدیل میکند. طبقه کارگر نیروی اصلی رهایی جامعه است. طبقه کارگر متحد، صاحب اصلی جامعه و مبشر آزادی و برابری برای همه، برای زنان، جوانان، و همه آحاد جامعه است.

یک جنبه دیگر این توازن قوا فشار همبستگی بین المللی طبقه کارگر است. لازمه اش این است که طبقه کارگر جهانی از شرایط کار و سطح معیشت فلاکتبار و بیحقوقی کارگران در ایران مطلع نگاه داشته شود.

فعالین و رهبران جنبش کارگری میتوانند علناً و به نام خود و به عنوان

نمایندگان واقعی کارگران در بیانیه ها و قطعنامه هایشان همسرنوشتان خود را در سطح بین المللی مورد خطاب قرار دهند و حمایتشان را بخواهند.

ما باید در این زمینه تسهیلات لازم را فراهم کنیم و دست کارگر ایرانی را در دست کارگر اروپایی و دیگر نقاط جهان بگذاریم. وظیفه همسرنوشتی و همبستگی بین المللی طبقه کارگر حکم میکند که همه تشکلهای کارگری و اتحادیه ها و سازمان جهانی کار از افزایش دستمزد کارگران در ایران به نسبت تورم و تامین یک زندگی انسانی حمایت کنند.

ادامه مصاحبه با فواد عبداللهی در صفحه بعد...

جامعه جوان ایران به یک دخالتگری سیاسی برای بهم ریختن قدر قدرتی حکومت احتیاج دارد. وظیفه کمونیستها و یک حزب کمونیستی اتفاقاً این است که کاری کنند مردم در یک مقیاس وسیع به میدان بیایند و به جبهه آزادیخواهی و برابری طلبی و ساختن یک دنیای بهتر به پیوندند. خوشبختانه اکنون پرچم این آزادیخواهی و برابری طلبی در ایران بلند شده است. باید اهمیت آن را درک کرد.

اگر کسی خود را چپ میدانند، خود را طرفدار آزادی و برابری میدانند هذا گوی و هذا میدان. این جنبش را تقویت کند، زیر این پرچم که بلند شده است، بسیج و متحد شود. قدر آن را در چرخاندن جامعه به نفع این جنبش و گسترش و قدرتمند کردن جبهه آزادیخواهی و برابری طلبی بدانند. رفع موانع و مشکلات فعلی در گرو تقویت این جنبش است که اکنون پرچم آن در جامعه ایران بلند شده است. در عین حال نفی وضعیت موجود، زیر پا گذاشتن قوانین ضد بشری جمهوری اسلامی، نفی آپارتاید جنسی و غیره در هر قدم یکی دیگر از وظایف جوانان در سراسر ایران و در نتیجه مستاصل کردن حکومت اسلامی است.

باید جمع شد، باید متحد شد و تعرض جمهوری اسلامی را به جوانان جامعه ایران عقب راند. جامعه و مردم ایران همچنین خواستار آزادی زندانیان سیاسی هستند، میخواهند از هزاران نفری که سالهاست اسیرند تا دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب معترض ماههای اخیر فوراً آزاد شوند، محاکمات صحرایی مردم متوقف و برچیده بشود.

در کل سازمان دادن خواسته های عمیق و انسانی مردم و نسل جوان باید به یک خیزش دیگر علیه جمهوری اسلامی تبدیل گردد. این کار یک حزب، کار رهبران طبقه کارگر، کار فعالین عرصه آزادیخواهی و برابری طلبی، کار رهبران جنبش زنان است که چنین تحولی را تضمین کنند. بدون رهبرانی که پرچم و ملزومات پیروزی را می شناسند دامنه هیچ اعتراضی ادامه دار نخواهد بود. جامعه ایران آبستن اتفاقات جدید است اما اینکه این اتفاقات می خواهد از چه جنسی باشد به فعالین کمونیست و طبقه کارگر و فعالین حزب حکمتیست بستگی دارد.

جوانان؛ فقر و بیکاری در جدال با آینده

مصاحبه با فواد عبدالمهدی

کمونیست: سرمایه داری خود بانی مشکلات، موانع و مصائب جسمی و روحی است که اکثریت مردم و همچنین نسل جوان با آن روبرو هستند. برای مثال دولتهای سرمایه داری بیکاری و عدم امنیت شغلی را جلو جوانان میگذارند؛ خشونت را بطور سیستماتیک در جامعه تزریق میکنند، اعتیاد، تن فروشی یکی از بازارهای پر درآمد سرمایه داری و سرمایه داران است، همزمان جامعه با نشدید مجازات مردم بویژه جوانان مواجه است، دیوار زندانهای جدید مرتب بالا می رود. در بریتانیا با کمبود زندان روبرو هستند، در ایران که زندان کشتار گاه است، شما این پدیده را در سرمایه داری اوائل قرن بیست و یکم چگونه توضیح میدهید؟

فواد عبدالمهدی: تمام تلاش سرمایه داری این است که بشر امروز در مناسباتی آزاد و برابر زندگی نکند. با چنگ و دندان، با کشتار و شکنجه و زندان و ارباب و تحمیق و تفرقه افکنی، از خودش دفاع میکند. ادعای "دولت رفاه" که سرمایه داری بهترین نظم اقتصادی است، بزرگترین دروغ تاریخ بشر بود که دود شد و هوا رفت. کثافت از سر و روی این نظام میبارد. در حالی که صدها میلیون انسان مسکن ندارند، بهداشت ندارند، مدرسه ندارند، خوشی ندارند و حتی بخشا غذا ندارند، وسائل تولید و تامین این نیازها عاقل و باطل افتاده است و دهها میلیون انسان که قادرند این وسائل را بکار بگیرند و این کمبودها را برطرف کنند بیکار نگاهداشته شده اند. عده ای را گماشته اند تا اگر کارگران، زنان و جوانان و محرومان سر خود به این وسائل چنگ بیاورند به سینه شان شلیک کنند. پلیس در مهد تمدن غربی جوان فرانسوی را که قانون کار دولتش را قبول نمی کند، کتک میزند و به زندان میاندازد. کوههای غله در انبارهای جامعه اقتصادی اروپا میگردند و قدری آن طرف تر در آفریقا مردم دارند از قحطی میمیرند. لازم نیست از فحشاء و بیکاری و فقر و بیخانمانی یا از موقعیت مردم در کشورهای عقب افتاده یا در ایران مثال بزنیم. در خود آمریکا میلیونها نفر زیر سطح فقر زندگی میکنند، میلیونها کودک فاقد بیمه درمانی اند، از نیویورک تا لوس آنجلس بی مسکنی بیداد میکند. فحشاء در کل جهان یک روش امرار معاش است. نرخ قاچاق زنان و کودکان و تبدیل آنها به بردگان سکس، ترور آنها زیر لوای "ناموس و رو سپی گری"، ازدواج های اجباری و زودرس در سرتاسر دنیا، شرم دیگری بر تارک جهان سرمایه داری است.

تولید و توزیع مواد مخدر یک روش پر افتخار مال اندوزی است. این جامعه بدون کار خانگی و فرودستی زن در صحنه اقتصادی نمیتواند روی پای خودش بایستد. این جامعه کودکان را بکار میکشد. پیران را دور میاندازد. بدون بکشت دادن و معلول کردن و فرسوده کردن نمیتواند تولید کند. این جامعه بدون انکار انسان بودن اکثریت ساکنین

کره زمین و بدون چشم بستن به نیازهای اولیه آنها، از غذا و بهداشت و مسکن و امنیت اقتصادی تا فراغت و دانش و هنر، نمیتواند تعادل خود را حفظ کند. سرمایه داری یعنی همین بربریتی که مردم جهان را در آن نگه داشته اند. این وضعیت، محصول قرون وسطی نیست، حاصل سیستم و نظام حاکم بر قرن بیست و یکم است. نه تنها بهبودی در زندگی و معیشت اکثریت مردم دنیا به وجود نیامد، بلکه داراها دارا تر و نداراها ندارا تر شدند. تا همین الانش زندگی مردم دنیا نمودار آشکاری از نابرابری های اجتماعی و اقتصادی بوده است. نابرابری هایی که خود بیانگر تشدید فاصله طبقاتی بین اقلیت ناچیزی که دستاوردهای مردم زحمت کش را به یغما برده اند و اکثریتی که برای لقمه نانی سخت و طاقت فرسا کار می کنند، ولی هنوز هم از همه چیز محروم اند. سیستم سرمایه داری جهان در خدمت به بازتولید این نابرابری ها، نظم خود را هم چنان بر جهان اعمال کرده و در این راه از هیچ کاری فرو نگذاشته است.

بنا به گزارشات سازمان بین المللی کار، سالانه بالغ بر صدها میلیون کارگر و کارمند در جهان قربانی سوانح ناشی از کار شده و به بیماری هایی مبتلا می شوند که ارتباط مستقیم با حرفه آنان دارد. طبق اظهارات این سازمان، شمار کارگرانی که در حین انجام شغل خود جان می سپارند، بیش از دو میلیون نفر در سال است. لذا، کار همه روزه پنج هزار نفر را می کشد! و به شهادت گزارش، "واقعیات از این ارقام نیز فراتر می روند." حتی آن صدها هزار مزدبگیری که از این معرکه جان سالم به در می برند و بی رمق و از کار افتاده وارد دوران بازنشستگی و به پایان زندگی فعال خود می رسند، نه تنها توانایی بهره برداری از دوره سوم زندگی شان را ندارند بلکه به رغم بالا رفتن میانگین طول عمر، این امر در اثر عوارض ناشی از فعالیت های حرفه ای، به افزایش بیماری های دوران بازنشستگی، سرطان، بیماری های قلب و عروق، افسردگی، حمله مغزی، نارسایی های حسی، آرتروز، جنون ناشی از کهولت، آلزایمر و غیره منجر می شود. و شما این پدیده را ضرب کنید در حمله ای که توسط ارگان های هشت کشور بزرگ صنعتی (G8)، بانک جهانی، سازمان همکاری و توسعه اروپا که از سال های ۱۹۷۰ تاکنون پرچمدار تهاجمی همه جانبه علیه سیستم تامین اجتماعی و اداره دولتی این امور بوده اند. اتحادیه اروپا در اجلاس سران خود در بارسلون در مارس ۲۰۰۲، به اتفاق تصمیم گرفتند تا سن بازنشستگی را به مدت پنج سال افزایش دهند. امری که به منزله یک عقب گرد جدی در عرصه های اجتماعی می باشد.

چهره واقعی اروپا، به دور از تجمل خیره کننده آن، چهره خشم و عصیان جوانان محلات فقیر نشین و محروم آن است. چهره جامعه ای نابرابر، که سیاست سرمایه داری و دولت نماینده آن، فقر و محرومیت و ناامنی و هراس از آینده را بر انبوهی از مردم - به ویژه جوانان - تحمیل کرده است. خشم و عصیان جوانان در مارس ۲۰۰۶ فرانسه، از فراز دیوار شیشه ای و شکننده "دموکراسی" و "تمدن"، واقعیت تلخ و گزنده ناشی از وجود این نظام غیر

انسانی را آشکار کرد. دولت، می خواست با قرار دادن کارگران جوان در مقابل مسن، کارگران بومی در مقابل مهاجرین، قوانین حفاظتی کار را از بین ببرد، سقف دستمزدها را پایین بیاورد، و کارهای موقت و فاقد ضمانت اجتماعی، با دوره های متعدد بیکاری، را در جامعه رواج دهد.

در سال های اخیر و در متن این شرایط، شمار جرم و اعتیاد به ویژه در بین جوانان فرانسه و انگلستان گسترش چشم گیری داشته است. کمبود زندان به جای آموزش و تامین رفاه شهروندان دقیقا از اینجا ناشی می شود. سیاست "گتوسازی" دولت فرانسه و جدا سازی مهاجران و پناهندگان از جامعه عملا سدی در برابر جذب این توده وسیع از مردم به آموزش و بازار کار و جامعه طبقاتی فرانسه شده است. در آلمان، راسیسم آشکار و پنهان را علیه جوانان بویژه از کشورهای شرق را اعمال میکنند، ناهنجاری های ناشی از آن را احزاب دست راستی علیه جوانان و با پیشروی برای کمپین تبلیغاتی انتخاباتی خود و رای گرفتن از بخش راست این جامعه استفاده میکنند. همه جای اروپا کمابیش، آشکارا و پنهان این وضعیت وجود دارد. این نسل، از بیکاری و بی تاملی، از فقر و فلاکت، از نسبیت فرهنگی، از راسیسم دولتی و غیر دولتی، و از تیره و تار بودن سرنوشت آینده خود به تنگ آمده است. پدران و مادران کارگر، نگران آینده فرزندان خود شده اند؛ و جوانان به ورطه ناامیدی و عصیان افتاده اند. در چنین شرایطی، بشر مجبور و محروم، ممکن است هر کاری بکند. ممکن است فاشیست بشود، ممکن است خودکشی کند، ممکن است دیوانه شود، ممکن است به تن فروشی و اعتیاد روی آورد، ممکن است هر کاری بکند. فرزندان کارگران، دیگر نه از آموزش و پرورش مناسب و نه از امکانات رفاهی کافی برخوردار نیستند. اینان حتا اگر هم موفق شوند تحصیل خود را به پایان برسانند، با توجه به نرخ بیکاری و کمبود جدی اشتغال، امیدی به یافتن شغل ندارند. تا وقتی قانون سود سرمایه عمل می کند و به تضادها و شکاف های طبقاتی می افزاید؛ تا وقتی انبوهی از مردم از فقر و بیکاری و سایر مصائب ناشی از سرمایه داری در رنج و عذاب هستند، این اعتراضات نیز، آشکار و پنهان به قوت خود باقی است.

کمونیست: بطور ویژه تر، شرایطی که امروز نسل جوان در ایران بسر می برد چگونه است؟

فواد عبدالمهدی: شرایط اجتماعی و سیاسی ای که این نسل در آن به سر می برد با دوره های قبل فرق دارد. فقری بیسابقه و غیر قابل توصیف را به دهها میلیون انسان تحمیل کرده اند. حقوق کارگر را ماهها نمیپردازند و آنجا هم که میپردازند قدرت خرید قوت لایموت برای یک خانواده سه نفره را ندارد. تورم و گرانی بیداد میکند. بالا کشیدن حق مردم و رشوه خواری و فساد و اختلاس بنیاد سیستم اداری اینهاست. بیکاری و اعتیاد جامعه را در خود غرق کرده است. در ایران اسلام به کمک سرمایه داری جهنمی از استبداد برای نسل توده کارگر و مردم زحمتکش بویژه نسل جوان ساخته است که در عین حال منطبق با حفظ رابطه کار

و سرمایه در ایران است. در ایران، جوانان زیادی از آزادی محرومند. از یک طرف، اکثریت عظیم این نسل برای خوشبخت شدن احتیاج به امکاناتی چون مسکن، امنیت اقتصادی، آزادی معاشرت و غیره دارد. معنی آزادی و توانایی اقتصادی انسان چیزی جز اینها نیست. در سیستم جمهوری اسلامی جوان بنا به تعریف از خوشبختی محروم است. این وضعیت را ضرب کنید در واپسگرایی فرهنگی که محصول اسلام و قوانین مذهبی حاکمیت است. کسی در این دوره حکومت مذهب را قبول نمیکند. از نظر فرهنگی و فکری اسلام از زندگی جوان ایرانی رخت بر بسته است. از دنیای درونی تک تک شان، از عمق عواطف و فرهنگهای فردی شان، از خود آگاهی شان، از مناسبات روزمره شان اسلام و افتاده است و پشت سر گذاشته شده است. بر کسی پوشیده نیست که رژیم سیاسی آتی ایران فقط میتواند غیر مذهبی باشد. بنیاد هویت مذهبی برای این نسل ویران شده است. قوانین و الگوی اسلامی در ذهن این نسل باقی نمانده است به این دلیل که مذهبی و اسلامی است. خود سران حکومت اسلامی هم می دانند که با کوبیدن بر طبل اسلامیت فقط به انزجار این نسل می افزایند. تسلط حکومت مذهبی و مقررات و موازین ارتجاعی اسلام در ایران دیگر قابل دوام نیست. اسلامیت مستقیما در برابر سکولاریسم عمیق جوانان و جامعه و فرهنگ عامه قرار گرفته است. جامعه ایران یک حاکمیت مذهبی و اسلامی را بیش از این تحمل نمیکند. اعتراض یه بیحقوقی زن به بیحرمتی روزمره و اعتراض به آپارتاید جنسی و حجاب، اعتراض به حضور مذهب در محیط آموزش، امر نسل جوان امروز ایران است. نسلی که لغو اعدام را میخواهد، نسلی که آزادی و رفاه، برابری کامل زن و مرد، آزادی بدون قید و شرط سیاسی را میخواهد. جوانان، از سرکوب آزادی هایشان، از خفقان و حاکمیت سپاه پاسداران و انصار حزب الله و اوباش رژیم به تنگ آمده اند. مردم ایران آزادی و برابری میخواهند.

بیکاری وسیع، تضاد طبقاتی، تن فروشی، فقر و فلاکت و اعتیاد، سیر صعودی بی سابقه ای را طی کرده است. در کل این وضعیتی است که نسل جوان امروز در ایران با آن دست و پنجه نرم می کند.

کمونیست: شما راه برون رفت از این وضعیت را چگونه می بینید؟ از بین بردن موانع و مشکلات فعلی و کلا خلاصی نسل جوان از این وضعیت در ایران به نفعی چه عواملی گره خورده است؟

فواد عبدالمهدی: هر جوانی باید از خود بپرسد که می خواهد چه چیزی را نفی کند و برای نسل آینده چه چیزی را بجای بگذارد. تمام تحرک تاریخ در روح این سوال است و بدون اندیشیدن به آن تحرک تاریخ قطع می شود. نفی این وضعیت در گرو سرنوشتی هر چه سریع تر جمهوری اسلامی توسط مردم است. مشکل حکومت اسلامی است، با مذهبش، با توحش و بربریتش، با کلیتش.

ادامه در صفحه قبل

چند نکته ظاهرا بدیهی!

حسین مرادیگی

بحثها و جدلهایی که به نام مسائل کارگری حداقل در یکی دو سال اخیر بین آدمهای مختلفی شدت گرفته و آذین بند سایتهای متعددی بوده است، در کنار وضعیتی که جمهوری اسلامی به طبقه کارگر در ایران تحمیل کرده است، وقتی می بینیم کارگری را که حقوق معوقه خود را طلب میکند به دادگاه احضار میکنند، بیانگر مشغله های این آدمها و نشانگر بی ربطی آن به کارگر و به مسائل و مشکلات واقعی کارگر و آنچه که در کانونهای اصلی اعتراض و مبارزه کارگر در ایران میگردد. تنها نتیجه احتمالی آن، اغتشاش فکری است که در محافل رهبران و فعالین واقعی مبارزات و اعتراضات کارگری ایجاد کرده است. بدین منظور و در نوشته حاضر، من سعی کرده ام چند نکته ظاهرا بدیهی و احتمالا از خاطر رفته را که در آثار منصور حکمت فراوان است، مجدداً و به اختصار توضیح دهم تا به رفع اغتشاشات فکری در میان فعالین و رهبران کارگری کمکی کرده باشد.

۱- سوخت و ساز درون طبقه کارگر

طبقه کارگر از آنجا که به صنایع بزرگ مرتبط است، مبارزه و اعتراضش نیز ناگزیر شکل توده ای و علنی بخود میگردد، علنا و توده ای اعتراض میکند و علنا نیز متشکل میشود. شکی نیست که کمونیستها به فعالیت مخفی هم نیاز دارند، اما طبقه کارگر بعنوان طبقه برای ایجاد بهبودی در زندگی روزانه و شرایط کاریش، یعنی "مبارزه اقتصادی" در تقابل با دولت و سرمایه داران، ناگزیر از مبارزه علنی و رو در رو است. این مبارزه را نمیتوان از راه دور کنترل کرد. این مبارزه رهبر و فعال علنی خود را در محل دارد. مبارزه ایست رو در رو و مستقیم و در حال جریان لذا رهبری آن نیز حضوری و علنی است. رهبری این وجه از مبارزه از بالای سر اینها ممکن نیست، بلکه به رهبری علنی، به شکل علنی، حال شور یا سندیکای خود، احتیاج دارد. از "سازمان" یعنی آن مرکز غیبی ای که آن پشت نشسته و مرتب دستور صادر میکند ساخته نیست، کار "سندیکای مخفی" هم نیست.

طبقه کارگر توده بی شکلی مرکب از آحاد و افراد منفرد نیست. در سختترین بدترین شرایط نیز از نوعی سازمانیابی "خودبخودی" با سوخت و ساز و فعل و انفعالات خاص خودش برخوردار است. دارای محافل و شبکه هایی از رهبران و فعالین خودش است که بر مبنای طبیعی ترین روابط و مناسبات درون آن شکل میگیرند و مبارزه و اعتراض کارگران را هدایت و رهبری میکنند.

طبقه کارگر مثل هر طبقه اجتماعی دیگری محل یا بستر گرایشات و خطوط فکری و نگرش سیاسی و سنتهای مبارزاتی مربوط به خودش است. از آنارشیسم تا سندیکالیسم، از فرمیسم گرفته تا کمونیسم. همین خطوط فکری و سیاسی و سنت های مبارزاتی نیز مبنای پایه فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی در میان این طبقه است. هر حزب و

سازمانی حتی اگر الکی هم ایجاد شده باشد اگر ادعای کار در میان کارگران را میکند، پایه فعالیت و سنت مبارزاتی خود را از این گرایشات و خطوط فکری و سیاسی در میان طبقه کارگر میگیرد. آقا بالا سر اینها را نداریم، مافوق اینها را نداریم، احزاب و سازمانهای خود گماره را نداریم. کسی که این ادعا را میکند یا از رابطه احزاب و طبقات همان درک مکانیکی و سنتی چپ باقی مانده از انقلاب ۵۷ را دارد یا عوام فریبی میکند و سر کارگران و فعالین کارگری را کلاه میگذارد. اگر سراغ همچو کسی که کارگر کارگر را میکند بگیرد، او را در بستر یکی از این گرایشات و خطوط فکری با مخلوطی از پوپولیسم و ناسیونالیسم و لیبرالیسم اقتصادی پیدا خواهید کرد.

باید دید چه مصلحت اجتماعی طبقاتی ای ایجاب کرده است که حتی یک حزب بورژوازی، حتی یک فرقه سیاسی نیز به نام کارگر یا کمونیسم فعالیت میکند یا فعالیت میکرده است. ما این را بیش از دو دهه قبل نشان دادیم که کمونیسم بورژوازی انحرافی در جنبش کمونیستی طبقه کارگر نبود، بلکه خود همان جنبش بورژوازی بود که مصلحت اجتماعی طبقاتی اش ایجاب میکرد که دوره ای به نام کمونیسم و کارگر فعالیت کند. حقوق کارگر را مطالبه میکرد تا با آن به قدرت برسد، برای اینکه وقتی به قدرت رسید از دادن آن امتناع کند. رابطه احزاب و سازمانهای سیاسی و سنتهای مبارزاتی آنان را باید در رابطه آنان با گرایشات طبقاتی - اجتماعی در جامعه نشان داد. لفاظی های بی محتوایی نظیر "رویکرد فرقه ای" و احزاب و سازمانهای خود گمارده و غیره چیزی جز هیاهوی چپ باقی مانده از انقلاب ۵۷ یا طیف کارگر کارگر برای ایجاد اغتشاش فکری و بازداشتن کارگر و فعالین و رهبران کارگری کمونیست و رادیکال از رابطه احزاب و گرایشات طبقاتی و اجتماعی در جامعه نیست.

طبقه کارگر صنف بدون رهبر نیست. حتی بدون وجود احزاب سیاسی هم دارای رهبران و فعالین خویش است. دارای شبکه ها و محافلی از رهبران خود از جمله محافل و رهبران کمونیست و رادیکال خویش است. هیچ مبارزه و اعتراض کارگری ای بدون رهبری ممکن نیست و هیچ مبارزه و اعتراض و اعتصابی بدون رهبری ای از میان خود کارگران صورت نمیگیرد. وجود هر اعتراض و اعتصاب کارگری به وجود رهبران و فعالینی در میان خود کارگران گره خورده است. رهبرانی خوب یا بد. رهبرانی که میدانند باید روی چهارپایه برونند. کارگران را مخاطب قرار دهند، کارگران را مجاب کنند و تمایلات آنان را بیان کنند. رهبرانی که میدانند باید برای شکل یابی کارگران کار کنند، میدانند باید بموقع با نماینده دولت و کارفرما مذاکره کنند. میدانند کجا و کی باید به دولت و کارفرما فشار بیاورند و کجا لازم شد مانور بدهند تا خواستها و مطالبات کارگران متحقق شوند و غیره و غیره. و صد البته مبارزه و اعتراض کارگری در تناسب قوای معین و بسته به میزان آگاهی سیاسی و میزان سازمان یافتگی و شکل پذیری طبقه کارگر جلو میرود. واضح است بیکاری و گرانی و فقر و فلاکت فعلی که حدود سه دهه است روی

هم تلمبار شده است توقع کارگران و مطالبات کارگران را به سطح پائینتری تنزل داده است. و سرانجام در مورد مبارزه اقتصادی طبقه کارگر. مبارزه و اعتراض کارگر هم نه محصول احزاب و سازمانهای سیاسی و نه با پیدایش آنان شروع شده است. هر رشته تولیدی قبل از هر چیز و بدون وجود شورا و سندیکا نیز نقطه شروع همبستگی کارگری بوده است. اعتراض کارگر به استثمار سرمایه داری بخشی از هویت طبقاتی او است. واضح است احزاب و جریانات سیاسی بر دامنه آن تاثیر میگذارند. رهبر و فعال علنی کارگران در محل هم کسی است که کارگر است، که همزمان دارد کار میکند و در محل کار و زیست کارگران، مبارزه روزانه کارگران را علیه دولت و کارفرما رهبری و هدایت میکند. این یکی را دیگر "متاسفانه" از خارج نمیشود وارد کرد. اگر جریان سیاسی ای و یا کس و کسان دیگری که خودشان را بعضاً فعال کارگری سابق میدانند بخواهند خارج از رهبران و فعالین کارگری در محل دخالتی در مبارزات کارگران بکنند باید این سوخت و ساز ظاهرا بسیار بدهی درون طبقه کارگر را برسمیت بشناسند. باید در کانونهای مبارزه و اعتراض کارگر حضور داشته و از اینطریق فاصله خود را با لفاظیهای سنتی چپ نشان دهند. چپ سنتی و خلقی دوره ۵۷ نسبت به این سوخت و ساز بیگانه بود. میرفت که سازمان خودش را لانس بکند و برای آن در میان کارگران چند تا عضو بگیرد. این چپ خرده بورژوا به کارگر به عنوان یک اتم نگاه میکرد و تلاش میکرد تا کارگر را مثل خودش حداکثر عنصری ضد رژیم بار بیاورد. اگر "مشی چریکی" بود او را وارد خانه تیمی میکرد و اگر "مشی توده ای"، او را وارد این شکل از فعالیت خود بعنوان عنصری ضد رژیم وارد میکرد. رفرمیسم بورژوازی سابقاً اردوگاهی هم بدلیل نیازش به این طبقه، فعلاً دلایل آن به کنار، راه و چاه نفوذ در کارگران را بلد بود، میرفت سراغ فعالین گرایش رفرمیستی درون طبقه کارگر و کار خودش را میکرد. بقایای آن هنوز هم این کاره اند. طیف کارگر کارگری هم همان سازی را میزند که در سال ۵۷ میزد اما در قالب دیگری. نمونه فعلی آن جدلهایی است که در مقیاس کوچکی حدود پنج سال است که حول "کمیتت بیگیری" و "کمیتت هماهنگی" و غیره جریان دارد. جدلهایی بی ربط به کارگر و به مشکلات واقعی و به مبارزه کارگر و به کانونهای اعتراض و مبارزه کارگر که خود گردانندگان این کمیتت ها را وادار کرده است که به از پا درآمدن خود اعتراف کنند. "تشکل کارگری ضد سرمایه داری" که ادعای آن را میکنند تنها و تنها روی کاغذ ایجاد خواهد شد. بجای اینکه بروند سراغ یک کار موثر و زمینی و واقعی ای، زندگی سیاسی خود را با اینها سر میکنند.

۲- دو قطبی حزب - تشکل کارگری

تقابل علنی کارگر با دولت و کارفرما علنی و توده ایست، فعالیت مخفی و یا تحزب سیاسی کمونیستی کارگر مقوله دیگری است که میتوان در جای دیگری اگر لازم شد مفصل به آن پرداخت. طبقه

در مورد فعالیت علنی و توده ای کارگر هم اینطور نیست که گویا تشکل توده ای کارگری کارش هدایت "مبارزه اقتصادی" یا همان حرکات و فعل و انفعالات "خودبخودی" کارگران و حزب سیاسی نیز گویا کارش هدایت مبارزه سیاسی است. یا گویا این حزب است که آلترناتیو اقتصادی و سیاسی را مطرح میکند نه تشکل کارگری. این بحث هم یادگار خام اندیشی سنتی چپ ۵۷ است. عده ای این را و عده دیگری نیز همین را اما در قالب دیگری مطرح میکنند. این عده میگویند که به تدریج و قدم به قدم از تشکل کارگری برای مبارزه اقتصادی، روزی به تشکل سیاسی صرفاً در برگیرنده کارگر که آلترناتیو اقتصادی و سیاسی خود را مطرح میکند گذر خواهند کرد! همان نگرش سنتی چپ در قالب کارگر کارگر است که خیال میکند هدایت مبارزه اقتصادی یا فعل و انفعالات "خودبخودی" کارگر کار تشکل توده ای و وقتی حزبی و سیاسی میشود یا خواهد شد که گویا آلترناتیو اقتصادی و سیاسی را مطرح میکنند.

نگاهی ساده به تاریخ و سابقه و تکامل جنبش اتحادیه ای نیز غیر از این ادعا را اثبات میکند. سالهاست که جنبش اتحادیه ای بخشی تفکیک ناپذیر از رفرمیسم و سوسیال دمکراسی، با آلترناتیو اقتصادی مربوط به خود و احزاب و رهبران و شیوه اداره جامعه ویژه خودش است. احزاب این گرایش، احزاب رفرمیست و سوسیال دمکراتند. احزابی هستند که بارها قدرت دولتی بورژوازی را در دست داشته اند. هنوز هم با فاصله از موباریکتری که با جناح راست کشورهای سرمایه داری دارند، بعنوان جناح چپ بورژوازی عمدتاً در غرب، قطب مقابل جناح راست و کنسرواتو

دیگر خاک پاشیدن در چشم کارگر با توهم به جانوران اسلامی ضد کارگر است. چرا باید کارگران را دنبال تشکیلی فرستاد که حتی اگر در تحمیل آن به جمهوری اسلامی نیز موفق شوند تازه به نفی آن میرسند.

بحث ما این نیست که ایجاد مجمع عمومی بدون دردرس با جمهوری اسلامی پیش خواهد رفت، بحث ما این است که مجمع عمومی هر روز و در جریان هدایت مبارزه روزانه کارگر دارد تشکیل میشود و خود را عملاً به جمهوری اسلامی تحمیل کرده است. بحث ما این است که مجمع عمومی با تجمع طبیعی کارگران در یک مرکز تولیدی خوانایی دارد. مجمع عمومی جایی است که کارگران در آن جمع میشوند و دسته جمعی تصمیم میگیرند و به جمهوری اسلامی و کارفرما میگویند که فلان تصمیم شان تصمیم همه کارگران است و نمی توانند کسی را دست نشان کنند. مجمع عمومی میتواند استمرار خودش را حفظ کند. میتواند نیروی کارگران را برای گرفتن مطالبات خودش بسیج کند، و عملاً نشان دهد که اعتراض و مبارزه جمعی کارگر تعطیل ناپذیر است. کارگران به شناسائی آن توسط جمهوری اسلامی نیاز ندارند، در یک کلام مجمع عمومی شکل واقعی کارگران، کار سازترین و مناسب ترین شکل تشکل در شرایط امروز ایران است، تجربه خود کارگران نیز چیزی جز این نمیگوید.

دامن زدن به یک جنبش مجامع عمومی میتواند وحدت درون طبقه کارگر را در سطح وسیعی متحقق کند و کارگران را در مقابل جمهوری اسلامی و سرمایه داران در سطح وسیعی متحد کند.

مختلفی سندیکاها و اتحادیه ها ابزار اعتراض کارگران در مقابل دولت و کارفرمایان هستند.

ما پشت سندیکا و جنبش سندیکائی در ایران امروز را خالی نمیکنیم. اگر اکنون کارگران در ایران دارای سندیکاها و اتحادیه های قوی ای بودند، واضح است هم متحدتر بودند و هم بسیار قدرتمندتر در مقابل جمهوری اسلامی و کارفرمایان ظاهر میشدند. ما از کسانی که سندیکا میسازند حمایت میکنیم. بحث ما با کارگران و فعالین کارگری که دست اندرکار ایجاد سندیکا هستند این است که چه تشکلی با واقعیات امروز ایران تحت حکومت اسلامی سازگارتر است و میتوان با آن مبارزات فی الحال موجود کارگران را رهبری کرد. این تشکل از نظر ما مجمع عمومی و این جنبش، جنبش مجامع عمومی است بنا به دلایلی که وسیعاً و بارها در مورد آن توضیح داده ایم. ایجاد سندیکا در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی ممکن نیست. استبداد بورژوا اسلامی وجود آن را تحمل نمیکند. کارگر را در ایران امروز دنبال سندیکا فرستادن، بویژه در مراکز تولیدی بزرگ، نتیجه اش، خواهی نخواهی، ادامه بی تشکلی فعلی کارگر در مقابل جمهوری اسلامی و کارفرماست. حدود ۱۲ سال پیش عده ای در تقابل با خفقان موجود "سندیکاهای مخفی" را یعنی سندیکالیسم غیر قانونی و غیر علنی را مطرح کردند که نقض غرض بود و نگرفت. این کار برای این بود که عده ای پی برده بودند که برای ایجاد سندیکا در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی باید تا مدتها فعالیت "غیر قانونی" کرد. شاهد مثال دیگر سندیکای کارگران شرکت واحد است. به وضعیت این سندیکا و آخرین سخنان حدود یک ماه قبل یکی از اعضای هیئت اجراییه آن توجه کنید که دارند روسای این سندیکا را فقط سر میدوانند. حواله دادن کارگر به فلان امام و احمدی نژاد و فلان شخص و یا فلان ارگان سرکوب و تحمیق اسلامی که خون کارگران را در شیشه کرده اند و خواست حقوق عقب مانده ۱۰ ماه کارگر را با یورش به کارگران و ضرب و شتم آنان جواب میدهند، اگر از طرفی بیانگر شرایط دردناک طبقه کارگر در ایران، از طرفی

خود و نه سندیکا فراخوان داده و برای ایجاد آن تلاش میکنیم با کس یا کسانی دیگری که تشکیل سندیکا را تبلیغ میکنند بر سر امکان پذیری آن متمرکز میشود. جدل ما با سندیکالیسم و افق سندیکالیستی جای دیگری است. کسی که اکنون سندیکالیسم را مانع اتحاد و تشکل کارگر در ایران میدانند دارد شیپور را از سر گشاد آن میزند. مانع تشکل و اتحاد و اعتراض طبقه کارگر، حکومت اسلامی سرمایه است. حکومتی تا مغز استخوان ضد کارگر. طبقه کارگر در ایران در اصل با جمهوری اسلامی طرف است نه با کارفرما و سرمایه دار. جمهوری اسلامی بعنوان قیم کارفرما و سرمایه دار وارد میشود. با هر اعتراض و اعتصابی حتی در اعتراض کارگر به حقوق ماهانه ای که در این شرایط سخت زندگی و گرانی سرسام آور به کارگر داده نمیشود، سپاه پاسداران و نیروی انتظامی جمهوری اسلامی فوراً گسیل میشوند و به ضرب و شتم کارگران می پردازند. کارگرانی که به کارفرما گفته اند چرا حقوق معوقه اشان را پرداخت نمیکند به دادگاه اسلامی احضار میکنند. زبان فعال کارگری را میخواستند ببرند تنها به این دلیل که میخواست سندیکا تشکیل دهد. فعال کارگری را به صرف اینکه روز اول ماه مه را جشن گرفته است زندانی کرده و از آزادی او حتی در بستر بیماری نیز خودداری میکنند. یا دارند به این خاطر او را شلاق میزنند. کسی که در این شرایط جای جمهوری اسلامی را با سندیکالیسم عوضی میگیرد، نشان میدهد که به مشکلات و مسائلی که طبقه کارگر با آن روبرو است ربط چندانی ندارد.

اما در مورد خود سندیکالیسم بعنوان گرایش رفرمیستی درون طبقه کارگر، حالا از وارداتی بودنش بگذریم، نقد ما به سندیکالیسم نه از این سر که گویا مانع تشکل و اتحاد طبقه کارگر است که از سر سیر یک تاریخ واقعی و یک تجربه واقعی است که در آن نقاط ضعف سندیکا و اتحادیه ها آشکار شده است. سندیکاها از ایجاد وحدت وسیع در میان کارگران ناتوان بوده اند، در رابطه نزدیک و تنگاتنگی با رفرمیسم بورژوائی و سوسیال دمکراسی حرکت کرده اند، به یک دستگاه بوروکراتیک به جای دمکراسی مستقیم و دخالت مستقیم کارگران شکل داده اند که به ایجاد رهبرانی مادام العمر و دور از توده کارگران و بی اختیاری کارگران منجر شده است. فقط کارگران شاغل را در بر میگیرند و در مواقع بیکاری و اخراجهای وسیع عملاً کاری از دست آنها برای طبقه کارگر ساخته نیست، در مقابل حرکت از پائین کارگران مقاومت کرده و در مواقع زیادی می ایستند. عملاً شکل واسطه بین کارگر و دولت و کارفرما را بخود گرفته اند، با اینحال هیچکدام از اینها برای نفی آنها کافی نیستند یا حکم نفی آنها را نمیدهند. نقد سندیکالیسم را باید با تفهیم بیشتر و در عین حال با برخورد به سندیکاها در چهارچوب تاریخی و اجتماعی معین آن مطرح کرد. باید دید که در مقابل چه آلترناتیوی سندیکالیسم را نقد میکنیم. هنوز هم در کشورهای

بورژوازی به حساب میآیند. بخش اعظم رهبران و اعضاء اتحادیه ها را رهبران و اعضای این احزاب تشکیل میدهند. سندیکالیسم بدون تکیه به این احزاب و این رهبری ظرفیت تبدیل شدن به یک حرکت وسیع اجتماعی را ندارد. نوشته های معدودی از فعالین و رهبران کارگری جنبش سندیکالیستی این دوره جامعه ایران و مقالاتی را که در مورد وضعیت طبقه کارگر و غیره نوشته اند بخوانید می بینید که ناسیونال رفرمیسم، یعنی آلترناتیو اقتصادی جنبش سندیکالیستی را مطرح کرده اند. در دفاع از "صنایع ملی" در مقابل سرمایه های خارجی نوشته اند، از "خودکفائی اقتصادی" و جلوگیری از ورود کالاهای خارجی و حمایت صنایع داخلی نوشته و دفاع کرده اند تا به اصطلاح جلو ورشکستگی صنایع داخلی گرفته شود! کسانی هم که حتی ادعای "لغو کار مزدی" را داشتند یا دارند و ظاهراً دارند سندیکالیسم را نقد میکنند وقتی خود قلم در دست میگیرند می بینیم که همان رفرمیسم جنبش سندیکالیستی را نمایندگی میکنند و هنوز حزب سیاسی نشده آلترناتیو اقتصادی و سیاسی خود را مطرح کرده اند. در حرف هم ادعا میکنند که کار تشکل توده ای کارگر گویا هدایت مبارزه اقتصادی است که باید قدم به قدم آن را طی کنند تا به حزب سیاسی که به زعم آنان آلترناتیو اقتصادی و سیاسی را مطرح میکند برسند!

۳- شورا - سندیکا و سندیکالیسم

در مورد شورا و سندیکا هم این مساله صادق است. وقتی میگوئیم شورا یا سندیکا؟ معنی اش این نیست که گویا دو تا الگو برای تشکل کارگران را داریم و کارگران گویا از میان آن دو مخیرند که یکی را انتخاب کنند. شورا هم آلترناتیو گرایش اجتماعی خاصی از طبقه کارگر است؛ آلترناتیو جنبش کمونیستی طبقه کارگر. جنبش شورائی هم مانند جنبش سندیکالیستی دارای افق و دورنمای اقتصادی و اداری ویژه مربوط به خودش است. هم جنبش سندیکالیستی و هم جنبش شورایی هر دو، از محدوده خواستههای اقتصادی فراتر رفته اند. هر دوی این جنبش و فعالین آنها نیز فی الحال آلترناتیو اقتصادی و سیاسی جنبش خود را مطرح کرده اند. تاکید ما بعنوان فعالین جنبش مجامع عمومی روی مجمع عمومی به معنی ابراز تعلق ما به جنبش کمونیستی طبقه کارگر است.

اما در مورد تشکل توده ای یا غیر حزبی طبقه کارگر در شرایط امروز ایران، اگر اعتراض کارگر جمعی و علنی است پس تشکل توده ای و یا ظرف اتحاد و اعتراض جمعی او نیز باید علنی باشد. اگر مبارزات کارگری، سازمان مناسب و رهبری مناسب و دورنمای مناسب خود را می طلبد، که می طلبد، در این صورت در سطر از بحث، بحث ایجاد سندیکا یا مجمع عمومی (شورای پایه) در میان کارگران رشته های مختلف وارد میشود. در این صورت، اختلاف ما در این سطح از بحث، لاقلاً از نظر من، بعنوان کسانی که کارگران را برای تشکیل مجمع عمومی

**کمونیست را بخوانید،
آن را پخش کنید،
مطالب آن را
تکثیر کنید!**



مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

مرگ خدا؟

منبع: اشپگل
ترجمه: بهزاد جواهری

در خلال نیمه اول قرن نوزدهم از دانش زمین شناسی بعنوان "علم زیر زمینی" نام می بردند. برخی امیدوار بودند که این دانش واقعیت پیدایش حیات را توضیح دهد، در حالیکه دیگران بر این باور بودند که هدف دانش زمین شناسی زدودن پیامبر یهودیان، موسی، از علم بود. هر دو گروه طرفدارانی داشتند که در منازعات فکری و بعضی اوقات فیزیکی درگیر می شدند. عموم مردم شاهد این بودند که تئوری کلیسا درباره پیدایش روز بروز ضعیفتر می گردید. در آن زمان مد شده بود که افراد باسواد فسیلها را جمع آوری کرده و در خانه نگاهداری کنند.

این نوع فسیلها در نقاط زیادی در جهان یافت می شوند و یکی از این مکانها در جنوب انگلیس است. در اینجا بود که دختری تهیدست بنام ماری آنینگ فسیلی یافت که آغازی برای رد نظریه مذهبیهون درباره پیدایش حیات و بی مصرف کردن توضیح کتب دینی درباره پیدایش حیات بود. یافته های آنینگ در واقع پیش در آمدی بر تئوری تکامل چارلز داروین بود.

در سال ۱۸۱۲ آنینگ برای جستجوی فسیلها به روستای لایم رچیس، نزدیک چارموت رفته بود. ماری آنینگ ۱۲ ساله بیش نداشت و پدرش بنازگی فوت کرده بود و او همراه مادر و برادرش به مدد خیرات مردم زندگی می کردند. فسیلی که آنینگ آنروز در سنگی آهکی یافت خیلی غیر طبیعی بود: اسکلتی که ۵ متر طول داشت و بنظر می رسید متعلق به موجودی است که از سیاره دیگری آمده باشد. یک سال قبلتر، برادر ماری جمجمه ای وحشتناک در همان محل یافته بود و این جمجمه دقیقا بر روی اسکلتی که ماری یافته بود قرار می گرفت. ماری و برادرش توانستند که یافته شان را به قیمت ۲۳ پوند که برای تغذیه ۶ ماه کافی بود بفروشند. این سر آغاز شغل جدیدی برای ماری آنینگ بود که سالها بعد توانست لقب "شاهزاده فسیل شناسی" و "بزرگترین گردآورنده فسیل در تمام تاریخها" را برای وی به ارمغان بیاورد.

چارموت و منطقه اطراف آن، محل انباشت یکی از غنی ترین منابع فسیلی در جهان می باشد. همچنین یکی از منابع دانش زمین شناسی و مبحث فسیل شناسی می باشد. اینجا بود که یافته های آنینگ، انقلابی در آگاهی بشر درباره حیات ما قبل تاریخ بوجود آورد و این اتفاق سالها قبل از نظریات چارلز داروین بود که شالوده فکری "جهان بدون خدا" را بنا نهاد و توصیف تورات درباره خلقت را



ساحل طلایی جنوب غربی لندن

زیر سوال برد.

در روز ۱۰ دسامبر سال ۱۸۲۳ آنینگ موفق به یافتن فسیلی شد که هیچ انسان دیگری آن را ندیده بود. موجودی عجیب با طول ۲.۷ متر که مغزی کوچک و دمی دراز داشت. به جای پا باله های عجیبی داشت و گردنش از ۳۵ استخوان تشکیل شده بود. این مشخصات در میان پستانداران، پرندگان و خزندگان شناخته شده منحصر بفرد بود. آنینگ نقاشی های کشیده شده از فسیل یافت شده را برای دانشمندان دیرین شناسی فرستاد اما آنها وی را به جعل و کلاهبرداری متهم کردند. آنها ادعا کردند که آنینگ جسد ماهی دریایی را به این شکل در آورده است تا بتواند از طریق این به اصطلاح یافته خویش پولی بدست بیاورد. آبروی او را با این ادعاها بردند اما چند دانشمند بر درست بودن داستان آنینگ تاکید داشتند.



نقاشی از ماهی سوسمارمانندی که فسیل آن در ساحل جنوب شرقی انگلیس یافت شده است.

اینروزها یافتن باقیمانده این موجودات ما قبل تاریخ وسیله ای برای امرار معاش عده ای می باشد. در خلال طوفانی ترین آب و هوا هنگامی که موج دریا سرآشویی خط ساحلی را در هم می کوبد و تمامی تخت سنگهای آهکی را از بین می برد کریس مور که مانند آنینگ به جستجوی فسیلها می پردازد، منتظر امواج کوتاه می ماند، سپس به مکانی دورتر از چارموت در ساحل جنوبی انگلیس می رود. چارموت مکانی منحصر بفرد است. دقیقا در جایی که توریستها در خلال تابستان حمام آفتاب می گیرند، بعضی اوقات طوفان زمستانی آشیایی نزدیک به یک متر از فسیل اسکلت حیوانات ما قبل تاریخ را آشکار می کند. اگرچه بندرت اما بعضی مواقع این بازمانده ها بصورت یک قطعه می باشند. این اشباح مسافرن زمان از دنیای گمشده هستند. آنها باقیمانده فسیلی سوسمارها، ماهیهای عظیم الجثه و دایناسورها هستند. بسیاری از آنها برای ۲۰۰ میلیون سال در معرض آفتاب قرار نگرفته اند و لحظه ای که مور آنها را می یابد زمان رستاخیز آنها می باشد.

مور چشمانی ورزیده دارد و می داند که زمان برای او بسیار با ارزش است زیرا فسیلهایی را که او نمی تواند سریع جمع کند امکان دارد برای همیشه به اقیانوس بازگردند. بعضی اوقات بدست آوردن این گنجینه لازمه کندن گودال و کنار زدن خاک زیادی است. کار مور سخت و خطرناک است. ایستادن زیر سنگهایی آهکی و ضعیف بمعنای ایستادن در مسیر زمین لغزه و رسوب گلی می باشد و گل زیر این سنگهای آهکی می تواند به اندازه ماسه روان ناپایدار و غیر قابل اطمینان باشد. اما مور که ۴۹ ساله است هنوز می

خواهد به کار خویش ادامه دهد. وی می گوید که "شما همیشه می توانید که چیز جدیدی اینجا بیابید". زمانی که او در ساحل بدنبال فسیل نمی گردد در کارگاه خویش که نوعی بخش مراقبتهای ویژه برای دایناسورها است کار می کند. محل کارش پر از سنگ و استخوان، قطعاتی از مهره داران و پره ماهیها و بالاخره گرد و خاک و هیاهو. او با کمک الکس، همکار و پسر ۲۳ ساله اش از منته و ابزار سنگ شکن برای برداشتن سنگهایی که استخوان را پوشانده است استفاده می کند. مور می گوید که آماده کردن هر کدام از اسکلتها ما قبل از تاریخ به "صدها ساعت کار نیاز دارد." بعد از اتمام کارش، او این اسکلتها را به محققین صاحبین کلکسیونها و حتی به متخصصین آرایش داخلی خانه ها بعضی مواقع تا دهها هزار پوند می فروشد. کارهای مور در موزه تاریخ طبیعی در لندن و همچنین در موزه های توکیو و کانادا در معرض دید عموم است. او اولین کسی بود که سه نوع ماهی دایناسوری که حتی یکی از آنها "پتونکتس موری" بنام او نامگذاری شده است.



کریس مور که جستجوگر مدرن فسیل در سواحل انگلیس است.

"ساحل ژوراسیکی"

صاحب منصبان صنعت توریسم از عبارت "ساحل ژوراسیکی" برای توصیف ساحل انگلیس در دیون شرقی و دورست استفاده می کنند. این منطقه از طرف سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل (یونسکو) بعنوان مکان میراث تاریخی جهانی همرا با مکانهایی مانند گریت باریبر ریف و گراند کانیون شناخته است. ساحل ژوراسیکی بیشتر از هر جای دیگری در جهان ۱۵ کیلومتر باریکه ساحلی است اطلاعات وسیعی درباره دوران مزوزوئیک که شامل دورانهای تریاسیک، زوراسیک و کرتاسه است، را در خود نهفته است. این ساحل طلایی و فسیلهای نهفته در آن در طی دورانهای مختلف زمین شناسی پدید آمده اند.

همان طوری که در تاریخ حوادث مهم را مبنای شروع یک دوره و یا پایان یک دوره می دانند در علم زمین شناسی نیز تحولات عظیم نظیر پیدایش تغییرات چشم گیر در فسیل ها تغییر در ضخامت و جنس سنگ ها و تغییرات آب و هوایی را مبنای شروع و پایان یک دوره می دانند. ۴ و نیم میلیارد سال پیش در دورانی که در زمین شناسی به پر کامبرین معروف است و آثار حیاتی چندان مشخصی ندارد حیات فقط در دریاها و آن هم به صورت جانداران تک سلولی وجود داشت اما به تدریج این جانداران تک سلولی کنار هم جمع شدند و تشکیل کلونی دادند و

سپس با همکاری با هم توانستند جانداران چند سلولی را پدید آورند که راهی به سوی جانداران پر سلولی بود. در این دوران همیاری بین یک گونه قارچ و یک جانور آغازی فتوسنتز کننده باعث تشکیل جاندار جدیدی به نام گلشنک شد. گلشنک اولین جاندار بود که به خشکی آمد (جز قارچی می توانست ضمن حفاظت از فتوسنتز کننده مواد معدنی لازم را از خاک به صورت تثبیت نشده و حتی از تخته سنگ های برهنه نیز جذب کند و جز فتوسنتز کننده کربوهیدرات مورد نیاز خود و قارچ را فراهم می آورد).

بعد از رفتن گلشنک ها به خشکی همزمان یک دوران جدید زمین شناختی به نام پالئوزوئیک که به نام دوران بی مهرگان مشهور است در راه بود این دوران شامل ۳ دوره ی مهم کامبرین و اردوویسن و سیلورین بود. همزمان با گسترش حیات در خشکی نخستین بی مهرگان پر سلولی به نام تریلوبیت ها در دریاها پدید آمدند که جد بند پایان امروزی به شمار می روند. این جانوران از نظر شکل و اندازه اقسام بسیار گوناگونی دارند و معمولا به عنوان سنگواره ی راهنما به کار می روند. تریلوبیت ها بیشتر در آب های کم عمق ساکن بوده اند و بر بستر دریاها زندگی می کردند. شواهد فسیلی نشان می دهد که در دوران پالئوزوئیک بی مهرگان فراوانی وجود داشته اند در همین زمان و در زمین گیاهان ابتدایی مانند سرخس و خزه فراوان شده بودند به خاطر داشته باشیم که تغییر و تحول آغازیان فتوسنتز کننده گیاهان را به وجود آورد.

در بین دوره های زمین شناسی حادثه ای بس عظیم تر از انفجار های آتشفشانی، زلزله های عظیم و حتی تغییرات آب و هوایی روی میداد و آن انقراض های گروهی بود که باعث می شد چندین گونه از جانداران به طور کلی منقرض شوند (به دلیل عدم مطابقت با محیط) و جانداران جدیدی که سازگارتر بودند به وجود آیند. از جمله ی این انقراض ها انقراض نسل دایناسور ها بود. پس از دوران زمین شناسی پالئوزوئیک که دوران بی مهرگان نامیده می شد افزایش فسیل های خزندگان عظیم الجثه در رسوبات حفاری شده و هم چنین فسیل های گیاهان عالی که بسیار متفاوت تر از اجداد خود بودند دیرین شناسان را بر آن داشت که دوران جدیدی را به نام دوران مزوزوئیک که به نام دوران خزندگان مشهور است به ثبت برسانند. این دوران شامل ۳ دوره ی تریاس - ژوراسیک و کرتاسه بود که از ۲۵ میلیون سال پیش آغاز شد و در ۶۵ میلیون سال پیش با انقراض دایناسورها به پایان رسید. شرایط زمین شناسی که دوران پالئوزوئیک را به پایان برد شامل چین خوردگی های عظیم پوسته ی زمین و به وجود آمدن مرداب های عظیمی بود که باعث دفن گیاهان در این مرداب ها و انباشت آنها و در نهایت به وجود آمدن منابع بسیار عظیم ذغال سنگ است که هنوز هم از آنها استفاده می کنیم.

تشکیل اولین رسوبهای ساحل ژوراسیکی به بیش از ۲۵۰ میلیون سال پیش باز می گردد. انقراضی وسیع که

دین کودک آزاری سیستماتیک است

دست خدا و دین از کودکان کوتاه!

اعظم کم گوین

”آزار و اذیت جنسی کودکان نه توسط پیروان شیطان بلکه اساساً توسط پیروان پروپا قرص مسیح و محمد انجام شده اند. البته بسیاری از این حرف خوششان نمی آید اما تعداد بسیار کمی هستند که قادرند در مورد صحت آن جدل کنند“

دین و آزار همه جانبه کودکان

طبق آمار حدود دو بیلیون کودک در جهان زندگی می کنند. هر کودکی بی خدا و بدون دین متولد و وارد این جهان می شود. طبیعت کودکان را طی یک پروسه بیولوژیکی یکسان به این جهان می آورد تا آزادانه زندگی کنند اما سیستم نابرابر حاکم در جامعه و خانواده بلافاصله آزادی آنها را محدود و مشروط

ادامه مرگ خدا در ص ۱۳...

برای دایناسورها شرایطی مساعد برای رشد و نمو فراهم کرده بود، روی داده بود. تازه ترین رسوب به حدود ۶۵ سال قبل باز می گردد زمانی که دایناسورها منقرض گشته و راه را برای حیات پستانداران دیگر برای گرفتن جای آنها بعنوان قدرتمندترین موجود هموار کردند. اولین رویدادهای تکامل در این دوره ۱۸۵ میلیون سال در میان دو انقراض جمعی روی داده است. مثل دایره های تنه درختان رسوبها در امتداد ساحل ژوراسیکی به دانشمندان امکان مطالعه و فهم بیشتر از این دوره شامل آغاز و پایان موجودات عظیم الجثه، انقراضهای گسترده، تطابق به تغیرات آب و هوا، از بین رفتن بعضی از گونه ها و بوجود آمدن گونه های دیگر را فراهم می آورد.

”آنینگ های امروزی“

بعلاوه مور، هفت نفر دیگر که به اصطلاح ”شکارچیان فسیل“ نامیده می شوند، با پیدا کردن این موجودات ما قبل تاریخ امرار معاش می کنند، اگرچه همه آنها به اندازه تونی جیل خوش شانسی نیستند. او به شخص نامدار محلی تبدیل گشت زمانی که فسیل ماهی عظیم الجثه ای را در پارکینگ در مقابل فروشگاهش یافت. خرطوم این موجود ۱۲ متری که با دندانهای تیزی پوشیده شده بود به اندازه پای یک انسان است و حفره های چشمش به اندازه دستهایی بزرگ می باشد.

هر ساله دهها توریست به چارموث برای یافتن بقایای جانوران ماقبل تاریخ می آیند. کالین داوس که بیولوژیست است هر هفته از میان قبرستان فسیلها صدها دیرین شناس آماتور را راهنمایی می کند. به وسیله کمک او حتی بچه ها هم قادر به پیدا کردن فسیل هستند و این شاید به اندازه پیدا کردن یک صدف طول نکشد. مردی بدخلق که مانند ایندیانا جونز لباس پوشیده است برای بچه ها در مورد داروین و پروسه گزینش طبیعی و اینکه چگونه گزینش طبیعی به عنوان نیروی که باعث

می کنند و از جمله به آنها مهر تعلق به این دین و آن آئین مانند مسلمان، مسیحی، هندو، پروتستان، کاتولیک و یهودی را می زند. دستگاه ادیان و رهبران دینی از این طریق برای خود پیروان، اعتبار، نفوذ و کسب و کار مالی دست و پا می کنند و کودکان بمثابه ملک طلق والدین خود، بی شخصیت، حقیر و خرد می شوند. تحمیل رسم و آئین ستمگرانه دینی در زمانی که هنوز قدرت عقلی و فکری کودکان رشد کاملی نکرده و تفکر نقادانه ای کسب نکرده اند، مانع رشد آزادانه کودکان شده و آنها را تحمیق می کند.

ادیان گوناگون همواره به کودکان می آموزند که کسی، خدا، همیشه آنها را نگاه می کند و مراقب است تا ببیند رفتار و کردارشان چگونه است. این آموزش، ترس و وحشتی دائمی از یک موجود خیالی را در کودکان می کارد و گناه و جهنم را در ذهنشان فرو می کند. این تعالیم، بچه ها را آنقدر می ترساند که به جای زندگی معصومانه و بی خیال کودکانه، در هراس از مرگ و در خوف و ترس دائمی بسر می برند. این ترس از یک خدای وحشتناک و

بوجود آوردن گونه های جدیدی شده است، داستان می گوید. بعضی از مواقع داوسون با پرخاشگری اولیای بچه ها روبرو می شود زیرا آنها ترجیح می دهند که فرزندشان تعالیم انجیل را درباره پیدایش و نه نسخه علمی آن فرا گیرند.

”یافته های علمی و مرگ خدا“

امروز ساحل ژوراسیکی دارای کنار دریا، تپه های سبز و روستاهای زیبای کوچکی می باشد. اما در خلال میلیونها سال چهره این منطقه از صحرا به گرمسیری و به منظره طبیعی امروزی آن تغییر یافته است. بسیاری از دایناسورها که زمانی در جزیره بریتانیا زندگی می کردند ردپا هایی آشکار در میان صخره ها بر جای گذاشته اند. این منطقه زمانی میهماندار حیوانات آبی مانند تمساح و دایناسورهای گردن دراز و ماهی مانند بوده است. مردم همواره فسیلهای ماقبل تاریخ را در این منطقه یافته اند، اما اهمیت یافته های آنها اغلب برای آنها روشن نیست. برای آنها غیر قابل باور است که دنیای بسیار متفاوتی وجود داشته است. در بعضی جاها فسیلهای حلزون مانند را مارهای صخره ای نامیده بودند زیرا مردم بر این باور بودند که پروسه فسیل شدن بمعنای پچانده شدن مارها می باشد. آنها فکر می کردند که فسیلها خواص درمانی برای درمان مار گزیدگی و ناتوانی جنسی دارند. و در حالیکه بعضیها پیدایش فسیلها را کار شیطان می دانستند، برای بیشتر مردم این کار خدا بود. مسیحیان معتقد بودند کسانی که قادر به ورود به کشتی نوح نشده بودند به سنگ تبدیل شده بودند.

قدیمی ترین نوشته ای که به بحث درباره آفرینش جانداران پرداخته در کتاب مذهبی یهودیان، تورات آمده است. برای قرنهای مسیحیان بر این باور بودند که تورات واقعیت را درباره پیدایش حیات توصیف کرده است. بر طبق آموزه های تورات خداوند جهان و جانداران ساکن آن را در شش روز آفریده و انسان آخرین آفریده او است. اما مذهبیون، کشف

انتقام جو برای کودکان هولناک است و آنها را افسرده و پژمرده می کند. کودکانی که زندگیشان توأم با این اصول دینی و ترس از خدا و روز قیامت و پاداش و مجازات شده غالباً شخصیتی بالغ و سالم ندارند. آنها در محیط های بسته و در زندان افکار محدود و بسته دینی بار می آیند که استعدادهای شان مانند استقلال، تفکر مستقل و نقادانه را می کشد و آنها را در یک دنیای محدود و کوچک و یک تفکر تنگ و بسته در مورد جهان و جامعه بار می آورد.

مجازات و تنبیه جسمی کودکان بخش لاینفکی از وظایف دینی والدین و جزئی از آیه ها و سوره های ادیان رسمی و اصول فرقه های مختلف مذهبی است و در همه کشورها چه پیشرفته و چه فقیر و عقب مانده عمل می کند. دین یعنی آزار کودکان، و ساختار و اعتقادات دینی، تنبیه و آزار کودکان را تشویق و توجیه می کند. مکانهای ایزوله و بسته ای که در آنها مدارس دینی برقرار اند و کلیه مکانهای مذهبی مانند کلیسا، معبد و مسجد مناسب ترین مکانها برای اذیت همه جانبه روحی، جسمی و جنسی

فسیلها را تاییدی بر اعتقاد مذهبی آنها درباره پیدایش حیات می دانستند و این تنها بر راسخ تر شدن آنها در ایمانشان به خدا و مذهب منجر می گردید. در حقیقت یافتن فسیلها در ارتفاعات بلند تنها بعنوان تاییدی بر باورشان بود و آنها بر این باور بودند که طوفانی که در زمان نوح رخ داد باید اینقدر شدید بوده باشد که توانسته است فسیلها را به بالای کوهها ببرد.

اما بر سر باقیمانده های فسیلی طوفان نوح چه آمد؟ چرا فسیل پستانداران همیشه بسیار پایین تر از زندگان یافت می شد؟ آیا امکان نداشت که بعضی گونه های جانوری منقرض گشته بودند در حالیکه برخی دیگر به حیات خویش ادامه دادند؟ آیا بیشتر از یک بار پیدایش رو داده است؟

در سال ۱۶۵۰ اسقف اعظم ایرلندی جیمز آشر با استفاده از تحقیق از کتابهای مذهبی، قصد داشت که تاریخ اصلی طوفان نوح و حتی تاریخ خلقت را تعیین کند، یا عبارتی گاهشماری برای پیدایش حیات تعریف کند. بر طبق محاسبات آشر، خدا سیل را در سال ۲۵۰۱ قبل از مسیح جاری کرده و خلقت بهشت، زمین و تمامی موجودات در آن، تمامی حیوانات و سیاره ها دقیقاً ۱۵۰۳ سال قبلتر انجام داده بود. اولین روز کاری خدا در ساعت ۹ صبح روز یکشنبه ۲۳ اکتبر ۴۰۰۴ سال قبل از مسیح بوده است و بر طبق گاهنامه آشر قبل از این روز هیچ نوع حیات دیگری وجود نداشته است.

مسئله زمان در پیدایش حیات همواره یکی از مسایل مورد اختلاف و بحث برانگیز بین باورهای مذهبی و مشاهدات علمی بوده است. اما پیشرفتهای دانش زمین شناسی و یافتن فسیلهای موجودات ما قبل تاریخ سنگینی وزنه را بشف علم تغییر داده و باعث عقب نشینی مذهبیون در این مورد شده است و افراد برجسته مذهبی که بر اساس باورهای مذهبی بر این اعتقاد هستند که خداوند بهشت و زمین را در شش روز خلق کرده است بر این نکته تاکید می کنند که پیدایش حیات در زمین در طی شش روز غیر

کودکان توسط ادیان هستند. پشت دیوارهای بلند و اطافهای تاریک این مکانها، اعمال دهشت بار کشیش ها و اسقف ها و مراجع دینی دیگر علیه کودکان صورت می گیرد.

آزار کودکان منحصر به جوامع فقیر و اسلامی نیست. در آمریکا سالانه بیش از یک میلیون کودک آزار و اذیت می شوند که در این میان آزار دینی بیشترین رقم را دارد. این آزار شامل تحمیل دعا و مراسم مذهبی به کودکان، تحمیل رسم و آئین زجر آور ”بیرون آوردن شیطان که در جسم و روح کودکان لانه کرده“، محروم کردن آنها از دارو و درمان به دلیل اعتقادات مذهبی والدین شان و مواردی از این قبیل می شود. آزار دینی کودکان غالباً توسط ساختار و مقامات سلسله مراتب نهادهای دینی مانند کلیسا، مسجد و معبد مخفی و لاپوشانی می شود و قربانیان را وادار می کنند که سالها در خفا، درد و زجر را تحمل کنند. ساختار و سلسله مراتب دینی از هر طریقی مانع می شوند تا کودکان این سکوت تحمیلی را شکسته و پرده از روی جنایات و آزار رهبران دینی بردارند. ادامه در ص ۱۸

ممکن است. اما با این وجود مذهبیون در تلاشی برای جبران این شکست تفسیر خود را از ”روز“ تغییر داده و با تاکید بر اینکه شش روز ”واحدی“ از زمان است و هر روز می تواند چند میلیون سال طول بکشد سعی در کوچک کردن یافته های علمی کرده اند. در واقع این تناقضات ضربات جدی به باورهای مذهبی وارد نموده و باعث گردیده است تا مردم زیادی از رفتن به کلیسا خودداری کنند. در حقیقت در طی تاریخ دین عقب نشینی های بسیاری در برابر علم داشته است اما همواره سعی در توجیه و تحریف این شکست ها داشته است.

یافته های آنینگ تاثیر جدی در مرگ خدا در میان اقشار زیادی در جامعه داشته است. شواهد انکار ناپذیری که بر اساس این یافته ها فراهم گردیده بود دشمنان تکامل را مجبور کرد که به این نکته اعتراف کنند که بعضی از گونه های جانوری منقرض گردیده اند، اگرچه این اعتراف با باورهای مذهبی آنها بشدت در تضاد بود. تئوریهایی مانند تئوری آشر برای قرنهای بعنوان حقیقت در نظر گرفته شدند. بخود آشر بعنوان آدمی نورانی مینگریستند و تحلیلهای او به انجیل الحاق می گردید. اگرچه بسیار مشکل بود که شرح دینی پیدایش حیات را با واقعیتها در طبیعت تطبیق نمود اما این پدیده موضوعی بی تردید و غیر قابل بحث شده بود.

شواهد انکار ناپذیری که توسط دانش زمین شناسی و کشف فسیلها فراهم شده است منجر به ارائه نظریه تکامل توسط چارلز داروین گردید. نظریه علمی تکامل بر انتخاب طبیعی به عنوان نیروی محرک حیات در زمین تاکید می کند و در تعارض آشکار با وجود خدا، باورهای مذهبی و تفسیر کتب دینی درباره حیات است.

میان باور به نظریه تکامل که مستند بر یافته های علمی است و اعتقاد به خدا و مذهب که کاملاً در تناقض با علم است هرگز نمی توان آشتی داد. ظهور نظریه تکامل بر انحصار خدا در توضیح پیدایش حیات پایان بخشیده و در واقع به مرگ خدا منجر گردیده است!

صد سال تلاش برای طلبانه بشریت!

از اعلام ۸ مارس به عنوان روز جهانی زن تا کنون صد سال از مبارزه و تلاش بشریت برای حذف آپارتاید جنسی و برای برابری زن و مرد میگذرد.

با وجود این در بخش بزرگی از جهان و خصوصاً در کشورهای عقب مانده و اسلام زده، زن هنوز از ستم جنسی و خشونت و از استثمار وحشیانه رنج میبرد و با برابری و رهایی واقعی فاصله عمیق دارد. در متمدن ترین کشورهای جهان هنوز برابری زن و مرد با تبعیض در دستمزد برابر در مقابل کار یکسان با مردان و دیگر تبعیضات و خشونت‌های جنسی نقض میشود. بیکاری و بیحقوقی یا حقوق نازل در این جوامع قبل از هر کس دامن زنان را میگیرد.

علاوه بر اینها در جمهوری بورژوازی و اسلامی ایران، یک آپارتاید جنسی تمام عیار هم سرنوشت زنان، نصف انسانهای جامعه را، رقم زده است.

نظام سرمایه داری و ارتجاعی اسلامی در ایران، زن را در موقعیتی قرار داده است که برای هر ذره حقوق انسانی باید روزمره بجنگد. بیکاری و بی حقوقی عظیم زنان تحت عنوان زنان خانه دار توجیه و پوشاننده شده است.

کار کمر شکن در خانه، پرورش نسلهای بعدی کارگران برای فرستادن به بازار کار ارزان، میلیونها زن و دختر جوان را به بردگان و کارگران بی اجر و مزد سرمایه داری تبدیل کرده است. مزید بر این،

انسانها در همه حقوق اقتصادی و اجتماعی و انسانی، امر طبقه کارگر و جبهه آزادیخواهی و برابری طلبی است.

زنان و دختران جوان در دانشگاهها و مدارس و ادارات و مراکز خدماتی و درمانی، زنان کارگر، زنان بیکار به عنوان کارگران بی اجر مزد کار خانه گی، بخشی از کل طبقه کارگر اند. هر صدای آزادیخواهی و برابری طلبی در جامعه، برابری زن و مرد را در بطن خود دارد و آن را نوید میدهد.

جنبش رهایی زن بخشی از کل جنبش آزادی و برابری است که امروز در جامعه ایران جریان دارد. همبستگی و همسرنوشتی این جنبشها از کارخانه تا دانشگاه و تا محلهای کار و زندگی مردم، به امری حیاتی و سرنوشت ساز تبدیل شده است. در آستانه ۸ مارس امسال، جامعه ما با جدالی نابرابر بین جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی بویژه در دانشگاهها و توسط دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و جمهوری اسلامی با زندانها و شکنجه گاهها و شکنجه گران و دستگاههای دولتی و پلیسی اش دست به گریبان است. ۸ مارس امسال به عنوان حامی و با اعلام همبستگی و همسرنوشتی با دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و خواست آزادی فعالین و رهبران این جنبش و دیگر کارگران زندانی و زندانیان سیاسی به میدان می آید. این همبستگی و همسرنوشتی، زنان را عملاً گامهای بزرگی در جهت نفی قوانین ضد زن و آپارتاید جنسی، به جلو سوق میدهد.

کارگران، زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب!

بورژوازی و فرهنگ ارتجاع اسلامی، با شعار پوسیده "بهشت زیر پای مادران است" نصف انسانهای جامعه را به کارگران بی اجر و مزد و بردگان کار خانگی دعوت میکند. جریانات دیگر با انتقاد نیم بند به قوانین اسلامی امر رهایی زنان را تا حد اصلاح در قوانین اسلامی تقلیل میدهند، بعضی از جریانات تلاش دارند امر رهایی زن را در جهت اهداف ناسیونالیستی خود تحت نام زن ایرانی، ترک، کرد و ... قربانی کنند. اینها ربطی به رهایی زن از ستم و بردگی ندارند. پاسخ طبقه کارگر و همه زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب، ایجاد جامعه ای برابر و انسانی و بدون ستم و استثمار و تبعیض جنسی است. سرنوشت برابری زن و مرد و رفع کلیه نابرابریهای اقتصادی و اجتماعی و ستم و استثمار طبقاتی ناشی از نظام سرمایه داری و از جمله آزار و تبعیض جنسی، به سرنوشتی جمهوری اسلامی و برقراری جامعه سوسیالیستی گره خورده است.

حزب حکمتیست در آستانه ۸ مارس و در یک صدمین سالگرد این روز، زنان و مردان را به جدالی همراه و همگام در کارخانه ها، ادارات، بیمارستانها، دانشگاهها و مراکز و محلات کار و زندگی، برای آزادی و برابری فرا میخواند.

زنده باد ۸ مارس

آزادی، برابری، حکومت کارگری

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

رقص جلاد! تسلیم بازی کثیف جمهوری اسلامی نشوید! هشدار به مردم آزادیخواه، احزاب، نهاد ها، سازمانهای اپوزیسیون

صورت تمام این رژیم از بالا تا پائین تف بیندازید. بگوئید ما فریب شما را نخواهیم خورد!

باید این توطئه جمهوری اسلامی برای ایجاد فضای تردید و شک را شکست و آن را به اتحاد عمیقتر و شور بیشتر مبارزه علیه این دستگاه کثیف تبدیل کرد. باید تمام جوانان و دانشجویان چه آنان را که دربند هستند و چه کسانی که آزاد شدند را در حمایت گرفت. نباید گذاشت که رژیم با اعتراف گرفتن زیر شکنجه شخصیت این عزیزان را برای خود و دوستان شان خرد کند. باید تمام نفرت را به رژیم برگردد. یکبار برای همیشه باید به کارائی این روش ها برای این جانان پایان داد.

جمهوری اسلامی ننگ بشریت است. به نیروی طبقه کارگر و مردم زحمتکش ایران این رژیم را به همانجائی که به آن تعلق دارد، یعنی زباله دان تاریخ روانه خواهیم کرد و فرزندان لایق خمینی و لاجوردی و خلخالی و حاج داود و آیت الله گیلانی را به سزای اعمال کثیف شان خواهیم رساند.

زنده باد آزادی

زنده باد برابری

زنده باد حکومت کارگری

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

۶ اسفند ۱۳۸۶ - ۲۵ فوریه ۲۰۰۸

باید هشیار بود!

تا آنجا که به جنبه امنیتی مربوط است باید در مقابل امکانات جاسوسی اینترنتی جمهوری اسلامی تدابیر لازم را اتخاذ کرد. در این رابطه کمیته تشکیلات کل کشور حزب حکمتیست متعاقباً روش های خنثی کردن امکانات جمهوری اسلامی در این زمینه را منتشر خواهد کرد. اما این هنوز جنبه مهم قضیه نیست. مهمتر این است که در مقابل نقشه توطئه گرانه جمهوری اسلامی باید از حرمت و شخصیت جنبش نوپای آزادی خواهی و برابری طلبی ایران، از چپی که دارد زیر با فشار قتل عام های متعدد کمر راست میکند و از جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر دفاع کرد. افتادن به این دام، شایعه پراکنی، دامن زدن به سوء ظن و بد دلی و ایجاد فاصله عاطفی میان صف انقلابیون در بیرون و داخل زندان خواسته یا ناخواسته همکاری با جمهوری اسلامی است. صف ما، صف انسانیت، صف بردگان مزدی نظامی است که جمهوری اسلامی پاسبان آن است. نباید اجازه داد جمهوری اسلامی اینجا هم جای قربانی و دژخیم را تغییر دهد، نباید اجازه داد که سر سوزنی در صف انقلابیون در بیرون و داخل زندان شکاف ایجاد کند. نباید بازگر این بازی شد! نباید با این آهنگ رقصید! این رقص دژخیم است!

بایستید از حرمت و کرامت همه این جنبش دفاع کنید. در مقابل این سرمایه گذاری بر عقب ماندگی و بر جهل به

مورد استفاده آنان به دسترسی به بایگانی ای از مکاتبات، پیام ها و چت ها منجر گردد.

جمهوری اسلامی برای کشیدن شکستن مقاومت زندانیان اخیر در کنار سبانه ترین و وحشیانه ترین شکنجه ها از این اطلاعات استفاده کرده است. با اتکا به آنچه که از این طرق بدست آورده است وانمود کرده که از رفت و آمدها، مکالمات، و جلسات خبر دارد، همه اعتراف کرده اند و مقاومت بی فایده است. این اما، تنها پرده اول نمایش جمهوری اسلامی است.

پرده دوم نمایش کثیف جمهوری اسلامی با القای این شبهه در میان زندانیان شروع میشود که اطلاعاتی که جمهوری اسلامی از طریق کنترل اینترنت و یا دسترسی به بایگانی ای میل ها و چت ها بدست آورده است را "نفوذی ها" در اختیار جمهوری اسلامی قرار داده اند. اطلاعات جمهوری اسلامی بدین ترتیب تلاش دارد وسیعاً تخم بد دلی، شک، بدبینی و سوءظن به یکدیگر را در میان فعالین سیاسی و اجتماعی بکارد. این یورش مستقیم جمهوری اسلامی به روحیه انقلابی و شور مبارزاتی جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی است. هدف این توطئه کثیف تعرض مستقیم به روحیه، اراده و وجدان همه آزادی خواهان است. هدف این تعرض نه تنها جوانان و فرزندان اسیر ما در شکنجه گاه های جمهوری اسلامی بلکه همه ما در بیرون از زندان هستیم.

جمهوری اسلامی پرده دوم و کثیف تر سرکوب دانشجویان آزادی خواهی و برابری طلب را شروع کرده است. ظاهراً دستگیری و شکنجه برای مرعوب کردن انسان هائی که تنها جرمشان مبارزه با استثمار و نابرابری رانگ و خواری و خفت انسان است کافی نبوده، در هراس از رزمندگی و عمق جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی، تعرض جدید و بازی کثیف دیگری را شروع کرده است.

این که در دنیای امروز جمهوری اسلامی و دولت چین، در مشارکت با یکدیگر، یکی از پیچیده ترین سیستم های کنترل اینترنت را بکار گرفته اند از دانسته های رایج است. شواهد زیادی وجود دارد که دستگاه اطلاعات جمهوری اسلامی، بخصوص طی یکسال گذشته، بر ارتباطات اینترنتی فعالین سیاسی، اجتماعی و نیروهای اپوزیسیون تمرکز کرده است و در موارد بسیاری به چت ها و مکالمات و یا مبادلات ای میلی "کشف" (رمز نشده) دست یافته است.

بعلاوه در دوره اخیر اولین فشار در بازجویی معطوف به بدست آوردن پاسورد ای میل ها و آی دی های برنامه های چت مختلف اینترنتی از دستگیر شدگان و همچنین دست یابی به کامپیوترهای آنان بوده است. کم تجربگی امنیتی بسیاری از فعالین سیاسی و اجتماعی باعث شده است که دسترسی جمهوری اسلامی به این ای میل ها، به این آی دی های چت و یا به کامپیوترهای

شهرهای بزرگ اروپا در حمایت از فراخوان ۱۶ فوریه برای آزادی دانشجویان زندانی



شهرهای بزرگ اروپا در حمایت از فراخوان ۱۶ فوریه برای آزادی دانشجویان زندانی



گامهایی به پس برای یک پرش بلند (در باره اوضاع سیاسی)

محمود قزوینی

برای اجتناب از بدفهمی، من در مقاله ام در همه جا به جای جنبش سرنگونی، کلمه جنبش اعتراضی مردم برای

ادامه دین کودک آزاری...

پدوفیلی بدترین نمونه جنایت در حق کودکانی است که از ابتدائی ترین ابزار برای دفاع از خود محروم هستند. علائم و زخمهای ناشی از رابطه جنسی و آزار جنسی قابل مشاهده اند، اما احساس گناه و دردی که کودکان بخاطر تجاوز جسمی متحمل می شوند، بلافاصله آشکار و علنی نمی شوند، بخصوص که غالباً شهادت متجاوزین که مقامات سلسله مراتب مذهبی هستند بر شهادت کودکان ترجیح داده می شوند. در این مورد کشیش ها، اسقف ها و کاردینال های کاتولیک و پروتستان ید طولائی دارند و این عمل جنایتکارانه بخشی از تاریخ آلوده و ضد انسانی مسیحیت است. در دین اسلام، محمد پیغمبر آن که مظهر تمام فضایل این دین محسوب می شود، با ازدواج با عایشه ۹ ساله بدترین نمونه های پدوفیلی و آزار کودکان را ارائه داده است. آزار کودکان تا قرن ۲۱ باید به تاریخ و موزه ها سپرده می شد، اما ما شاهد وقوع و تکرار بدترین نمونه های آن هستیم.

طبق قانون اسلام، دختران با پایان سن کودکی یعنی نه ساله شدن و پسران با پانزده ساله شدن میتوانند ازدواج کنند. این نفس توحش است. قابل تصور نیست که یک کودک نه ساله دختر، از این سن به بعد نه تنها از دوران کودکی، از تخیلات کودکی، بازی، آموزش و فرصت برای گسترش ظرفیتهای ذهنی و عملی خود محروم شود، بلکه مورد معامله جنسی قرار گیرد. آیا این احکام مذهبی و قوانین ناشی از آن ذهنیت بیمار و جنون جنسی پیغمبران، فتوا دهندگان و قانون نویسان آن را نشان نمیدهد؟ این قوانین و شرع پشت آن با کدام معیار از حداقل نورم های زندگی انسان امروزی خوانایی دارد؟

طبق قوانین اسلامی مسئولیت کیفری کودکان با پایان یافتن سن کودکی آنان شروع می شود. بنابراین اگر دختر ۱۰ ساله یا پسر پانزده ساله ای مرتکب جرم شود، در قانون و شرع اسلام با وی عینا مانند فرد بزرگسال یا بقول فقه اسلام فرد کبیر برخورد می شود. کودک از نظر حقوق اسلامی بر دو نوع است: "کودک غیر ممیز که به کودکان تا سن هفت سالگی و کودک ممیز که به کودکان هفت تا ۱۰ یا ۱۵ ساله اطلاق می شود. اگر کودک ممیزی مرتکب جرمی بشود، دادگاه اسلامی علاوه بر آنکه والدین یا سرپرست قانونی او را ملزم به تربیت کودک می کند، حق دارد کودک را هم تعزیر کند. بر اساس قانون مجازات اسلامی "تعزیر عبارت از تادیب یا عقوبتی که نوع و مقدار آن در شرع تعیین و به نظر حاکم شرع واگذار شده است از قبیل حبس، جزای نقدی و شلاق که از حد شرعی کمتر است. در برخی جرائم تعزیر کودک اجباری است. به جرائم اطفال عینا مانند

سرنگونی رژیم و یا تحرکات توده ای را بکار بردم. تا بتوانم مسئله سرنگونی رژیم را از آنچه که جنبش سرنگونی نام گرفته و به عنوان یک جنبش اجتماعی مانند جنبش های اجتماعی دیگر در جامعه برایش استراتژی و تاکتیک تعیین شده است جدا کنم.

اعتراضات توده ای وسیع در راه است

اوضاع سیاسی ایران را علی ربیعی از

جرائم بزرگسالان رسیدگی می شود، یعنی تشریفات خاص و محاکم اختصاصی وجود دارد و بر حسب جرائم ارتكابی در دادگاه کیفری درجه یک یا درجه دو رسیدگی می شود"

مجازات کیفری کودکان در اسلام طبق قانون شریعت صورت می گیرد. این ادامه ضدیت سیستماتیک مذهب اسلام با حقوق کودکان تحت عناوین حیوانی نظیر تعزیر و روشهای درنده خویانه ای چون شکنجه و شلاق زدن است. عمل وحشیانه مجازات کودکان از هفت سالگی به بعد تنها سببیت و ظرفیت ضد بشری مذهب اسلام و آیت الله ها و قانون گذاران آن را به نمایش می گذارد. هر نوع آزار کودکان و محرومیت آنان از زندگی طبیعی، تحصیل، مدرسه و تفریح باید ممنوع شده و مرتکبین این اعمال باید مورد تعقیب و مجازات قانونی قرار گیرند.

میلیونها کودک در کشورهایی که تحت حکومتهای اسلامی هستند و یا سیستم آموزشی بدرجات اسلامی است مانند ایران، پاکستان، افغانستان و سودان و سایر کشورهای خاورمیانه بطور سیستماتیک مغزشویی می شوند. طبق گزارش کمیسیون حقوق بشر پاکستان، مدرسه های اسلامی این کشور از جمله در لاهور و مسجد مدینه کودکان را در سنین ۷ تا ۱۵ ساله به زنجیر می کشند تا قرآن را حفظ کنند و فقط در مواقع حمام و تعویض لباس، زنجیر را از دست و پای آنها در می آورند. علت به زنجیر کشیدن کودکان این است که در غیر این صورت، کودکان را نمی توانند به حفظ قرآن به عربی وادار کنند. بسیاری از کودکان مدرسه های اسلامی در دوران حاکمیت طالبان، بعنوان طلبه و جنگجو به افغانستان رفتند و آموزش نظامی دیدند تا با اسلحه و نارنجک و قرآن، کفار و سکولاریستها و زنان و مردم بیگناه را وحشیانه سرکوب کنند و به خاک و خون بکشند.

در خانقاه گجرات پاکستان، پیر خانقاه در مقابل دعایی که برای زنان نازا می خواند، از آنها می خواهد که در صورت بچه دار شدن، اولین کودک را به او تقدیم کنند. نازایی برای زنان تحت آن همه بی حقوقی به معنی طلاق بلافاصله است. در این استیصال و بدبختی، بسیاری از زنان نازا این شرط را می پذیرند. به محض تولد، پیر خانقاه و اطرافیان او، سر کودک را در کلاهی آهنین فرو می کنند که تا سالها ادامه دارد. با این کار تمدا از رشد مغزی کودکان جلوگیری می کنند و از این کودکان در رسم و آئین های خانقاه و همچنین وادار کردن آنها به گدایی استفاده می کنند. این کودکان را "موشهای پیر خانقاه" می نامند. در کنار این جنایت، تجاوز و سو استفاده از کودکان بشدت شایع است و کسانی که این تابوها را بشکنند و افشاگری کنند با

اعضای مهم شورای امنیت و وزارت اطلاعات رژیم در طی سالهای طولانی خوب بیان کرده است. او ضمن انتقاد به نحوه سرکوبگری های اخیر، توجه "دلسوزان نظام" اسلامی را به این سوال جلب کرد که:

"اگر با ۱۸ تیری، درابعاد وسیع تر روبرو شدیم، چه باید بکنیم؟"

ربیعی به عنوان یک اطلاعاتی کار کشته نه تنها امکان ۱۸ تیر دیگری را

خشم و تظاهرات اسلامی ها و فتوای مرگ از سوی رهبران گروههای اسلامی روبرو می شوند.

اسلامی ها همیشه از کودکان در جنگها استفاده کرده اند. جنگ ایران و عراق که هزاران کودک و نوجوان را به خون کشید، جنگ در افغانستان و چینیا از سایر نمونه ها هستند. ارتکاب این جنایات در حالی است که ادیان ادعا می کنند که برای رفاه و سعادت انسان هستند اما موجودیت همه آنها رنگ و بوی خون را بر خود دارد، خون کودکان بیگناه.

چهره ادیان در پامال کردن حقوق انسانی کودکان، به شدت کریه و انزجار آور است. واقعه تکان دهنده ای در نیمه اول سال ۲۰۰۰ در اوگاندا بی حقوقی کودکان در پیشگاه خدا و دین را عریان تر کرد. در این واقعه بیش از ۵۰۰ نفر از پیروان یک فرقه مذهبی در غرب اوگاندا که سران آن از سابق کشیش ها و خواهر مقدس های کلیسای کاتولیک بودند، در عجله برای رسیدن به بهشت در "آخر زمان" (یعنی سال ۲۰۰۰) در یک مراسم جنون آمیز مذهبی خود را همراه با بیش از صد کودک خود دسته جمعی به آتش کشیدند. صد بچه معصوم و بیگناه که چیزی از جنون مذهبی و روان بیمار والدینشان نمی دانستند، زنده زنده در آتش سوختند و خاکستر شدند.

این وقایع هولناک نشانه بارز وحشیگری و ضدیت مذهب با حقوق کودک است. در این واقعه تکان دهنده کودکان قربانی روان سادو - مازوخیستی خدایرستانه والدین خود شدند. این کودکان معصوم هیچ گناهی جز تولد تصادفی در خانواده های خدایرست و مذهبی خود نداشته اند. بچه ها زائده والدین شان نیستند. انسانهای دیگری هستند که هیچ مذهب، سنت و آئینی ندارند، هیچ علاقه و عجله ای برای رسیدن به بهشت ندارند و به همین دلیل باید از هر نوع دست اندازی باورهای دینی و شرکت در مراسم مذهبی (که در این مورد به مرگ هولناک آنها منجر شد) از جانب هرکس و هر نهاد مذهبی مصون باشند.

چنین وقایعی صحت و لزوم اجرای این حکم را موکدا اثبات می کند که: جامعه موظف است با تحمیل آئین و رسوم مذهبی از جانب خانواده بر کودکان، وادار کردن آنها به اعتقاد به خدا و دین، و شرکت در مراسم مذهبی و اقدامات مشابه آن قاطعانه مقابله کند. کوتاه کردن دست خدا و دین از زندگی کودکان بویژه در بخشهای وسیعی از جوامع امروز که در آنها کودکان زیر آزار سیستماتیک خدا و دین اسلام زندگی می کنند، یک ضرورت عاجل و مبرم است.

قوی میدانند بلکه با اشاره به ایزوله بودن حکومت اسلامی و تناقض آن با جامعه ایران سوالات بسیار دیگری را جلو میکشد و از مسئولین جمهوری اسلامی میخواهد به آنها پاسخ دهند.

او میپرسد: "آیا در کشور ما بناپارتیسم رشد می کند؟ و آیا منجی های ناشناخته به وجود می آیند؟ اگر این منجی ها در مواقع غیر از انتخابات به وجود بیایند نظام با آنها چگونه رفتار کند؟ اگر ۱۸ تیر و کوی دانشگاه در اشل بزرگتر به وقع ببیوند باید با آن چگونه برخورد کرد؟ تحولات امروز اجتماعی ایران به سرعت سیاست زده می شوند نگار در لایه های زیرین جامعه هنجارها و مسائلی در جریان است که با لایه های بالایی و ارزش های رسمی متفاوت است و دوالیسم متعدد مشاهده می شود و ارزش های رسمی و آنچه تبلیغ می شود، تنها برای بخش کوچکی از جامعه پذیرفته است. تحولات امروز اجتماعی ایران و پدیده های اجتماعی به اقتضای مسائل فرهنگی به سرعت وارد عرصه سیاسی شده و سیاست زده می شوند."

برای ربیعی فرض است که در جامعه ایران در شرائط کنونی شرائط و امکانات برای ۱۸ تیر در اشل بزرگتر و پیدا شدن منجی در زمان "غیر انتخابات" که اشاره او به نیرو و آلترناتیوی در خارج از حکومت برای رهبری مبارزه مردم برای سرنگونی است. آماده است. او مدام از "دلسوزان نظام" میپرسد با این پدیده چه خواهید کرد. خود او تحولات عینی در جامعه ایران را متضاد با حیات جمهوری اسلامی میدانند و از مسئولین رژیم میخواهد که خود را فریب ندهند و این پدیده را ببینند و به آن پاسخ درست دهند.

ربیعی تعرض جناح راست به مردم را اینطور تعبیر کرده است: "جامعه مانند یک بدن بیمار است، اگر تشخیص برای آن غلط باشد داروهایی که برای آن تجویز می شود منجر به تشدید بیماری و یا رفتارهای شوک آور خواهد شد، آن وقت ما در برابر استفاده از این داروها انتظار واکنش مناسب از سوی جامعه را داریم"

از نظر او جناح احمدی نژاد در تشخیص بیماری و تجویز دارو اشتباه کرده است و رفتار شوک آور جامعه یعنی عصیان و شورش و قیام مردم در شرائط کنونی قابل انتظار است.

غلامحسین اژه ای وزیر کشور هم اعلام کرد خطر براندازی و اقدامات گسترده برای براندازی در راه است. اژه ای حتی به طور روشن پیروزی جناح مخالف احمدی نژاد و طرفداران سرکوب نرمتر در انتخابات آینده مجلس اسلامی را هم مساوی با براندازی خواند و اعلام نمود که باید از آن جلوگیری کرد.

مانور گردانهای بسیج در شهرهای مختلف که تمرین آمادگی سپاه و بسیج برای مقابله با ناآرامی ها و شورش ها و اغتشاشات بوده است و بنابر اخبار رژیم در این مانورها گردانهای بسیج آمادگی خود را برای سرکوب و کنترل شورشها تمرین کردند، گویای این است که امکان شورش و قیام مردم در "اشلی بزرگتر از ۱۸ تیر" برای همه جناحهای حکومت یک فرض و یک مساله قابل انتظاری است. خودشان انتظار هر لحظه شورش و قیام

مردم را دارند و برای آن آماده میشوند. جناح راست و احمدی نژاد سرکوبگری آشکار و آمادگی نیروهای نظامی برای سرکوب را پاسخ این وضعیت میدانند و آقای ربیعی با دیدی استراتژیک تر مشکل حکومت اسلامی را در اداره و کنترل جامعه عمیق تر از اینها میدانند و به مسئله سیر عینی تحولات جامعه و تضاد و تناقض حکومت اسلامی با جامعه ایران انگشت میگذارد. میگوید بدون چاره ای اندیشیدن و فهم این مشکل و اتخاذ سیاستی برای پاسخ درست به آن، ۱۸ تیرها در اشل بزرگتر در راه است و منجی ها برای بدست گرفتن قدرت هم پیدا میشوند.

اوضاع سیاسی ایران پس از ۱۸ تیر برخلاف تصور بسیاری دوره انقلابی نبود و اساساً مبارزه مردم در چند سال اخیر وارد فاز انقلابی نشد و با فروکش حرکت‌های توده ای پس از خاتمه یافتن جنگ جناحها به نفع جناح احمدی نژاد از دوران انقلابی به دوران غیر انقلابی بازگشت نکردیم. فضای سیاسی ایران را در این دوره را میتوان به نوعی شبیه دوره سالهای ۲۰ تا ۳۲ تصور کرد که بارها در طول آن ۱۲ سال مانند مقطع سال ۲۶ و ۲۷ و ۲۹ فضای سیاسی باز و بسته شد و سرانجام با کودتای ۲۸ مرداد به آن پایان داده شد. البته با این تفاوت که در دوره اخیر هنوز شاهد سربر آوردن تشکلهای توده ای کارگری و مردم نیستیم و اساساً در دوره اخیر جنبشهای توده ای مانند سالهای ۲۰ تا ۳۰ میداندار نشدند و تداوم حرکت پیدا نکردند. با این همه، همه شواهد حاکی از سربر آوردن تحركات توده ای وسیع در همین دوره ای که هستیم، است. اوضاع سیاسی ایران تغییری نکرده است، بلکه جنبش توده ای مردم دچار افت شده است.

پیروزی در سرکوب ممکن نیست

تا سه چهار ماه پیش نمیشد در ایران از تعرض رژیم به مردم صحبت کرد. دستگیری و زندانی این و یا آن فعال اجتماعی، سرکوبی تظاهرات و اعتصاب... هیچکدام نشان از تعرض رژیم اسلامی نبود. این نوع تعرضات همیشه در جمهوری اسلامی وجود داشته است و در طول دوران دو خرداد که رژیم دست به عقب نشینی هایی زده بود نیز وضعیت چنان بود. تا سه چهار ماه پیش به نظر نمیآمد که وضعیت از نقطه نظر تعرضات رژیم به مردم نسبت به سالهای پیش تغییری کرده است. جناح راست و احمدی نژاد علیرغم پیروزی بر جناح دو خرداد، در طول دو سال اخیر از تعرض وسیع به مردم خودداری میکردند. رژیم از این وحشت داشت که تعرض ممکن است با مقابله وسیع مردم روبرو شود. برای همین رژیم پاسخ به هر تک حرکت اعتراضی مردم و پیروز شدن بر آنها را دنبال میکرد. از این نظر حرکت رژیم کاملاً دفاعی بوده است. جناح احمدی نژاد قدرت کامل را در اختیار گرفت تا به جنبش اعتراضی مردم پاسخ قاطع و بدون سازش دهد، اما دو سال تمام برای این پاسخ این دست و آن دست کرد. پیشروی خود در سیاست خارجی را دستمایه ای

برای پیشروی در داخل کرد. به درجه ای که در مسئله اتمی و در عراق و لبنان پیشروی کرد و با توسل به آن جناحهای رقیب در حکومت را به همان درجه خلع سلاح کرد و بیش از پیش ضعیف ساخت، یک شرط تعرض به مردم را تأمین کرد. اما به همان میزان که رژیم قادر نیست دست به تعرضی بزند که بتوان آن را پایان یک دوره در حیات سیاسی در ایران نامید، پایان دادن به شکافهای درون حکومت از طریق به عقب راندن تدریجی جناحهای دیگر هم برای راستها ناممکن است. حکومت استبدادی که در زمان تعرض در تلویزیون رسمی اش، مجری برنامه سوال ببرد، جناحهای نسبتاً نیرومندی در درون حکومت غر و لند کنند، در تعرضش میماند. نه مردم و نه رژیم در وضعیتی قرار دارند که سیاست تعرض تا آخرش پیگیری شود. سیاست تعرضی که تا آخر پیگیری نشود و در وسط راه بماند، به ضد خود تبدیل میشود. این وضعیتی است که امروز در ایران وجود دارد. تازه دیروز عکس احمدی نژاد را در دانشگاه در جلوی چشم حکومت سوزاندند و شعار مزدور برو گم شو و تحقیر احمدی نژاد در گوشه‌های حکومتیان طنین انداز است. رژیم نمیتواند در سرکوب مردم موفق شود. سرکوب مردم برای حکومت اسلامی به معنای سرکوب فعالین شناخته اجتماعی آن جی اوها نیست. در این زمینه ممکن است رژیم موفتاً پیروز شود و فعالین سیاسی و اجتماعی در داخل را به سکوت وادارد. اما این رژیم قادر نیست بر کل جامعه غلبه کند. نمیتواند بر سکولاریسم جامعه غلبه کند، نمیتواند حجاب اسلامی را برقرار سازد و جوانان را ملزم به رعایت مقررات اسلامی کند، نمیتواند بر خواستها و اعتراضات اقتصادی و سیاسی کارگران و مردم غلبه کند. نمیتواند بر نسل جوان و دانشجویان غلبه کند. نمیتواند بر تشکل‌های کارگران غلبه کند. این رژیم نمیتواند بر مردم پیروز شود. تعرض کنونی که بر متن ایستائی جنبش اعتراضی سرنگونی ممکن شده است، قادر به تا آخر رفتن نیست. رژیم نمیتواند تا مدت طولانی این وضعیت را حفظ کند.

برای همین در این روزها علیرغم تعرض حکومت به مردم، علیرغم وضعیت معیشتی بسیار سخت، علیرغم دستگیریها و اعدامها، روحیه مبارزه و مقاومت و روحیه امید به دفع این تعرض در میان بخشی از مردم و بسیاری از فعالین اجتماعی و سیاسی در ایران دیده میشود. این را در مصاحبه های فعالین و رهبران کارگری سندیکای شرکت واحد در دفاع از اسانلو و سندیکایشان، در کمپین برای محمود صالحی در داخل ایران، در این گفته سیمین بهبهانی خطاب به سرکوبگران زنان که: "آیا برای درهم شکستن ما، بیست و هشت سال آزمون ناکام شما کافی نبوده است؟" در این حرف پروین اردلان که "مقاومت مداوم سرکوب مداوم را به چالش میکشد" و در مبارزه بر علیه اعدام مصلح زمانی در سنج، در مبارزه اتحادیه کارگران بیکار در سنج، در شرکت متهورانه آقای اسانلو در کنگره

اتحادیه بین المللی حمل و نقل و در شرکت علی خاکساری در کنگره بین المللی معلمان و... میشود دید. باز شدن مجدد دانشگاهها و مدارس دوباره جبهه جدیدی را برای مقاومت در مقابل تعرض رژیم میگشاید... همین نمونه ها نشان میدهد که جمعی اسلامی نمیتواند ورق را برگرداند و یک اختناق با دوام کوتاه ایجاد کند. تعرض رژیم به سد مقاومت میخورد و پیشروی بیشتر رژیم برای رژیم خطرناک است. رژیم دارد به مردمی تعرض میکند که علیرغم آرامش ظاهری، از مطالبات اقتصادی و اجتماعی خود کوتاه نیامدند و خواهان دست یافتن به آنها هستند. فقر فزاینده مردم و اعتراض به آن و تناقض بنیادی رژیم با مردم و جامعه ایران، و مهمتر از همه به میدان آمدن مردم برای سرنگونی رژیم در دوره چند سال اخیر، با تعرض نیم بند کنونی پاسخ نمیگیرد. حالتی به وجود آمده است که نه مردم به دلایل روشن که بعداً به آن خواهیم پرداخت توان و آمادگی سرنگونی رژیم را دارند و نه رژیم توان آن را دارد که مردم را شکست دهد و اختناق و سرکوب را جاری سازد. در این وضعیت مبارزه مردم برای دستیابی به حقوقشان اشکال دیگری پیدا میکند، عمیق تر و متحد تر میشوند و جنبش های اجتماعی مانند جنبش کارگری این امکان را مییابند تا در این فرصت بیش از پیش مانند یک جنبش مستقل و قوی و واقعی در جامعه ظاهر میشوند. گسترش نفوذ کمونیسم در همین زمان، تعرض رژیم در میان کارگران و مردم در شکل محسوسی نمایان است، دانشگاه تا همینجا به یک کانون کمونیسم در ایران تبدیل شده است. کارگران و مردم یک گام به پس بر میدارند تا پرش بلندی را انجام دهند. اگر برای توده های مردم برداشتن این گام به عقب آگاهانه نیست، برای فعالین و رهبران جنبشهای اجتماعی و برای کمونیستها باید این یک گام آگاهانه باشد. برگشت کارگران و مردم به جدال قدرت سریعتر از آن اتفاق خواهد افتاد که انتظار آن میرود. سوال این است که "منجی خارج از انتخابات" مردم در دور آینده کیست؟ رهبری سیاسی دور بعدی حرکت اعتراضی کارگران و مردم و بدست کدام نیروها میافتد؟ کدام جنبش و نیروی سیاسی قادر است مردم را حول افق و پرچم خود گرد آورد؟ کارگران در چه ابعادی پا پیش میگذارند؟ وزن طبقه کارگر در حرکت آینده برای سرنگونی چقدر است؟ آیا صف رادیکال سوسیالیست طبقه متحد شده است و حزبیت یافته است؟ پاسخ به این سوالات در پراتیک کمونیستی امروز حزب کمونیستی نهفته است که آمادگی آن را دارد که کارگران و مردم وسیعی را به زیر پرچم کمونیستی خود متحد و متشکل کند. وگرنه سرنوشت جدال دوباره مردم با رژیم در دور دیگر کاملاً در پرده ابهام است. مردم ایران در نهایت در همین دوره بحرانی که از اواسط دهه ۷۰ شمسی شروع شد، رژیم اسلامی را خواهند انداخت. سوال در باره قدرت و وضعیت کارگر و کمونیست در این سرنگونی است. آیا کمونیسم و کارگر ایران میتواند در این روند در جدال قدرت سیاسی شرکت کند و انقلاب خود، انقلاب

کمونیستی را سازمان دهد.

"پدیده سپری شده" جان سختی میکند

سوالی که امروز اوضاع سیاسی ایران در مقابل ما قرار داده است این است که چرا تداوم جنبش برای سرنگونی قطع شده است. چرا مردم در مقابل تعرض رژیم به آنها و پیشرویهای آن ساکتند؟ قرار بود با کنار رفتن حائل دو خرداد و رودر رو قرار گرفتن حکومت اسلامی به شکل لخت و عور در مقابل مردم، تعرض مردم به حکومت ابعاد بسیار گسترده ای یابد و خطر سرنگونی بیش از پیش حکومت را تهدید کند. اما الان هر ناظری میتواند به ما نشان دهد که اینطور نشد. دو خرداد کاملاً کنار زده شد و رژیم هم تعرضات خود را آرام آرام شروع کرد و در ماههای اخیر بر آن افزود. رهبران و فعالین کارگری دستگیر شده اند و در زندان نشسته اند. تعرض به زنان بر سر حجاب ابعاد بیسابقه ای یافته است، جوانان که یک نیروی مهم در مقابل جمهوری اسلامی بوده اند سرهایشان را در یقه فرو برده اند و در مقابل دسته های اوباش حزب الله که به آنها تعرض میکنند، ساکتند. رژیم توانست اعتراضات گسترده و نسبتاً سازمانیافته معلمان را از سر بگذارد، سرکوب و مرعوب کند. به نظر میاید جنبش اعتراضی مردم برای سرنگونی رژیم که در ۱۸ تیر سال ۱۳۷۸ اعلام موجودیت نمود و در اولین روز اعلام موجودیتش، ارکان حکومت را لرزاند و خامنه ای را به گریه انداخته بود و سرنگونی حکومت را به موضوع روز تبدیل کرده بود و سپس در عرض چند سال دامنه موجهای آن سراسر کشور را فراگرفته بود، موجهایش آرام آرام فرو مینشیند. تصور عمومی مردم و احزاب سرنگونی طلب این بود که جمهوری اسلامی پدیده ای سپری شده است. حکومت اسلامی رفتنی است ترجیح بند همه مقالات و نوشته ها و سخنرانیها و پیامهای جریانات سرنگونی طلب از چپ تا راست راست بوده است. صحبت از این بوده است که هم عقب نشینی رژیم در برابر مردم که توسط دو خرداد در حکومت رله میشد در مقابل سرنگونی خواهی مردم شکست میخورد و هم تعرض و بگیر و ببند حکومت موجب برانگیختن فوری مردم برای سرنگونی میشود و حکومت راه در رویی ندارد. صحبت از این بود که دو جناح به یکدیگر نیاز دارند و حذف یکی، حذف دیگری را توسط مردم در پی خواهد داشت. در ۱۸ تیر سال ۷۸ و پس از آن برای جریانات سرنگونی خواه تردیدی نبود که رژیم در ادامه جنبش آغاز شده برکنار میشود و جایش را به حکومت دیگری که غیر مذهبی است میدهد. صحبت از مقاومت و جان بدر بردن جمهوری اسلامی در مقابل جنبش اعتراضی مردم تصور ناپذیر بود. سوالی که در مقابل هر جریان سرنگونی طلب قرار میگیرد این است که آیا با شرائط امروز آن تحلیل درست بوده است یا نه؟ اگر آری، دلایل وضعیت کنونی که خامنه ای نعره میکشد و مردمی که با ۱۸ تیر قصد جان حکومت آنها را کرده بودند از میدان در میروند در چیست؟ ماندگاری

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی!

جمهوری اسلامی و فروکش کردن جنبش اعتراضی توده ای برای سرنگونی در چیست؟ ابتدا به عقب بر میگردد و زمینه های عینی وجود جنبش سرنگونی را یکبار دیگر مرور میکنم تا بعد به زمینه های فروکش کردن آن بپردازم.

زمینه های عینی وجود جنبش اعتراضی توده ای برای سرنگونی

جنبش اعتراضی توده ای مردم بر علیه حکومت اسلامی یک پدیده عینی است و از خواست و نیت این و یا آن حزب و این و یا آن جنبش سیاسی بوجود نیامیده است. پیشروی و پسروی آن هم تماما در گرو قدرت و توان این و یا آن جنبش سیاسی نیست. خود این جنبش یک جنبش واحد نیست و طبقات و جنبش های سیاسی که برای آن خود کردن این جنبش تلاش میکنند دارای اهداف متفاوت و متضاد میباشند. در ادامه مقاله بیشتر به این جنبه مسئله میپردازم.

آنچه که از سال ۷۶ تا کنون شاهد آن بوده ایم، وضعیتی بود که رژیم اسلامی دیگر توان حکومت کردن به شکل سابق را بر مردم از دست داده بود و مردم به صورت روز افزونی برای به زیر کشیدن این حکومت به جنب و جوش در آمده بودند. ۱۸ تیر آغاز علنی این جنبش توده ای بوده است. زمینه این جنبش علنی در بحران لاعلاج جمهوری بوده است.

جمهور اسلامی گرفتار بحران لاعلاجی است. وجود جمهوری اسلامی خود منشاء بحران برای رژیم است. حکومت اسلامی با جامعه ایران در تناقض ماهوی قرار دارد و با مشخصات تاریخی و فرهنگی جامعه ایران در اواخر قرن بیستم و اوائل قرن بیست و یک در تناقض قرار دارد. با شیوه اسلامی نمیتوان بر مردم ایران حکومت کرد این منشاء همه بحرانهای حکومت اسلامی از زمان روی کار آمدن آن تا حال است. رژیم اسلامی یک وصله ناجور بر پیکر جامعه ایران است. رژیم اسلامی بنا به ماهیت خود نمیتواند دولتی متعارف و بدون بحران و ماندگار در ایران باشد. مردم ایران، جامعه ایران یک حکومت اسلامی را نمیپذیرد. نسل جوان ایران، نسلی که هنوز جنگش را با رژیم اسلامی نکرده است، این رژیم را نمیپذیرد. بن بست اقتصادی و سیاسی و فرهنگی رژیم تماما از همینجا ناشی میشود، از اسلامیت رژیم. بن بست اقتصادی رژیم از همینجاست. بن بست سیاسی رژیم از همینجاست و بن بست فرهنگی رژیم هم از همین اسلامیت رژیم اسلامی است.

مردم ایران از زمان روی کار آمدن رژیم اسلامی خواست و آرزوی رفتن این رژیم را داشتند. این رژیم با سرکوب و قتل عام وسیع در دهه ۶۰ توانست خود را از دست مردمی که قصد نابودی آن را داشتند خلاص کند. انزجار مردم ایران از جمهوری اسلامی حد و حصری ندارد. فقر وسیع توده های مردم، شکاف طبقاتی، بی حقوقی سیاسی و فردی مردم به همراه سرکوب وسیع و خشن در طول تقریباً سه دهه، انزجار عمومی از حکومت اسلامی را به شکل انفجار آمیزی انباشته است و بی ثباتی رژیم که ناشی از تناقض بنیادی این رژیم با جامعه معاصر ایران است، علت وجودی بحران سیاسی است که زمینه بروز و بالفعل شدن انزجار و نارضایتی مردم

را میدهد.

بن بست اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جمهوری اسلامی زمینه عینی و بازتولید کننده جنبش اعتراضی برای سرنگونی رژیم اسلامی را فراهم آورد و سر جایش است و در سالهای اخیر باز هم تعمیق بیشتری یافته است.

جنبش توده ای اعتراضی برای سرنگونی رژیم بر متن این تناقضات رژیم سر بر آورد. شکافهای چند سال اخیر در درون رژیم در چگونه پاسخ دادن به این نیروی سوم، نیروی اعتراض مردم شکل گرفت. حرکت سرنگونی طلبانه مردم، حرکتی رادیکال برای نابودی کل جمهوری اسلامی بوده است. مردم حکومت اسلامی، حجاب، گشت های امر به معروف و نهی از منکر را نمیخواستند، مردم دستمزد بالا و رفاه میخواستند، امنیت سیاسی و اجتماعی میخواستند، آزادی بیان و اتحادیه و تشکل کارگری میخواستند، آزادی کامل فردی و اجتماعی میخواستند و همه اینها را امروز هم میخواهند.

دو خرداد آلترناتیوی در مقابل این حرکت سرنگونی طلبانه مردم بود، تا بتوانند نارضایتی مردم و مطالبات رادیکال آنها را به تغییر و تحولات کوچک در چهارچوب رژیم اسلامی کانالیزه کنند. آن را بی محتوی و نامفهوم کنند. دو خرداد ناتوان از این عمل و وظیفه، در مقابل جریان راست شکست خورد و از میدان بدر شد و در نهایت با حاشیه ای و بی خاصیت شدن، از طرف جناح راست کاملاً و به شکل تحقیر آمیز و بدون مقاومتی از تمام ارگانهای حکومتی به بیرون پرت شد. با شکست و کنار رفتن دو خرداد، جنبش اعتراضی مردم به طور آشکاری در مقابل کل حکومت اسلامی قرار گرفت و میبایست جنگ نهایی خود را با جمهوری اسلامی صورت دهد. اما به زودی روشن شد که جنبش اعتراضی مردم هنوز از قدرت کافی و رهبری و افقی برخوردار نیست تا بتواند به جنگ نهایی با جمهوری اسلامی برود. جناح راست برای مقابله با جنبش اعتراضی مردم و برای جلوگیری از برانگیخته نشدن ناگهانی آن، راه آهسته و پیوسته ای را در پیش گرفت. رژیم در مقابل جنبش اعتراضی مردم که نه پیوستگی در آن بود و نه افق و رهبری، سیاست مقابله و صبر و انتظار را پیش گرفت. به هر حرکت و آکسیون به فراخور درجه خطر آن بها داد و برخورد کرد و به حملات چریکی برای ضربه زدن به آنها ادامه داد. در طول دو سال از حمله به زنان برای حجاب تقریباً اجتناب کرد، همه میگفتند در دوران احمدی نژاد گیر دادن بر سر حجاب و... به زنان و جوانان از دوره های قبل کمتر شده است. در عوض به حملات خود برای از دور خارج کردن فعالین حقوق زن شدت داد. دانشگاه در طول این چند سال جایگاه اولیه خود را در مبارزات مردم ایران از دست داد. کانون مبارزه مانند دوره های مختلف به سرعت از دانشگاه به جامعه، به میان کارگران و مردم منتقل شد. حرکت دانشجویان دیگر نمیتوانست از چهاردیواری دانشگاه به خیابان روی آورد. حالا دیگر دانشجویان میبایست برای پیوستن به اعتراض کارگران و معلمان و زنان، به سراغ آنها بروند. دانشگاه به چه چرخید، دانشجویان کمونیست و چپ سخنگویان سیاسی دانشگاه شدند، اما دانشگاه دیگر آن کانون تحرک سیاسی

که با شعارها و سرودهای توهیم آلود دو خرداد خود جامعه را متوجه خود میکرد نماند. رژیم اعتراض در چهاردیواری دانشگاه را تحمل کرد تا به موقع و در تعرض دامنه دار خود به سراغ آن هم برود. هم اکنون به سراغ دانشگاه هم رفت.

هر چند دامنه جنبش اعتراضی همگانی مردم برای سرنگونی کاهش پیدا کرد و امروز به یک رکود نسبی رسیده است، جنبش کارگری و جنبش کمونیستی در حال کسترش دامنه خود است و عمق مییابد. هم اکنون جدی ترین نیروی در صحنه، جریان چپ کمونیستی است. تحرک دوباره جنبش اعتراضی مردم، در دور دیگر، بیش از پیش با کمونیسم و کارگر مخلوط است و فعالین و رهبران کمونیست نقش برجسته ای در این تحولات خواهند یافت.

جنبش اعتراضی توده ای مردم مانند همه نمونه های تاریخی حرکت توده ای از جایی حرکت خود را آغاز کرد که رژیم در ضعیف ترین وضعیت خود قرار داشت. بن بست و بحران اقتصادی و سیاسی، انباشته شدن نفرت و خشم مردم بر علیه حکومت، عدم کارائی سیاست سرکوب، اختلافات جناحهای حکومتی برای پیدا کردن راه برون رفت از این وضعیت، چشم انداز احتمال حل مسئله فلسطین و پیشروی مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل و... موجبات این را فراهم آورد که رژیم به درجه زیادی کنترل خود بر مردم را از دست بدهد و همین ضعف رژیم موجب سربر آوردن جنبش اعتراضی توده ای مردم شد. اما محدود ماندن تحولات این جنبش اعتراضی در میان اقشار میانی جامعه و پا پیش نگذاشتن طبقه کارگر و مردم زحمتکش در سطح وسیع، حمله آمریکا به عراق، تعرضات مجدد اسرائیل به مردم فلسطین و پیروزیهای جمهوری اسلامی در عرصه سیاست خارجی و...، موجبات یکپارچگی هر چند موقت رژیم را برای سرکوب فراهم آورد. یکپارچگی که با ایزوله شدن جناحهای "نرمخوتر" اسلامی فراهم آمده است. این یکپارچگی شکننده چه در داخل جناح راست حکومت و چه در کل دستگاه در حال ریزش است و بالا رفتن جدالهای حکومتی در میان جناح راست و کل دستگاه حکومتی بالا گرفته و جدی شده است و حتی امکان قدرتگیری جناحهای حکومتی با طرح عقب نشینی و "اصلاحات" در مقابل احمدی نژاد مطرح است که وزارت اطلاعات رژیم هم در این مورد هشدار داده است.

ناتوانی حکومت در سرکوب مردم و وحشت بخشهایی از حکومت از شورش مردم، جدال جناحها را شدت داده و جنبش اعتراضی مردم در این موقعیت امکان تحرک دوباره مییابد.

امید و ناامیدی به سرنگونی رژیم

وضعیت سیاسی ایران در چند سال اخیر را میتوان با فاکتور به میدان آمدن جنبش اعتراضی مردم در مقابل حکومت و برای سرنگونی حکومت توضیح داد. بدون توضیح وضعیت این جنبش، پیشرویها و عقب نشینی های آن، ضعفها و نقطه قدرتهای آن نمیتوان اوضاع سیاسی ایران را توضیح داد. دوره کنونی مانند دوره سالهای دهه بیست تا ۳۰ و سالهای ۵۷

یک دوره از برآمد جنبش اعتراضی مردم در ایران است. جنبش مردم در دهه ۲۰ با کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ خاتمه یافت و جنبش اعتراضی و انقلاب ۵۷ با سرکوبیهای سالهای ۶۰ پایان یافت. سرنوشت جنبش مردم در دوره اخیر چه خواهد شد، هنوز پاسخ نگرفته است. وضعیتی که در ایران وجود دارد به همراه اوضاع منطقه ای و بین المللی پاسخ نهایی به سرنوشت این جنبش اعتراضی را هم برای رژیم و هم برای جنبشهای موجود سیاسی در ایران دشوار ساخته است. جنبش اعتراضی دوره چند ساله اخیر از نظر درجه قدرت و تاثیرگذاری در جامعه اساساً قابل مقایسه با قدرت و توانائی برآمدهای دو دوره گذشته نیست. برآمد اولی در زندگی اجتماعی و سیاسی مردم تاثیر تعیین کننده ای داشت. همه جامعه و بخصوص طبقه کارگر در آن دوره در غلبان دائم بود. احزاب پر قدرت سیاسی مانند حزب توده و جبهه ملی اهداف حال و آینده مردم را در عمل فورمولبندی میکردند و خط میدادند و جنبش طبقه کارگر و توده زحمتکش برای آزادی و رفاه یک نیروی تعیین کننده در صحنه سیاسی ایران بود.

در برآمد دومی جنبش ضد سلطنتی به سرعت به قیام و سرنگونی سلطنت ختم شد، طبقه کارگر در سطحی بیسابقه و وسیع و با تشکلات و خواستههای رادیکال خود میداندار شد. که در سرنگونی رژیم سلطنت هم نقش با اهمیتی بازی کرد. پیشروی طبقه کارگر و مردم و جریانات کمونیستی و چپ تا سال ۶۰ ادامه داشت. در این دور دوم هم جمهوری اسلامی مانند رژیم شاه فقط با یک حرکت کودتا گرانه و سرکوب وسیع توانست بر جنبش اعتراضی و بر طبقه کارگر و مردم و بر جریان چپ جامعه پیروز شود.

اما برآمد دوره سوم جنبش اعتراضی مردم که از سال ۷۶ شروع شده است، بسیار ضعیف تر از دوره های قبل به میدان آمد و در میدان ماند. در دوره های گذشته، اعتراض و مبارزه مردم بر علیه رژیم اساساً در پیشروی خود آلترناتیو چپ و رهبری چپ را مطرح میساخت و جریان چپ یک نیروی پر قدرت در صحنه اجتماعی بود. بورژوازی بین المللی و ایران در سال ۵۷ فقط با توطئه و بند و بست توانستند خود را از قدرت گیری چپ خلاص کنند. جنبش اسلامی جایی در حرکت کارگران و مردم در سال ۵۷ نداشت و آخر هم حتی با سازش با ارتش و تحویل ارتش نتوانستند از قیام مردم در بهمن ۵۷ جلوگیری کنند. اما در برآمد دور اخیر طبقه کارگر و کمونیسم تازه دارد تکان میخورد. شکی نیست که حمله جهانی بورژوازی به سوسیالیسم به بهانه سقوط بلوک شرق و خود سقوط بلوک شرق و سرکوبیها و نسل کشی وسیع رژیم اسلامی که توانست ایران را برای یک دوره از کادرهای کمونیستی و فعالین کارگری که در انقلاب ۵۷ جلو آمده بودند، خالی کند، علت اساسی این ضعف میباشد. اما ضعف فقط در نبود ضعف جنبش کمونیستی به دلیل وضعیت داخلی و جهانی نیست، بلکه خود جنبش اعتراضی شکل گرفته مردم نسبت به دوره های گذشته از ضعفهای اساسی رنج میبرد که در ادامه مقاله به آن میپردازم. در سال ۵۷ روشن بود که اگر غرب

آلترناتیوی برای جنبش مردم بر ضد سلطنت نترشد، این جنبش به سلطنت پایان میدهد و قدرت گیری چپ در این پایان سلطنت یک فرض بود. در سال ۵۷ طرد آلترناتیو اسلامی، منجر به قدرتمند شدن جنبش ضد سلطنت و رادیکال تر شدن آن و بالا رفتن احتمال پیروزی آن با آلترناتیو چپ میشد. آخرش هم غرب و جنبش اسلامی نتوانستند بدون بند و بست های پشت پرده با سران ارتش و دستگاه حکومت بر جنبش سرنگونی ضد سلطنت و انقلاب مردم فائق آیند. انقلاب مردم ایران و قیام بهمن در مقابل جریان اسلامی به پیشرویهایش ادامه داد. دست زدن مردم به قیام هم خارج از چهارچوب و اراده اسلاميون بوده است. در دوره کنونی آلترناتیو سازی برای جنبش مردم برای غرب دشوارتر از زمان سال ۵۷ است. دلیل اینکه جنبش آغاز شده در ۱۸ تیر ۷۸ از پیشروی خود بازماند، این نیست که آلترناتیو حاکم بر این جنبش، آلترناتیو ناسیونالیسم پروغرب شکست خورده است، بلکه افول جنبش مردم برای سرنگونی در شرائط خود این جنبش نهفته است، یکی از این شرائط محروم بودن این جنبش از پرچم و افقی روشن بوده است. این جنبش بدون پرچم و افق، فقط در شرائط حاد بودن درگیریهایی جناحها میتوانست اظهار وجود کند. جنبشی که خود درگیریهایی جناحی را در دوره حاضر آفریده بود، نتوانست در خارج از مدار درگیریهایی جناحی، حرکت مستقل خود را پی گیرد و یا بهتر است بگویم نتوانست حرکت مستقل خود را در شرائط نبود درگیریهایی جناحی پی گیرد. شرائط عمیقتری در ناتوانی جنبش اعتراضی مردم برای سرنگونی رژیم وجود دارد. توان جمهوری اسلامی برای کاهش دادن شکافهای درونی خود و یا التیام بخشیدن به زخمها و ترکهایش با استفاده از مسائل منطقه ای و جهانی، یک خصوصیت قوی این رژیم است که توان آن را برای رودروئی با مردم بالا برد. در کنار این فاکتور باید فاکتور ضعف ذاتی جنبشی مردم را نام برد. در سال ۵۷ اگر غرب برای جنبش اعتراضی مردم برای سرنگونی سلطنت، آلترناتیو نمیتراشید، جنبش مردم برای سرنگونی سلطنت از حرکت باز نمیایستاد، بلکه در پیشروی خود آلترناتیو دیگری را، با احتمال زیاد آلترناتیو چپ را برای خود انتخاب میکرد. پیروزی جنبش مردم بر سلطنت یک فرض قوی بود. اما جنبش سرنگونی آغاز شده در سال ۷۸ به دلایل گوناگون دارای آن قدرت و توان نیروی ضد سلطنت نبوده است. پیشروی و پیروزی جنبش سرنگونی حکومت اسلامی محتوم نبود. علارغم تصور بخش اعظم نیروهای اپوزیسیون از چپ تا راست در باره پیشروی و حتی پیروزی محتوم جنبش سرنگونی، این جنبش خود چنین نیروئی از خود بروز نداد. هر چند این جنبش از زمینه قوی در جامعه برخوردار بوده است، اما تحركات این جنبش در عمق جامعه آنچنان که باید نفوذ نکرد. هنوز بخش وسیعی از مردم، بخصوص طبقه کارگر و مردم زحمتکش وارد صحنه نشده بودند. در سال ۵۷ رادیکالیسم جنبش کارگری بطور "خودبخودی" شورا و جنبش شورائی و سیاستهای رادیکال سوسیالیسم کارگری را به صحنه سیاست آورد، اما در سال ۷۸ تا ۸۴ علارغم حضور یک

کمونیسم خودآگاه و حزبی، طبقه کارگر در صحنه تقریباً غایب بوده است. نیروی جمع شده در جنبش اعتراضی مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی هنوز آنوقت کافی نبود که رژیم را سراسیمه به طرف سرنگونی ببرد. رژیمی که هنوز ترک و اختلال و بحران در ارتش و نیروهای نظامی آن نفوذ نکرد، قادر به مقابله جنبش اعتراضی مردم است و این پایه اصلی نجات رژیم از تیررس جنبش مردم برای سرنگونی است.

سرمناش خوشبینی مردم به رفتن رژیم اسلامی

خوشبینی مردم به رفتن رژیم اسلامی از خوشبینی این و یا آن حزب و نیروی آلترناتیو و این و یا آن جنبش نبود، بلکه این خوشبینی از آنجا نشأت میگرفت که نیروی مردم برای به زیر کشیدن رژیم اسلامی به میدان آمده بود و همچنین وضعیت درونی رژیم بشدت در هم ریخته و تضادهایشان حاد شده بود. مردم از جمهوری اسلامی به تنگ آمده بودند و خواهان نابودی آن بوده اند و برای این به میدان آمد. سرنگونی رژیم اسلامی یک ضرورت عینی در جامعه ایران است و همین ضرورت عینی پیدایش روحیه خوشبینی به پیروزی را در مردم و جریانات سیاسی سرنگونی طلب ایجاد کرده است. مردم میدیدند که حکومت اسلامی که زندانی و اعدام و سرکوب از اجزاء وجودیش است و رژیمی که به راحتی زمانی لیست اعدامیها را در روزنامه یشان اعلام میکرد، برای اعدام و کشتار مخالفین و کمونیستها بهانه و قانون لازم نداشت، حالا در خفا مخالفینش را ترور میکند و از پذیرش مسئولیت آن هم خودداری میکند، بخشی از آن حتی صحبت از آزادی بیان، حالا در هر شکلش، میکند، رژیم مجبور به تحمل حرفها و تجمعات و اعتراضات فردی و اجتماعی است که یک هزارم آن همین چند سال پیش با زندان و شکنجه و اعدام پاسخ میگرفت. منشاء خوشبینی مردم به رفتن رژیم در چند سال اخیر از این تغییر و تحولات ناشی شده بود. منشاء خوشبینی مردم در این بود و به نسبتی میتوان گفت هنوز است که میدیدند دسته های اوباش حزب الله آنچنان بی رمق شده اند که نمیتوانند قدرتی از خود نشان دهند. منشاء خوشبینی مردم برای سرنگونی از آنجا بود که میدیدند حتی اوباشان رژیم دارند رنگ عوض میکنند و "سکولار" و "فلسوف" میشوند اما جنبش اعتراضی مردم که هنوز آمادگی نبرد جدی با رژیم نیافته بود، هنوز آمادگی این را نیافته بود که کاملاً بدون استفاده از فرصت نزاع جناحهای رژیم، نبرد کند، هنوز جنبش کارگری مانند دو دوره قبل به میدان نیامده بود و توده های وسیع کارگر و زحمتکش نظاره گر بودند، بدون افق و بدون رهبری از پیشروی باز ایستاد. این شرائط یک بار دیگر مسئله قدرت طبقه کارگر را به همه بازگو کرد. اینکه نه تنها سرنگونی حکومت اسلامی بدون تحرک طبقه کارگر و پا به میدان گذاشتن طبقه کارگر با دشواری روبرو است، بلکه پیشروی جنبش اعتراضی مردم نیز به درجه ای در گرو به میدان آمدن طبقه کارگر است. همانطور که تصور سرنگونی سلطنت بدون اعتصابات کارگری سال ۵۷

دشواری است، تصور سرنگونی جمهوری اسلامی بدون حضور کارگر، اگر نه غیر ممکن، بلکه دشوار میباشد. شرائط کنونی بیش از پیش مسئله سرنگونی را به ابراز وجود طبقه کارگر گره میزنند. مسئله در دور بعدی این نیست که کارگران در جنبش سرنگونی چه نقشی بازی میکنند، بلکه حرکت مردم برای سرنگونی بیش از پیش به حضور کارگر گره میخورد و حضور طبقه کارگر مسئله وضعیت سوسیالیسم و انقلاب کارگری را از حاشیه به متن سایت در ایران و اوضاع سیاسی ایران میاورد.

فلسطین، عراق و تحركات توده ای در ایران

حمله آمریکا به عراق که نابودی شیرازه مدنی در آنجا و تقویت گروههای اسلامی را در آنجا به همراه داشت، خود به تقویت جمهوری اسلامی بسیار کمک کرد. هرج و مرج و ترور و ناامنی، جنگهای قومی و مذهبی و جنگ و گرسنگی و بمبهای انتحاری در عراق، مردم ایران را در مقابل آینده بدون جمهوری اسلامی محتاط کرد. مردم ایران و جنبش سرنگونی مردم ایران به یک تصویر روشنتر و شفافتر در باره اوضاع جامعه ایران بعد از سرنگونی نیاز داشتند. مردم ایران احساس کردند که بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی، امکان عراقیزه شدن ایران قوی شده است. در اذهان توده های مردم شکل نابودی یک رژیم سیاسی چیزی در باره آینده دولت و جامعه آنجا نمیگردد. مردم ایران میبینند نابودی یک دولت در کشور بغل بستی به نابودی شیرازه جامعه و هرج و مرج منجر شده است و احساس میکنند، نابودی رژیم ایران، حالا به هر شکل و وسیله ای، نیز ممکن است به چنین ماجرائی ختم شود.

راه فائق آمدن بر این مشکل، متحد و متشکل شدن هر چه وسیعتر مردم در سازمانهای توده ای و حزبی است. فقط چنین اتحاد و تشکلی به مردم آن نیرو و توان را میدهد که میتوانند حال و آینده حرکت آغاز شده را کنترل کنند و تصور یک نظم دیگر، نظم پس از سرنگونی جمهوری اسلامی را در ذهن آنها بسازد.

تحرک توده ای چند سال اخیر در ایران همزمان با مطرح شدن طرح صلح خاورمیانه و امکان حل مسئله فلسطین بوده است. شکی نیست که روند صلح خاورمیانه در برپائی جنبش اعتراضی در ایران کمک کرده است. ضد امریکائی گری و بخصوص ضد اسرائیلیگری فلسفه وجودی حکومت اسلامی است. همینکه مسئله فلسطین به طرف حل شدن و مصالحه سیر کند، بنیانهای جمهوری اسلامی شروع به لرزیدن میکند. با بحران استراتژیک مواجه میشود. چشم انداز حل مسئله فلسطین در سالهای نیمه دوم دهه نود و ناتوانی جمهوری اسلامی در جلوگیری از روند آغاز شده، رژیم اسلامی را با بحران استراتژی مواجه ساخت. رژیم در پناه دشمنی به اسرائیل و ارتزاق از درد و رنج مردم فلسطین و مبارزه بر علیه دشمن مردم فلسطین، دشمن خود یعنی مردم ایران را مرعوب میکند. اما اگر "جنگ" با اسرائیل در کار نباشد، اگر زرادخانه های تبلیغی رژیم از این اسلحه محروم شوند، آنوقت دشمن جمهوری اسلامی در داخل نعره میکشد. روند صلح فلسطین و اسرائیل و حل مسئله فلسطین

از طریق گفتگو، در داخل جناحهای جمهوری اسلامی به تقویت جناح سازشکار میانجامد. جناحی که راه نجات جمهوری اسلامی را در سازش با غرب و در سازش با مردم میدانند و بر عکس کور شدن این روند و سرکوبگری دولت اسرائیل بر مردم فلسطین و ریختن بمب و موشک بر آنها، جناح میلیتانت در جمهوری اسلامی تقویت میکند. یکی از پایه های تقویت جناح راست و میلیتانت در حکومت اسلامی در همین کور شدن روند صلح خاورمیانه و سرکوبگری های دولت اسرائیل بر مردم فلسطین خوابیده است. اگر روند صلح بر سر مسئله فلسطین تقویت شود و امکان حل مسئله فلسطین در چشم انداز نزدیک قرار گیرد، رژیم اسلامی محروم از وسیله وجودی میلیتانی خود، نمیتواند با دشمن داخلی خود میلیتانت رفتار کند. توجیه این عمل را از دست میدهد. تقویت جناحهای سازشکار در چنین زمانهایی یک پدیده طبیعی است. در سالهای صلح و ابتدای پیروزی جناح دوخرداد، صحبت از بی مهری جناح دوخرداد با حزب الله بود، که البته به سرعت جلوی گرفته شد. کور شدن روند صلح، به تقویت جناح راست میلیتانت در جمهوری اسلامی کمک کرد. شعار نابودی اسرائیل برای احمدی نژاد نه یک شعار ایدئولوژیک، بلکه یک شعار تاکتیکی برای پیشروی جناح خود در ایران و تقویت جریانهای میلیتانت اسلامی بوده است که به تسلیم کشاندن جناحهای سازشکار در جمهوری اسلامی هم در آن تعبیه شده است. جمهوری اسلامی با قیافه میلیتانت گرفتن در مقابل اسرائیل، امکان این را مییابد که در مقابله با مردم میلیتانت رفتار کند. البته باید توجه داشت که مسئله فلسطین و تاثیر آن بر روندهای مبارزه مردم و ترکیب و توازن جناحها در جمهوری اسلامی یک عامل فرعی بر روند داخلی در ایران است. اما چنین پدیده هائی در مقطعی میتوانند نقش اساسی در روندهای سیاسی بازی کنند. به هر حال نقش کور شدن روند صلح خاورمیانه و مسئله عراق تاثیر به سزائی در ایستائی جنبش سرنگونی و دست بالا پیدا کردن جریان راست میلیتانت در جمهوری اسلامی داشت.

کشمکش آمریکا و جمهوری اسلامی و جنبش اعتراضی مردم

مبارزه مردم بر علیه جمهوری اسلامی و سربر آوردن جنبش اعتراضی سرنگونی طلبانه که از تیر ماه سال ۷۸ آغاز شد، ریشه در پایه ای ترین سطح تناقضات و تضادهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در جامعه و اوضاع سیاسی داخلی در ایران داشته و دارد و از آن مایه میگردد. پیشروی مبارزات مردم و سربر آوردن جنبش سرنگونی مردم در ایران دارای پیشینه و تاریخ خود بوده است. جنبش سرنگونی توانش را از این و یا آن آلترناتیو سیاسی نمیگرفت، بلکه توانش در طرح مطالبات و خواسته های عمیق مردم و مبارزات مردم در مقابل این رژیم بری دستیابی به این مطالبات قرار داشته است. دو خرداد آلترناتیوی برای کنترل جنبش سرنگونی، عقب نشینی تاکتیکی در مقابل خواست عمیق مردم برای سرنگونی و از محتوی خالی کردن مطالبات مردم بود.

بعد از شکست و از دور خارج شدن دوخرداد رژیم توانست با استفاده از فرصت بی‌آفتابی و بی‌رهبری جنبش سرنگونی که پیشروی این جنبش را دیگر غیر ممکن کرده بود و با استفاده از پیروزیهای خود در عرصه منطقه ای و جهانی، بر روند رو به فزاینده ضعف و تشتت خود فائق آید. فائق آمدن حکومت بر ضعف و تشتت درونی خود (حتی اگر موقتی باشد) به حکومت اجازه داد تا آرام آرام یورش خود را به مردم و جنبش اعتراضی آن آغاز کند. شکی نیست که مردم کشمکش آمریکا و جمهوری اسلامی را روندی در سیر تضعیف حکومت اسلامی میدانند که امکان فائق آمدن بر حکومت اسلامی را برای مردم آسان تر میسازد. اما با حمله آمریکا به عراق و به خاک سیاه نشاندن مردم عراق و آغاز تهدیدات نظامی بر علیه ایران، کشمکش آمریکا و غرب و جمهوری اسلامی کلاً به ضرر جنبش توده ای مردم رقم خورد. هر چقدر اوضاع عراق وخیم تر شد و هر چقدر تهدیدات آمریکا بر علیه ایران جدی تر شد، مردم ایران محتاط تر و نگران تر نسبت به آینده خود و جامعه شدند. شکست آمریکا در عراق که کفه ترازوی کشمکش جمهوری اسلامی و آمریکا را به نفع جمهوری اسلامی سنگین کرد، توان جمهوری اسلامی را در مقابل مردم افزایش داد. کشمکش جمهوری اسلامی و آمریکا اینبار نقش تقویت رژیم اسلامی و تضعیف جنبش اعتراضی مردم را یافت.

نقش جنبش های سیاسی در روند اوضاع سیاسی، ناسیونالیسم پرو غرب، کمونیسم کارگری، جنبشهای قومی

جنبش ملی اسلامی

با شکست و سقوط و از میدان به دور کردن کامل دو خرداد در حکومت اسلامی، جنبش ملی - اسلامی زمینگیر شد و افق اصلاح رژیم اسلامیشان دود شد و رفت هوا و با تجزیه نیروی این جنبش در میان جریانات سرنگونی طلب، امکان تاثیر گذاری بر جنبش اعتراضی مردم را کاملاً از دست داده است. حمله و بگیر و ببند رژیم اسلامی دیگر هرگونه شانس را برای اظهار وجود از آنها گرفت. جنبش ملی اسلامی فقط در صورت بازگشت یک عقب نشینی دوباره در حکومت اسلامی در مقابل جنبش اعتراضی مردم در شکلی شبیه دو خرداد شانس نفس کشیدن مییابد. فعلاً این جنبش از دور خارج شده است و در اوضاع سیاسی ایران جریانی غیر موثر است. امکان بازگشت آنها در انتخابات هشتم مجلس اسلامی وجود دارد. اما در آن صورت هم نمیتوانند زیاد دوام بیاورند و عمرشان بسیار کوتاه تر از گذشته خواهد بود. جنبش ملی - اسلامی که از نقطه نظر تاریخی - طبقاتی زمینه ای در ایران ندارد، با شکست و اضمحلال سیاسی شان در دوره اخیر، به دشواری میتوانند نقشی در سیاست ایران پیدا کنند. باید توجه داشت که در سیر آینده حوادث بوجود آمدن شرائطی که در آن رژیم در مقابل مردم دست به عقب نشینی و سازش بزند ممکن است. اما چنین وضعیتی حتماً به معنای پیدا شدن جنبشی مانند جنبش ملی اسلامی برای ایفای این نقش نیست.

شکست دوخرداد و اضمحلال آن که به

طور واقعی میبایست موجبات پیشروی جنبش سرنگونی شود، اتفاق نیافتاد. پیشروی جنبش سرنگونی پس از شکل گیری اولیه و ابراز وجود آن منوط به متحد و متشکل مردم در تشکل های توده ای و حزبی، و ایجاد یک رهبری سیاسی انقلابی بود که تامین نشد. برای همین موجهای اعتراضات پراکنده مردم مرتب به صخره رژیم خورد و از حرکت ایستاد. چپ و کمونیسم کارگری از زمان پیدا شدن وضعیت جدید در سیاست ایران که به سال ۷۶ شمسی بر میگردد تاکنون رشد زیادی کرده است. کمونیسم کارگری به عنوان یک نیرو خود را در سطحی به مردم شناساند. اعتراضاتی را اینجا و آنجا سازمان داد و در رهبری آن قرار گرفت. اما این پیشروی هنوز بسیار محدود تر از آن است که این جنبش رهبری مبارزات کارگران و مردم را در دست بگیرد و پیشروی آن را تضمین کند.

ناسیونالیسم پرو غرب

جریان ناسیونالیست پرو غرب که اساساً متکی به مدیای لوس آنجلسی است و در میان رهبران مبارزاتی کارگران و مردم نیرویی ندارد، پس از اضمحلال جنبش دو خرداد، نتوانست جاپای چندانی در مبارزه مردم پیدا کند. فعالین و رهبران دوخردادی که با بریدن از دوخرداد به جریان ناسیونالیست پرو غرب پیوستند، قابلیت تاثیرگذاری خود را بشدت از دست دادند. جریان ناسوسالیست پرو غرب در صورتی میتواند به یک نیروی تاثیرگذار در جنبش عمومی مردم برای سرنگونی تبدیل شود که اولاً توانسته باشد به رهبری در درون جنبش عمومی مردم شکل داده باشد، رهبری که همزمان قادر باشد سیاست بند و بست و تحویل گرفتن قدرت را پراتیک کند و به مردم نشان دهد که قادر است کاری صورت دهد. افق بند و بست و تحویل گرفتن قدرت از بالای سر مردم را با تبلیغ در جنبش اعتراضی نمیتوان به خورد مردم داد. غرب و ناسیونالیسم پرو غرب باید رهبرانی با اتوریته نسبی پیدا کنند ناسیونالیست پرو غرب نمیتواند و اساساً در فلسفه سیاسی او جنبش مردم برای قدرت گیری جایی ندارد. جنبش مردم برای آنها باید راه را برای تحویل دستگاه دولت هموار سازد. جنبش ناسیونالیستی پرو غرب در صورتی میتواند بر جنبشی توده ای مردم تاثیر بگذارد و آن را مال خود کند که مطالبات و خواستههای آن جنبش نامتعیین و گنگ باشد و یا آن را گنگ و کلی کند. جنبش ناسیونالیستی پرو غرب در یک صورت میتواند در ایران به اتوریته تبدیل شود و آنهم رویدادهایی از نوع فروپاشی بلوک شرق بود. سرعت فروپاشی و ناگهانی بودن آن هم میبایست شبیه مدل فروپاشیهای بلوک شرق باشد. در اروپای شرقی غرب بر متن شرائط عینی بن بست اقتصادی و سیاسی بلوک شرق، جنبش های توده ای خلق الساعه و ناگهانی آفرید و آلترناتیو بازار آزاد و بهشت دموکراسی غرب را بر پرچم آن حک کرد. آن جنبشها در تاریخ مبارزه مردم آن کشورها ریشه نداشتند، بلکه بر متن دعوای غرب و شرق و بر اساس منافع غرب در شرائط خاصی شکل گرفتند. دست ساز بودن آن جنبشها در اکثر موارد روشن بود. آن جنبشها مسئله تغییر

سیستم دولتی و برقراری حاکمیت بازار را به خواست و افق عمومی مردم تبدیل کردند. جنبشهای توده ای در آن کشورها تحت تاثیر پروپاگاندا غرب صورت گرفته بود، به اتحاد و تشکل نیازی نداشت، پروپاگاندا و جلو افتادن چند آدم نه چندان مهم که مورد حمایت دولتها و مطبوعات غرب بودند کافی بود تا دولتی را سرنگون کنند و به عمر سیستم حکومتی کشوری پایان دهند. موارد تاریخی به راه اندازی چنین جنبشهای ارتجاعی کم نیستند. به مسلخ فرستادن مردم کردستان عراق در سال ۱۹۹۱ توسط ناسیونالیسم کرد یک نمونه آشنا از این نمونه هاست. جنبش ناسیونالیستی کرد در سال ۱۹۹۱ در زمان حمله آمریکا به عراق، با امید به نیروی امریکا و متحدینش، مردم کردستان را به قمار برد و باخت واداشت و آنها را قربانی اهداف خود کرد. جنبش و قیام ۱۹۹۱ در کردستان عراق خلق الساعه و ناگهانی بود و شکل گیری آن به لشکرکشی آمریکا به عراق برمیگشت اما جنبش توده ای مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی نه در تضاد غرب و شرق به خاست و نه در باد تهدیدات امریکا. این جنبش نیرو و خواستهها و مطالبات خود را بر زمینه عینی جامعه ایران میگیرد و بر مطالبات و خواستههایی بسیار مشخص استوار است که سرنگونی جمهوری اسلامی برای تحقق آن مطالبات و خواستهها در راس مطالبات مردم قرار دارد. جنبش توده ای سرنگونی خواه در ایران ریشه های شکل گیری و تاریخ خود را دارد. ناسیونالیسم پرو غرب به این راحتی نمیتواند این جنبش را از آن خود کند. حتی اگر این ناسیونالیسم بتواند این جنبش را از درون تهی کند و رهبری آن را در دست گیرد. کنترل این جنبش برای ناسیونالیسم غرب به این سادگی ها نیست. اینطور نیست که اگر اینها رهبری را به دست گرفتند میتوانند راحت جنبش طبقه کارگر و مردم را کنترل کنند و جنبش مردم با سردرد آنها تب میکند و با لبخند آنها قهقهه میزند. همانطور که جنبش اسلامی در سال ۵۷ نمیتوانست اعتصابات کارگری نفت و مبارزات وسیع مردم را کنترل کند و آخرش هم علیرغم بند و بستشان با ارتش و غرب، قیام ۲۲ بهمن صورت گرفت و انقلاب ۵۷ پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی در مبارزات کارگران و مردم بر علیه جمهوری اسلامی تا سال ۶۰ ادامه یافت. کنترل جنبش طبقه کارگر و کل جنبش مردم برای سرنگونی توسط جنبش ناسیونالیسم پرو غرب آسان نیست. اگر سلطه ناسیونالیسم غرب بر جنبش توده ای مردم یک واقعیت باشد، شکست سیاسی آن باید مانند همه تحولات سیاسی در تاریخ موجب دور شدن جنبش توده ای مردم از آن شود و نه شکست جنبش مردم.

جنبش ناسیونالیستی پرو غرب با شکست آمریکا در عراق و لبنان از جنبش اسلامی و روی آوری آمریکا به جریانات قومی در ایران در جدال با جمهوری اسلامی، بیش از پیش اهرمهای خود را برای تاثیر و دخالت در اوضاع سیاسی ایران از دست داده است. با این همه سرنگونی جمهوری اسلامی و جایگزینی آن با یک دولت سکولار طرفدار غرب یک آیشن واقعی در ایران است و امکان رشد ناسیونالیسم پرو غرب بر متن این آیشن

وجود دارد. ناسیونالیسم طرفدار غرب، همیشه نمیتواند ناسیونالیسم طرفدار آمریکا بماند. ممکن است با وضعیتی که امروز در خاورمیانه و سیاست در ایران پیش آمده ناسیونالیسم پرو غرب بیش از پیش به طرف اروپا پارو بزند. جنبش ناسیونالیستی پرو غرب، جنبش بورژوازی ایران است برای شرکت تمام و کمال ایران در سرمایه داری جهانی امروز. این جنبش یک جنبش قوی در میان طبقه بورژوازی ایران است. شکست این جنبش و از میدان خارج شدن آن با این و یا آن عرصه تاکتیکی روز صورت نمیگیرد. اگر شق ادغام تمام و کمال بازار ایران در بازار جهانی سرمایه داری کاملاً از بین برود، این ناسیونالیسم هم میدان را ترک میکند. اما این شق و افق حتی در صورت نابودی شیرازه مدنی جامعه نمیتواند کور شود.

جنبش ناسیونالیستی بورژوازی ایران، ناسیونالیسم عظمت طلب است. خواهان عظمت و غرور و قدر قدرتی ایران در منطقه است. برای همین در برخی از موارد مانند جنگ ایران و عراق طرف جمهوری اسلامی ایستاد و آرزوی پیروزی جمهوری اسلامی را در جنگ میکرد و البته در همان زمان هم از سرنگونی جمهوری اسلامی دست نداشته بود. الان هم در کشمکش منطقه ای طرف جمهوری اسلامی ایستاده است و یا در مسئله تنش های قومی، طرف تمامیت ارضی و قدرت مقتدر ایران میایستد که فعلاً جمهوری اسلامی است. اما این جنبش بورژوازی و احزاب آن یک از هدف پایه ای خود که ادغام ایران در بازار کاپیتالیستی جهانی است غافل نمیشوند و جمهوری اسلامی خود پدیده ای است که موجب جدائی حوزه بازار داخلی سرمایه ایران با کاپیتالیسم جهانی است. احساسات و غرور ناسیونالیستی و یا حتی مسائل تاکتیکی مانند جنگ ایران و عراق و مسئله تمامیت ارضی این جنبش بورژوازی را از اهداف اساسی خود دور نمیسازد. تکیه جمهوری اسلامی بر احساسات ناسیونالیستی و بسیج احساسات عظمت طلبانه و غرور ملی در مقابله با آمریکا و کشورهای همسایه عربی منطقه، بورژوازی عظمت طلب ایران را از هدف استراتژیک خود دور نمیکند. طبقه بورژوازی ایران در نهایت راه حل دستیابی به منافع خود را در ادغام بازار ایران در بازار جهانی میدانند و با گروگانگیری چند سرباز انگلیسی دچار فریب غرور ملی خود نمیشود. جمهوری اسلامی نمیتواند و قادر نیست اهداف طبقه بورژوازی ایران را برآورده کند. تکیه جمهوری اسلامی بر عظمت طلبی و غرور ایرانی یک پدیده زودگذر تبلیغاتی در نبرد با آمریکا و کشورهای منطقه است. حتماً جمهوری اسلامی که بدنبال قدر قدرتی در منطقه است یک تمایل بورژوازی ایران را مبنی بر قدر قدرت شدن ایران در منطقه برآورده میکند. اما در این مورد هم مانند جنگ ایران و عراق و یا مسئله قومی بورژوازی ایران را از هدف اساسی خود که برداشتن جمهوری اسلامی از سر راه ادغام بازار سرمایه داری ایران در بازار جهانی است منحرف نمیسازد.

جنبش ناسیونالیستی پرو غرب، بر خلاف جنبش ملی اسلامی که از نظر طبقاتی و تاریخی ریشه در جامعه ایران

در کردستان بورژوا هست اما کارگر نیست!

(در حاشیه مصاحبه صلاح مهدی)
جمال گمانگر

اگر شما به جای خان افتخار بورژوا بودن در کردستان را به خود و خانواده تن میدید، کمی هم لطف داشته باشید و همزاد بورژا یعنی کارگر را هم به رسمیت بشناسید!

اخیرا صلاح مهدی معلوم نیست به سفارش کدام بنگاه ضد کمونیست در کردستان و ایران وظیفه تجزیه و تحلیل چپ را در قالب یک مصاحبه به عهده گرفته است. دوباره تبلیغات جنگ سردی را علیه کمونیسم و ایده های برابری طلبانه تکرار میکنند. به هر حال این تازگی ندارد! اما در این مقطع زمانی پرداختن به

ادامه، گام هایی به پس...

ندارد و پدیده ای ماهیتا منقرض شده است، جنبش بورژوازی ایران است که ریشه قوی در تاریخ معاصر ایران دارد. با سرنگونی سلطنت در سال ۵۷ این جنبش به اپوزیسیون جمهوری اسلامی در آمد. اما نه تنها جانی در مبارزه طبقه کارگر و مردم ایران نداشت، بلکه مردم این جنبش و احزاب آن را در مقابل اهداف خود میدیدند. در دو عرصه اصلی نبرد یعنی جنبش طبقه کارگر و جنبش مقاومت در کردستان، جنبش ناسیونالیسم پرو غرب تا سالها شانسی برای رخنه در آن نداشت. امید این جریان اساسا به تغییر و تحول در خود جمهوری اسلامی، احتمال فروپاشی و یا دخالت آمریکا و کشورهای غربی برای تغییر رژیم بوده است. رفتن ناسیونالیسم پرو غرب پشت خاتمی و دوحرداری شدن آن از امید به تغییر جمهوری اسلامی در این جنبش سرچشمه میگرفت. تلاشهای آنها برای خلق جنبشی خلق الساعه مانند جنبشهای توده ای در اروپای شرقی به دلائل کاملا مادی نگرفت. در این زمینه اینها توانستند هخا را داشته باشند. این جنبش قابلیت برای متحد و متشکل کردن مبارزات مردم ندارد و اساسا خواهان آن نیست و جنبش کارگری و آزادیخواهان مردم را در مقابل خود مبیند. شانس این جریان در کودتا و ضد کودتاها و دست به دست شدن قدرت در بالا و شورش های کور و ناگهانی که بتوانند به سرعت آن را به زیر بال آمریکا و غرب در بیاورند است. اما دست اینها از کودتا هم کوتاه است. جنبشی مانند اعتراضات مردم برای سرنگونی رژیم و یا جنبش های مبارزاتی مردم برای مطالباتشان که دارای تاریخ و پیشینه است و سالها در عرصه های مختلف نبردها کرده است به این راحتی ها به زیر پرچم این جنبش در نیاید. ضعفهای این جنبش برای حاکم کردن افق خود بر جنبش مبارزاتی مردم عیان است و تاکنون نتوانسته است کاری در این زمینه پیش ببرد. هر چقدر جنبش طبقه کارگر و کل جنبش اعتراضی مردم برای سرنگونی بیشتر به میدان آید، امکان کنترل آن برای ناسیونالیسم پرو غرب مشکلتر میشود.

ادامه دارد

چپ از طرف صلاح مهدی نشانه این است که در پس این تجزیه و تحلیلهای "ماموستا" اتفاقاتی در ایران و کردستان افتاده است که زیاد خوشایند طیف قوم پرست و ناسیونالیست نبوده است. به هر درجه چپ و کمونیسم در ایران و کردستان سنگرهایی را فتح کند به همان اندازه رجزخوانی علیه آن بیشتر میشود. معلوم است که جناب مهدی سینیور، بوی تازه ای به مشامش رسیده که بسیار برایش ناگوار و ناخوشایند است. وگرنه کمونیسمی که "به تاریخ" پیوسته باشد چه نیاز است ۱۰ صفحه علیه اش سیاه کنید و احکام جنگ سردی را دوباره علیه آن تکرار کنید؟! از اولین حکم جناب صلاح مهدی شروع کنیم که میگوید: "با نگاهی به کردستان، در می یابیم که تضاد کار و سرمایه هرگز به جایی نرسیده است که تخم مبارزه ی طبقاتی سوسیالیستی و آگاهانه را در دل خود بیوراند."

این استاد درگاه ناسیونالیسم کرد اما چند سطر پایین تر در مقابل سئوال کننده که شما از خوانین مکران هستید چنین جواب میدهد. "ما در دوران اصلاحات ارضی و دهها سال قبل از اصلاحات ارضی دیگر فئودالی باقی نمانده بودیم. دیگر زمین زراعی نداشتیم و شکل آقا و رعیت نیز دیگر مفهوم خود را از دست داده بود. از ده مهاجرت کرده و در شهر سکنا گزیده بودیم. می توانید همچون یک بورژوازی شهری آن را به حساب بیاورید- اگر منظور ما باشیم- اما عموماً در دوره ای که خان ها و بورژواها تنها طبقه ای بودند که می توانستند بچه هایشان را به مدرسه بفرستند، اندیشه ی چپ (در جایگاه اندیشه نه در جایگاه پراتیک روزانه) اندیشه ی تحصیلکردگان بوده است."

میگویند تردستی از هنر طرف نیست بلکه از ناتوانی بیننده است که نمی بیند چه اتفاقی افتاده است. این شامل حال مخاطبینی است که این مصاحبه برای آنها تنظیم شده است. اما اگر حرف مهدی را قبول کنیم، میبینیم که تاریخ را حتی دهها سال به عقب بر میگردد و مقام "بورژوازی کرد" را به جای "خان" برای خود محفوظ میدارد. این همان است که حزب دمکرات یکی از شروطش برای مذاکره و پایان جنگ با کومه له کمونیست آن زمان این بود که ما را "حزب بورژوازی کرد" خطاب نکنید!!

البته دنیا تغییر کرده است و مقام بورژوا داشتن خود باعث افتخار جدیدی برای ناسیونالیست کرد است. اما آنجا که به "رعیت" میرسد سکوت میکنند که چه بلای سرش میاید اگر شما بورژوا شدید رعیت بی زمین هم کارگر میشود. ولی شما قرار نیست این را بگویند چون تمام "اندیشه رهایی کرد" و طبقاتی بودن کردستان زیرآب توجیه ظلم و ستم محلی به بهانه رهایی "ملت کرد" را میزند.

مهدی سینیور خود به اندازه کافی تناقض در صحبتهايش هست که استناد به آن نیازی به استدلال فراوانی ندارد. جدا کردن کردستان از فعل و انفعالات دنیای سرمایه داری قرار است فقط به اندیشه "کردایه تی" خدمت کند وگرنه در همین مصاحبه مهدی میگوید:

"با در نظر داشتن تاثیرات خارجی نیز، کردستان هیچگاه از ارتباطات قدرتمندی با خارج بهره مند نبوده، و در صورت وجود داشتن آن هم، تنها از طریق پایتخت های

بزرگ و متروپول ها این ارتباط تأمین گردیده است. به همین خاطر سوسیالیسم علمی دیر هنگام به کردستان رسید."

اما جناب ماموستا خودش تاکید دارد که حزب دمکرات تا سالها "شاخه کردستانی" حزب توده بود!

نظر مهدی در مورد گسترش چپ هم جالب توجه است: اول کردستان تضاد طبقاتی ندارد هنوز در معامله پایاپای گندم میدهند و تلویزیون و کامپیوتر میخرند! توجه کنید به علت گسترش چپ در جامعه کردستان:

"ما باید به این بحث پردازیم که چرا چپ در کردستان شیوع پیدا کرد؟ گسترش و شیوع آن در کردستان با وضعیت اجتماعی و طبقاتی داخل کردستان متوازن و همسنگ نبود. به این معنا که نتیجه فعالیت مدید باشد، یا ضدیت کار با سرمایه تلقی گردیده باشد. نتیجه ی توسعه طبقه کارگر نبود."

جالب است! در این جامعه بورژوا داریم اما کارگر نیست! مردم کمونیست و چپ میشوند و هزار هزار با شعار زنده باید سوسیالیسم جان باخته اند اما دلیلش نتیجه توسعه طبقه کارگر و ضدیت کار با سرمایه تلقی نمی شود! هزاران کمونیست در صفوف احزاب کمونیست با اسم رسم مشغول مبارزه هستند و از رهبران مورد اعتماد آن جامعه هستند اینها اتفاقی است! به این میگویند عوامفریبی آشکار و نقد از نوع ناسیونالیست کرد! وگرنه اگر هر کس چهار کلمه از سیاست بلد باشد میداند که از ۵۰-۴۰ سال پیش در کردستان رابطه کار و سرمایه حاکم بوده است؛ بخشی از مردم کار مزدی میکردند ولو در کردستان صناعی نبوده است! بخشی از مردم مزدبگیر بوده اند ولو کارخانه ای آنچنانی نبوده است. مردم زندگی شهری داشته اند ولو صلاح مهدی آنرا برای خودش به رسمیت بشناسد اما برای توده زحمتکش روا ندارد. اینکه در کردستان ستم ملی بوده است شکی نیست اما توضیح همه چیز و هر مبارزه ای را در چهارچوب آن دیدن دیگر اشتباه لپی نیست بلکه در خدمت یک تفکر خاص و ارتجاعی است.

نکته دیگر در سخنان صلاح مهدی این است که دلیل شیوع چپ در کردستان را ستم ملی، ضعیف بودن دین در کردستان، و بی عدالتی و استثمار میداند. میگوید:

"بدون شک گرسنگی و فقر و نداری فکر قیام و نافرمانی و سرپیچی را ایجاد می نماید؛ این عوامل باعث شدند که در کردستان نیز علی رغم این امر که زمینه ی اقتصادی و طبقاتی آن موجود نبود، چپ گسترش پیدا کند و چپ در مقایسه با سایرین در میان کردها شیوع بیشتری داشته باشد."

مگر انقلاب اکتبر برای نان، صلح و آزادی نبود؟! غیر از این است که کمونیسم بعنوان ایده رهایی بخش میتواند تمام نابسانانی های جامعه را جارو کند؟! اگر در کردستان هم مردم برای معیشتشان قیام میکنند اگر برای مبارزه با فقر و نداری یقه سرمایه داران را میگیرند، آن را باید در متن مبارزه طبقاتی گذاشت. نه همه را با دیدی ناسیونالیستی و کردایه تی دید.

ناسیونالیست جهان سومی و حرکت های استقلال طلبانه در هر دوره ای بنا به مصلحت روز خود با جنبش های موجود خود را تداعی کرده است و در اصل این ناسیونالیست کرد و روشنفکران ناراضی بوده اند که خود را به اسلام و کمونیسم و امروز به دمکراسی نوع بوش آویزان کرده اند. تا آنجا که به کمونیسم در ایران و کردستان بر میگردد اتفاقاً کمونیسم موجود از نقد همین "بورژوازی ملی و مترقی در ایران از مقطع انقلاب ۵۷ شروع کرد.

مهدی در ادامه میگوید: "آنچه که در دوره ای با سلاح اسلام به دست آورده می شد، دوره ی بعدی با اسلحه ی چپ و سوسیالیستی و اکنون تحصیلکردگان و روشنفکران و سیاستمداران ما با سلاح دموکراسی خواهی به میدان آمده است" اینک تحصیل کردگان و روشنفکران و سیاستمداران نان به نرخ روز خور "کرد" هر روز لباسی به تن خود میکنند ربطی به کمونیسم و مبارزه طبقاتی در کردستان ندارد. اگر برای صلاح مهدی روزی اسلام باعث بسیج مردم میشود و روزی چپ و روزی بوش، اما برای کمونیستهای امروزی این تضاد کار و سرمایه و نفی وضع موجود و تلاش برای تغییر دنیاست که مبنای مبارزه شده است.

این تز نخ نما از انقلاب اکتبر تاکنون تکرار میشود اما کاربست امروزی آن برای مهدی این است که ایده رهایی از طوق بندگی مزدی و واژگون کردن نظام کهنه به سبک انقلاب اکتبر را انحراف از مارکسیسم بدانند. اما اگر کمونیسم در کردستان نفوذ ندارد و به تاریخ پیوسته است چرا "کم سواد" مردم و تضاد کار و سرمایه را بهانه میکنند که فعلا کمونیستها دست نگه دارند؟ لابد خبرهایی به گوششان رسیده که پروژه قومی کردن جامعه با شکست مواجه شده است و کمونیسم در کردستان از پایگاه قابل توجهی بر خورد دار است. به این تحلیل دقت کنید:

"بخش اعظم انقلاب لنینی در روسیه انحرافی بود از تعلیمات و راهنمایی های مارکس، زیرا لنین میدید که این سرزمین برای انجام یک انقلاب آماده است یعنی دیگر نمی بایست معطل کرد. باید این وضعیت را بر کردستان نیز تطبیق دهیم. کردستان در مقایسه با همسایگان خود و ملیتهایی که در چهارچوب آنها زندگی می کند، چون ترکیه عراق، ایران و سوریه از همه کمتر دارای کارگر بوده است. قبلاً اینگونه بود، الان هم از همه کمتر باسواد دارد. تضاد کار - سرمایه نه تنها آن زمان کم بوده الان هم بسیار کم است. فعالیت کارگری مهمی وجود ندارد یا بسیار کمیاب است."

اینکه انقلاب ۵۷ بورژوازی در ایران را بالغ کرد شکی نیست. هم بورژوازی بزرگ و هم محلی را بالغ کرد. الان دیگر حزب دمکرات خیلی سراسر از گذشته میگوید که مدافع و حزب طبقه حاکم در کردستان است. اگر تا دیروز بورژوا بودن و بورژوازی را "انگی" از طرف کمونیستها به خود میدانست امروز امثال مهدی و سران ناسیونالیست کرد به خیلی قبل تر از اصلاحات ارضی بر میگرددند. و به آن افتخار میکنند! هم مذهبیون کردستان و هم قومیون دیگر این فرجه را به کمونیستها نمی دهند که در مساجد

ادامه در صفحه ۳۱



افسانه "جمهوری مهاباد"

(در حاشیه بزرگداشت روز ملی احزاب ناسیونالیست کردستان)

رحمان حسین زاده

دوم بهمن (۲۲ ربه ندان) هرسال مصادف است با سالروز جمهوری مهاباد که در سال ۱۹۴۶ توسط حزب دمکرات و قاضی محمد اعلام شد. هرساله و امسال هم به این مناسبت هر دو حزب دمکرات و بعضی جریانات ناسیونالیست کرد جشن و مراسمهایی را تدارک می‌بینند، تبلیغات وسیع حول آن سازمان مییابد و این مناسبت را به همه مردم کردستان مربوط دانسته و تحت عنوان "روز بزرگ ملی" انتظار دارند همه اقشار مردم این روز را از آن "خود بدانند و آن را گرامی بدانند". اما در ورای این پروپاگاندا سیاسی واقعه جمهوری مهاباد و محتوای آن چیست؟

در جریان جنگ دوم جهانی نیروهای متفقین (انگلیس، آمریکا و شوروی) بنا به نیازها و مقاصد خود ایران را تحت کنترل خود درآوردند و ارتش انگلیس در جنوب ایران و ارتش شوروی در شمال مستقر شدند. دولت مرکزی ایران تضعیف شد و در بعضی مناطق از جمله بخشهای شمالی کردستان و آذربایجان خلاء قدرت بوجود آمد. در نتیجه این اوضاع بین‌المللی و منطقه‌ای و با توصیه و حمایت شوروی در آذربایجان و در بخشی از کردستان (موکریان) اداره امور محلی به نیروها و شخصیت‌های سیاسی محلی سپرده شد. در این بطن جمهوری مهاباد در دوم بهمن ۱۳۲۵ (ژانویه ۱۹۴۶) ایجاد شد. اعلام جمهوری مهاباد، در واقع اعلام حاکمیت طبقات دارا و استثمارگر کردستان بود و به توده مردم زحمتکش کردستان تعلق نداشت و این نه تنها ادعای من بلکه بسیاری از مفسران ناسیونالیست طرفدار این واقعه و از جمله رهبران حزب دمکرات نیز به آن اذعان دارند.

جمهوری مهاباد از زبان رهبران حزب دمکرات

عبدالرحمن قاسملو در کتاب خود به نام "چهل سال مبارزه در راه آزادی" در مورد دوران اولیه حیات حزب دمکرات و مقطع اعلام جمهوری مهاباد چنین می‌گوید "بدون شک ترکیب رهبری حزب دمکرات و کادرهای آن که بر اساس کومه‌له ژ-ک تعیین شده بود، اجازه نمیداد که مطالبه انقلابی و رادیکال به نفع زحمتکشان در برنامه‌اش گنجانده شود. بنا به آماري که وجود دارد بیش از نیمی از اعضای رهبری حزب یا کمیته مرکزی صاحب املاک بودند. صاحبان املاک بزرگ هم در میان آنان وجود داشت، بقیه کارمند و روشنفکر و یا به گفته دیگر خرده بورژوازی شهر بودند. طبعاً انتظار از صاحبان املاک که برنامه انقلابی به نفع دهقانان تدوین کنند، انتظار بیهوده‌ایست."

مصطفی هجری دبیر کل یکی از شاخه های حزب مکررات چند سال قبل در سخنرانی به مناسبت پنجاهمین سالگرد جمهوری مهاباد این موضوع را چنین توجیه میکند. "میگویند ترکیب اجتماعی جمهوری کردستان دارای بافت عشیره‌ای بود. چنین اظهارنظری درست است، اما آیا

در آن زمان در جامعه کرد بجز بافت عشیره‌ای بافت دیگری نیز وجود داشت؟ جمهوری کردستان تنها از میان بافت عشیره ای می‌توانست سر دربیاید." (نشریه کردستان - شماره ۲۳۰ - صفحه ۹)

در جواب سؤال مصطفی هجری قطعاً باید گفت بله، بافت دیگر که اکثریت دهقانان و مردم زحمتکش بودند، وجود داشتند، که اتفاقاً مورد استثمار و ستم خانها و صاحبان املاک و فئودالهایی بودند که به گفته عبدالرحمن قاسملو بیش از نیمی از رهبری حزب دمکرات را تشکیل میدادند. شاید در جواب چنین سئوالاتی بوده که قاسملو در کتاب "کردستان و کرد" که چند دهه قبل بعنوان پروژه تحقیقی آن را به رشته تحریر درآورده و آنزمان هنوز در موقعیت دبیر کلی حزب نبود و مصلحت‌های حزبی مانع بیان بعضی حقایق نشده مینویسد: "دهقانان هشتاد درصد جمعیت کردستان را تشکیل میدادند و جمهوری مهاباد هیچ شعار آنچنانی به نفع آنها طرح نکرد."

بنظرم احتیاجی به استدلال بیشتر نیست. اینکه جمهوری مهاباد حکومت فئودالها، خانها و اشراف زادگان و به این معنا حاکمیت طبقه استثمارگر کردستان زیر لوای "کسب حقوق ملی و کردایه‌تی" بود، امروز بیش از هر زمانی امر پذیرفته شده‌ای است. و نه تنها امروز بلکه همان مقطع جمهوری مهاباد، برای هشتاد درصد دهقانان و مردم تحت ستم فئودالها معلوم بود که حزب دمکرات و جمهوری مهاباد به صف طبقاتی مقابل آنها متعلق است و این مسئله در شعر و نوشتار بعضی نویسندگان و شاعرانی که بر خلاف "هه‌ژار و هیمن" شاعر بارگاه حزب دمکرات و قاضی محمد نبوده به روشنی منعکس شده است. برای مثال شاعری به اسم "خاله مین" در یک بیت از شعر بلند خود چنین سروده است. "ده‌زانی‌تم که‌ره‌ته ش‌مامه کرده خوی خر کرد - له جیبی میلیله‌تی بیچاره کیسه‌کی پر کرد". اگر از ترجمه کلمه به کلمه آن صرفنظر کنم، مفهوم این یک بیت شعر اینست که "اینبار هم کاربدستان کرد، ثروت اندوختند و از جیب ملت بیچاره کیسه خود را پر کردند."

واقعیت اینست که در همان دوران دهقانان و مردم زحمتکش صف طبقاتی متفاوتی را در مقابل فئودالها و سران عشایر تشکیل میدادند و بارها اعتراضات و مبارزات گسترده‌ای را علیه جور و ستم فئودالی سازمان دادند. به عنوان نمونه می‌توان به قیام دهقانان مکریان اشاره کرد. دهقانان زحمتکش منطقه مکریان و حومه بوکان درست به فاصله ۶-۷ سال بعد از تاسیس حزب دمکرات و جمهوری مهاباد، یعنی در سال ۵۲ میلادی قیام توده‌ای و برحقی را علیه جور و ستم خانها، فئودالها و روسای عشایر منطقه راه‌انداختند و برای مدتی قدرت را از آنها سلب کردند. این حرکت علیه همانهایی بود که چند سال قبل تر در ترکیب اصلی حزب دمکرات و جمهوری مهاباد حضور داشتند.

در نتیجه تاسیس جمهوری مهاباد و گرامیداشت سالانه آن گرامیداشت تلاش‌های سیاسی و عملی طبقات دارا و استثمارگر برای اعمال حاکمیت خود و گرفتن سهم خود از قدرت سیاسی تحت

پوشش "کسب حق ملی" می‌باشد. ناسیونالیسم کرد و حزب دمکرات به مثابه حزب طبقات استثمارگر دیروز و امروز کردستان طبیعی است از تاریخچه گذشته خود و از جمهوری مهاباد و قاضی محمد "افسانه و اسطوره" درست کند، اما این تاریخچه و این مناسبت در صف مقابل تلاش‌های سیاسی و مبارزاتی کارگران و زحمتکشان در کردستان برای برچیدن هر نوع ستم و تبعیضی و از جمله ستم ملی بوده است، به همین دلیل جمهوری مهاباد و مناسبت‌های آن تعلق به مردم زحمتکش در کردستان ندارد. در مقابل امروزه کارگران، زحمتکشان، زنان، جوانان و همه آزادیخواهان در کردستان تاریخچه و سابقه و مناسبت‌های گرانمایی از مبارزات حق طلبانه خود دارند، که با یادآوری دستاوردها و گرامیداشت آنها، صف مبارزاتی خود را گسترش و محکم میکنند. بی مناسبت نیست اشاره کنم در مقابل این مبحث، بارها با این موضوع برخورد کرده‌ام که چنین استدلال میشود، صرفنظر از ماهیت طبقاتی، جمهوری مهاباد تلاشی برای "کسب حق ملی" و به این معنا پایان دادن به ستم ملی و حل یک معضل سیاسی در کردستان بوده و در نتیجه قابل حمایت بوده است. به نظر من جمهوری مهاباد و اهداف و نقطه عزیمتی که تعقیب میکرد موجب رفع ستم ملی و حل این معضل سیاسی نبود. حزب دمکرات و جمهوری اعلام شده آن خواستار خودمختاری بود. معنای عملی آن، کسب قدرت محلی و از این طریق شریک شدن در قدرت سیاسی با طبقه حاکمه و رژیم سلطنت در ایران بود. این نه تنها به معنای پایان دادن به دسته بندی ملی و تامین برابری همه شهروندان جامعه، بلکه به معنای کسب موقعیت "اقلیت ملی" در برابر "اکثریت ملی" و به بیانی دیگر تبدیل به تبعه درجه دوم در جامعه ایران و مشروعیت دادن به تبعیض و تحقیر ملی تحت عنوان "ملت درجه دوم" بود. جمهوری مهاباد و رهبر آن قاضی محمد به این هدف محدود خود هم نرسید و بر خلاف تبلیغات ایندوران برای پایان دادن به ستم ملی مبتکر مقاومت و مبارزه قابل ملاحظه‌ای در مقابل رژیم ارتجاعی سلطنت نبود. گفتم در اوضاع بین‌المللی و منطقه‌ای آنزمان و با چراغ سبز و حمایت شوروی، چنین حاکمیت محلی شکل گرفت و بعد از یازده ماه با قطع حمایت شوروی و در شرایطی که رژیم ارتجاعی مرکزی از قدرت و توانایی زیادی هم برخوردار نبود، با اولین نشانه‌های قصد بازگشت ارتش سرکوبگر سلطنتی، قاضی محمد و همراهانش در دسامبر ۱۹۴۷ به استقبال سرتیپ همایونی (فرمانده واحدهای اعزامی رژیم شاه به کردستان) به میاندوآب رفتند و ارتش را تا شهر مهاباد همراهی کردند. قاسملو در کتاب "چهل سال مبارزه در راه آزادی" ص ۱۱۶ نوشته است: "قاضی محمد دچار یک اشتباه تاریخی شد. روز ۲۵ آذر ۱۳۲۵ به همراه حاجی بابا شیخ نخست وزیر جمهوری مهاباد و سیف قاضی یکی از وزرای حکومت به استقبال سرتیپ همایونی به میاندوآب رفتند" و در جای دیگری در همان کتاب این اقدام را به عنوان "آش بتال" (تسلیم و دست کشیدن از مبارزه) نام می‌برد.

خلاصه، ناسیونالیسم کرد و حزب دمکرات با تعقیب اهداف خاص خود از

هیچ نوع خوانائی با سوسیالیسم کارگری ندارد، بلکه اصولاً با هر نوع اعتلای معنوی انسان مغایر است
برای پذیرش یوغ بردگی و بی حقوقی خم کرده است. تعصب ناسیونالیستی عاطفه‌ای برآستی شرم آور است و نه فقط
را یک انسان و یک کارگر توصیف کند، خودش را بر بنیانی، تامل، هندی و یا ایرانی و غیره میداند، فی الحال گردنش را
ماحصل اجتماعی ناسیونالیسم، تکه تکه شدن طبقه کارگر و ضعف اردوی انقلاب کارگری است. کارگری که بجای اینکه خود

واقعه جمهوری مهاباد "افسانه‌ای" درست کرده‌اند. این حقیقت ندارد. همین بررسی کوتاه نشان میدهد، مردم زحمتکش در کردستان بیش از پیش لازمست گردوغبار این تبلیغات را کنار بزنند و حقیقت مسئله را آنچنان که هست، دریابند و با تحکیم صف آگاه خود حول آزادی و برابری و کمونیسم، ناسیونالیسم و سابقه و تاریخچه آن را به حاشیه برانند.

ایران تریبون بعد از چهار سال

مصاحبه کمونیست با صلاح ایران دوست

کمونیست: حدود چهار سال از راه اندازی سایت ایران تریبون میگذرد. ارزیابی شما به عنوان سردبیر این سایت از فعالیت این مدت چیست؟

صلاح ایران دوست: بدوا ممنونم از توجه و علاقه شما به ایران تریبون و خوشحالم از اینکه این مصاحبه را ترتیب داده اید. در جواب به سؤال شما شاید بهتر باشد این سؤال را مستقیم از بینندگان و مراجعه کنندگان به سایت ایران تریبون کرد. فکر میکنم جواب این عزیزان میتواند به خود من هم کمک کند.

از همان ابتدا من شخصا معتقد بودم که راه اندازی و بردن این سایت به درون جامعه کار ساده ای نیست و احتیاج به زمان، احساس مسئولیت، دقت، حوصله و پشتکاری بالایی دارد. ایران تریبون با تیمی سه نفره که شامل رفقا محمود قزوینی، یوسف رسولی و من بود شروع به کار کرد.

یوسف در راه اندازی و طراحی ایران تریبون زحمات زیادی کشید و در کار فنی ایران تریبون هم تنها آدمی بود که میتوانست به اشکالات و نارسایی های ایران تریبون برسد

محمود قزوینی در مارس ۲۰۰۶ به دلیل سرشلوغی و کارهای مهم دیگری که در دستور کارش بود استعفا داد و رفت. یوسف هم تقریباً با همان دلائل نتوانست آطور که باید و شاید به ایران تریبون برسد در نتیجه من دست تنها ماندم با کلی کار. علیرغم داشتن کار تمام وقت برای امرار معاش خوشحالم که توانسته ام سایت ایران تریبون را به اینجا برسانم.

ایران تریبون میتوانست در جایگاهی به مراتب بهتری از امروز باشد. میتوانست به سایت مورد مراجعه هزاران بیننده تبدیل شود. میتوانست اعتماد چپ و سوسیالیسم در جامعه را بهتر از امروز نمایندگی کند با این حال با در نظر گرفتن فاکتورهای بالا و دست تنها بودن من، با توجه به اشکالاتی فنی ای که گریبانگیر ایران تریبون بوده است من فکر میکنم پیشرفت چشم گیری داشته است. خوب در جامعه ظاهر شده و به منبع قابل اعتماد چپ در جامعه تبدیل شده است و یکی از سایت های معتبر خبری سیاسی و تحلیلی است. تا آنجا که من میفهمم ایران تریبون قدمهای بسیار اساسی ای در میان سایت های فارسی زبان برداشته و به سایتی شناخته شده و وزین تبدیل گشته است.

کمونیست: بگذارید قدری کنکرت در این مورد از شما سؤال کنیم. سیاست ناظر بر این سایت چیست؟ مخاطبین سایت ایران تریبون از نظر شما چه کسانی هستند، یا فکر میکنید چه کسانی بیشتر به این سایت مراجعه میکنند؟ و بلاخره این سایت تلاش میکند که به چه نیازی یا نیازهایی در متن تحولات سیاسی و اجتماعی امروز ایران و جهان جواب بدهد؟

صلاح ایران دوست: سیاست ناظر بر کار ایران تریبون را در بخش "درباره ما" توضیح داده ایم. اما به طور مختصر:

ایران تریبون یک نشریه الکترونیکی است که تلاش میکند تا یک منبع خبری، سیاسی، علمی، اقتصادی، فرهنگی و... برای خوانندگان فارسی زبان باشد و با صدای بلند اعلام کرده است که خود را متعلق به گرایش چپ و سوسیالیست در جامعه میداند.

ایران تریبون، تریبونی برای آزادی و برابری است. تریبونی برای صدای آزادیخواهی، صدای کارگر، صدای آزادی زن و صدای بشریت متمدن و آزادیخواه میباشد. ایران تریبون، تریبونی برای انعکاس مبارزه زنان، جوانان، کارگران و مردم ایران علیه رژیم جمهوری اسلامی است. از انتشار مطالب توهین آمیز، شخصی، غیرمستند و نادقیق معذور است و در عین حال اطلاعیه های احزاب و گروه ها، نهادهای سیاسی و فرهنگی در داخل و خارج کشور را منعکس خواهد کرد.

مخاطبین سایت ایران تریبون اقشار مختلف در جامعه هستند. کارگر، دانشجو، زنان، جوانان، و در یک کلام هر فرد آزادیخواهی که در فکر روزی است که در ایران آزادانه و بدون هیچ قید و بندی راه برود. سعی کرده ایم که سایتی با پرنسب و جدی باشد، به این معنا محل تصویب حساب گروه و یا حزبی نشود. توهین و هتک حرمت به کسی را درج نکنند و در یک کلام سایتی باشد که جامعه و سرنوشت انسان مسئله اش باشد و در واقع به مسائلی میپردازد و مقالاتی را درج میکند که مسئله امروز جنبشهای اجتماعی و سیاسی در داخل ایران باشند. در هر دوره ای که مسائل جدی در ایران برجسته شده، ایران تریبون خود را در صف مقدم این مسائل حاد قرار داده و سعی کرده است در انعکاس اخبار و مطالب مربوط به این مسائل نقش ایفا کند.

برای مثال، انعکاس و تمرکز ایران تریبون بر اخبار و اعتراضات در جنبش کارگری، جنبش دانشجویی، مبارزه زنان، مبارزه جوانان و... از مهمترین اولویتها و هویت اصلی ایران تریبون بوده و خواهد بود. ایران تریبون را باید در متن این جنبشها و خدمتشان به این جنبشها بررسی و قضاوت کرد. به قول یکی از دانشجویان چپ خوشحالم که در زمانی که اخبار و اعتراضات برابری طلبانه مورد بی مهری و یا سانسور از طرف میدیای داخل و یا خارج قرار میگرفت ایران تریبون محل اعتماد و مراجعه به خصوص در داخل بود. انعکاس این اعتماد و همکاری را با جنبش دانشجویی و رادیکال، جنبش کارگری، مبارزه زنان، اعتراضات جوانان و... مشغله هر روزه ایران تریبون بوده است

کمونیست: با توجه به جواب شما، آیا این سایت به آن اهدافی که برای آن تعیین کرده بودید، چقدر پاسخگو بوده است؟

صلاح ایران دوست: همانطور که در بالا اشاره کردم، ایران تریبون قدمهای بسیار اساسی در تبدیل شدن به تریبون چپ و سوسیالیست در جامعه برداشته است و شخصا به این مدت کار و فعالیت یک تنه ام راضی هستم. اما آیا میشد ایران تریبونی به مراتب بهتر از نظر طرح و ایده، از زاویه پرکاری، از منظر چپ و سوسیالیسم داشته باشیم، قطعاً میشد بهتر بود، بیشتر کار کرد، مصاحبه کرد، ایده های مختلف در جامعه را چلنج کرد و با افراد بیشتر میشد بیشتر و با

چرا "استقلال کوسوو" به یک مساله حاد بین المللی تبدیل شده؟

مصاحبه با فاتح شیخ

پرتو: چرا استقلال کوسوو به یک مساله حاد بین المللی تبدیل شده؟ ناتو مرزهای کوسوو را بسته است، صربستان سفراش را از کشورهایی که کوسوو را به رسمیت شناخته اند فرا خوانده و روسیه به شدت با استقلال کوسوو مخالفت کرده است. ماجرا چیست؟ موضوع منازعه چیست؟

فاتح شیخ: چنانکه اشاره کردید ظرف یک هفته از اعلام استقلال کوسوو (یکشنبه ۱۷ فوریه)، واکنشها چه در دایره صربستان و کوسوو و بقیه یوگسلاوی سابق، چه در اتحاد اروپا، سازمان ملل، روسیه و جاهای دیگر آنقدر گسترده و در عین حال پرتنش بوده که قبل از هر چیز نشان میدهد این مساله به دو سر صربستان و کوسوو مربوط و محدود نیست؛ جای دیگری باید دنبال سرنخ آن گشت. مشخصاً رابطه روسیه و آمریکا که یکسال گذشته آشکارا تنش آمیز بوده، سر این مساله قطبی تر شده

کیفیت بسیار بالاتری کار کرد. این دورنما و دید من نسبت به آینده ایران تریبون است.

کمونیست: در یک نگاه میتوان فهمید که این سایت نه تنها نسبت به یکی دو سال قبل حتی نسبت به پنج تا شش ماه قبل نیز کیفیت آن بهتر شده است. آیا ایران تریبون به همین بسنده میکند؟ اگر نه، فرم و محتوای مطلوب و مورد نظر شما برای آینده سایت ایران تریبون که یک سایت بسیار با کیفیت سیاسی که در بالا به آن اشاره کردید را در خود منعکس کند چه خواهد بود. به زبانی دیگر این سایت اگر بخواهد حتی سایت بسیار با کیفیت تری از آنچه که اکنون هست باشد باید چه مسائل دیگری را تحت پوشش قرار دهد؟

صلاح ایران دوست: از همان ابتدا تا حال ایران تریبون تقریباً هر روزه تغییر کرده است. سعی کرده ایم با امکانات و تکنولوژی امروزی پیش برویم. از چند ماه قبل به این طرف از طرح جدید ایران تریبون زیاد راضی نبودم. رفیق عزیزم یوسف رسولی در تماسی اعلام کرد که آماده است ایران تریبون را مجدداً طراحی و بازسازی کند که از این کار استقبال کردم و هم اکنون یوسف در حال روبراه کردن و آماده کردن طرح جدید است که امیدوارم تا یکی دو هفته دیگر راه بیافتد. تا آنجایی که با یوسف صحبت کردم و طرح اولیه را درست کرده فکر میکنم از سایت های منحصر به فرد در میان سایت های فارسی زبان باشد طرح بسیار جالب و جذابی است.

از نظر کیفیت و محتوی فکر نمیکنم که تغییری چندانی صورت بگیرد. همین مطالب و مسائلی را که هم اکنون در ایران تریبون ملاحظه میکنید تحت پوشش قرار خواهد داد و سعی میکند برجسته تر، فوری تر و به موقع در مقابل رویدادهای

است. به نظر من بخاطر اینکه ماجرای کوسوو در دل یک کشمکش وسیعتر بر سر تقسیم مجدد جهان اتفاق افتاده است. ممکن است گفته شود قضیه کوسوو از نه سال قبل، از حمله ۱۹۹۹ ناتو و سرهمبندی "جنبش آزادی کوسوو" (KLA)، بخشی از پروسه تجدید تقسیم دنیا بوده و نه فقط کوسوو، کل تقسیم یوگسلاوی به این پروسه مربوط بوده است. این درست است؛ اما تفاوت اینجاست که امروز بالانس قدرتهای امپریالیستی، مشخصاً بین روسیه و چین از طرفی و آمریکا و شرکای ناتویی اش از آن طرف، تغییر معنی داری کرده است. در سطح محلی هم آرایش سیاسی دولت کنونی صربستان با دهه نود خیلی متفاوت است. میلسوویچ و قدرت نظامی پشت سرش در صحنه نمانده است. استقلال کوسوو میتواند تخته پرش یک میلسوویچ جدید پروروس باشد و روسیه به این مساله توجه دارد. در انتخابات اخیر رئیس جمهوری در صربستان، کاننید متمايل به روسیه با فاصله کمی از رقیبش شکست خورد. رئیس جمهور کنونی که به اتحاد اروپا تمایل دارد اعلام کرده که در کشمکش کوسوو از نیروی نظامی استفاده نمیکند. آمریکا و شرکایش و همچنین ←

ایران و جهان عکس العمل نشان دهد.

کمونیست: آیا غیر از شما کسان دیگری برای این سایت کار میکنند؟ و آخرین سؤال، پیام شما به مراجعین سایت ایران تریبون چیست؟

صلاح ایران دوست: عده بسیار زیادی به خصوص از ایران با ایران تریبون همکاری میکنند. چه به صورت مکاتبه و فرستادن اخبار روزانه، مقالات و تحلیلها و چه به صورت پیشنهاد دادن برای بهتر کردن کیفیت ایران تریبون. تقریباً تمام احزاب و سازمانهای سیاسی با ایران تریبون در مکاتبه هستند و به صورت روزانه مقاله میفرستند و در واقع بدون این طیف وسیع از همکاری و مکاتبه، ایران تریبون نمیتوانست در موقعیت امروزی باشد

همکار عزیزم، یوسف رسولی پس از مدتها سرشلوغی مجدداً برگشته و در حال سروسامان دادن به طرح جدید ایران تریبون است. از این بابت بسیار خوشبین و خوشحالم.

پیام من به مراجعه کنندگان عزیز ایران تریبون این است که اولاً از اعتمادی که به این سایت پیدا کرده اند ممنونم و امیدوارم که بتوانم کماکان ایران تریبون را آطور که چپ و سوسیالیسم در جامعه میخواهند کماکان تریبونی باشد برای این جنبش با صدایی رساتر و بلندتر از همیشه.

دوما همکاری و ارتباطشان را کماکان با ایران تریبون حفظ کنند نه تنها در ارسال مقالات بلکه با پیشنهاداتشان قطعاً میتوانند ایران تریبون را پر بارتر کنند.

در پایان دوست دارم اعلام کنم که ایران تریبون سایتی باز و در عین حال خط دار است. همکار برای بخشهای مختلف میپذیرد و از هر نوع همکاری در جهت پر بارتر کردن و با کیفیت تر کردن ایران تریبون استقبال میکند.

مجدداً از وقتی که در اختیار من گذاشتید ممنونم.

جریان دست نشانده آنها KLA هیچ بهانه و توجیهی برای استقلال کوسوو از صربستان در دست ندارند. برعکس، با استفاده از "فرصت" کنونی برای اعلام استقلال، دارند به ناسیونالیسم پروروس در صربستان و در نتیجه به روسیه امکان میدهند جبهه شان در برابر آمریکا و ناتو را جمع و جور کنند. به نظر من این فاکتور درجه اول در بالاترین سطح رقابت امروز قدرتهای امپریالیست بر سر تقسیم جهان است که به قضیه کوسوو چنین جایگاهی داده است. معمولا جریانات کوچک ناسیونالیست مانند KLA که از نک دماغشان آنورتر را نمیبینند، برای رسیدن به قدرت در چنین فرصتهایی، زیاد کاری به پیامدهایش ندارند. اما هدف آمریکا و نزدیکترین متحدانش در ناتو یعنی انگلستان، فرانسه، آلمان و ایتالیا که در این مساله دخالت مستقیم دارند چیز دیگری است:

پیشروی جغرافیایی هرچه بیشتر در شرق اروپا در مقابل روسیه. واقعیت پشت صحنه استقلال کوسوو اینجاست: رقابت غرب با روسیه بر سر منطقه نفوذ سیاسی و نظامی در شرق اروپا یعنی در واقع آنجا که بیست سال پیش قلمرو بلوک شرق بود و روسیه شوروی در راس آن بود. اظهارات مقامات روسیه در واکنش به اعلام استقلال کوسوو، میزان تنش در رقابت روسیه و غرب بر سر این مساله را نشان میدهد: نماینده روسیه در مقر ناتو گفت: "اگر اتحاد اروپا استقلال کوسوو را به رسمیت بشناسد و یا ناتو ماموریت نیروهایش را در آنجا تمدید کند، روسیه ناچار است برای تحمیل احترام خود دست به تحرک نظامی بزند". پوتین رئیس جمهور روسیه هم با لحن تهدیدآمیزی اعلام استقلال کوسوو را "سابقه خطرناکی" خواند که "غرب ناچار به تحمل پیامدهایش خواهد بود".

پرتو: آمریکا "آزادی مردم کوسوو" را تبریک گفته! چقدر بطور واقعی مردم آلبانیایی تبار آنجا آزاد شده اند؟ "استقلال کوسوو" تغییری به نفع مردم، به نفع کارگر میدهد؟ اساسا این کشمکش ربطی به منفعت مردم دارد یا مسائل دیگری زیر این نام، تعیین تکلیف میشوند؟

فاتح شیخ: استقلال کوسوو نه فقط هیچ ربطی به آزادی و منافع کارگران و مردم آن جغرافیا ندارد، بلکه بلافاصله بار مشقاتشان را سنگین تر کرده است. تنش قومی بین آلبانیایی و صرب را تشدید کرده که دودش مستقیما به چشم کارگر و توده مردم میرود. این در مورد کل دوره دخالت امپریالیستی غرب (مشخصا آلمان) در سرنوشت مردم یوگسلاوی سابق صادق است ولی امروز از هر زمان آشکارت تر و ناموجه تر است.

در جواب سوال اول گفتم کدام ماجرا دارد زیر نام استقلال کوسوو و "آزادی" مردم آنجا حل و فصل میشود. درک وارونگی افاضات آمریکا در مورد "آزادی" مردم، امروز دیگر نیاز به تلاش فکری ویژه ای ندارد. بدیهی شده است. ادعای "آزادی مردم کوسوو" توسط آمریکا مشابه

ادعایش در مورد آزادی مردم عراق، یک دروغ وقیح و نفرت انگیز است که گویا استراتژی امپریالیستی و ضد مردمی اش را زینت میدهد. شکست این استراتژی و این فریبکاری وقیح در صحنه عراق، شانسی موفقیت آمریکا برای قبولاندن آن به افکار عمومی در موارد دیگر را از پیش سوزانده است. یک سوال بجا و برحق در این شرایط اینست که:

چه شده که آمریکا و قدرتهای امپریالیست غرب به حال استقلال کوسوو و "آزادی" مردم آن دل میسوزانند اما شصت سال است برای استقلال فلسطین و آزادی مردم فلسطین از اشغال اسرائیل و جنایات مکرر آن، مانع تراشی میکنند؟ حتی امروز هم حاضر نیستند در این مورد به دولت اسرائیل کوچکترین فشاری بیاورند و درخواست از گل نازکتری پیش پایش بگذارند؟ این "استاندارد دوگانه" افشاگر استانداردی یگانه آنهاست که هر نیروی مطیع و دوست خود را شایسته برخورداری از "حق" و "آزادی" میدانند و متقابلا، حق و آزادی هر جریانی که در برابرشان بایستد را به آسانی لگدمال میکنند.

پرتو: بعضی از کشورهای اتحاد اروپا، منجمله اسپانیا، به رسمیت شناختن کوسوو را نقض قوانین بین المللی اعلام کرده اند؛ نگرانی این کشورها از چیست؟ دلیل اصلی مخالفتشان چیست؟

فاتح شیخ: درست است؛ دولتهای اسپانیا، یونان، رومانی، لهستان و سلوواکی مخالفت کرده اند. زیرا نتیجه دومینویی استقلال کوسوو برایشان مساله ساز است. نگرانی دولتهای اسپانیا و یونان روشن است و برایشان جدی است. در اسپانیا، کاتالونیا میتواند فوراً اعلام استقلال کند، سابقه و توجیه قانونی اش بیشتر از کوسوو است. بعلاوه مساله باسک مجدداً سر بر میاورد. یونان هم یک جمعیت قابل محاسبه آلبانیایی دارد که با استقلال کوسوو علاوه بر کشور آلبانی مدعی دیگری برای نمایندگی سیاسی ناسیونالیسمشان پیدا میشود، آن هم از قماش قومی - فاشیستی KLA. دولت رومانی هم از مساله ساز شدن جمعیت مولداوی ساکن آن کشور نگران است. مخالفت لهستان و سلوواکی بیشتر از حدت یافتن رقابت غرب با روسیه است که منافعشان را تهدید میکند. در مجموع استقلال کوسوو به پروسه معروف به "بالکانیزه شدن" و ایجاد دولتهای کوچک در منطقه دامن میزند که علاوه بر دامن زدن به دفرقه و دشمنی قومی میان مردم منطقه، رقابت قدرتهای منطقه ای و جهانی بر سر آنها را هم مضاعف میکند.

در پی استقلال ناموجه کوسوو، که حتی از زاویه حقوق بین الملل حاکم بر روابط دولتها هم توجیهی ندارد، شمار کشورها (که الان نزدیک به دویست است) میتواند سریعاً افزایش پیدا کند که علاوه بر مضر بودن آن برای مبارزه طبقاتی کارگران و بیبربطی آن به منافع مردم و بهبود زندگی شان، در روند رقابت امپریالیستی جاری بر سر تقسیم مجدد جهان هم منشا مشقات فوق برنامه برای کارگران و توده مردم میشود که نمونه هایش را در گوشه و کنار دنیا شاهدیم.

مرگ یک جنایتکار! (در حاشیه مرگ سوهارتو)

حسین مرادیگی

سوهارتو قاتل دهها هزار کمونیست اندونزی و یکی از جنایتکاران بزرگ و فساد مالی سرمایه در نیمه دوم قرن بیستم، روز ۲۷ ژانویه ۲۰۰۸ مرد. آمارها از کشتن ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار نفر بدستور سوهارتو خبر میدهند. اگر پینوشه درشیلی اقشار مختلف را میگرفت و میکشت، سوهارتو فقط کمونیستها و کسانی را که به همکاری با کمونیستها "متهم" بودند شکار میکرد و میکشت. تعجبی ندارد اگر سردمداران و سخنگویان و مفسران جهان بورژوا در مرگ او به سوگ می نشینند. به این آمارها باید ۲۰۰ هزار نفر از مردم تیمور شرقی را نیز افزود که با اشغال آن کشور توسط ارتش اندونزی بدستور سوهارتو و توسط این ارتش کشته شدند.

سوهارتو سال ۱۹۶۵ با یک کودتا زمانی که سوکارنو رئیس جمهوری اندونزی بود به کمک دولت آمریکا و سازمان سیا سرکار آمد. بلافاصله دستور پاکسازی و قتل عام کمونیستهای اندونزی را صادر کرد. در فاصله یکی دو سال بیش از ۱۰۰ هزار کمونیست قتل عام شدند. دهها هزار نفر دستگیر و روانه زندان شدند. از اینها عده ای به تدریج اعدام و عده زیادی نیز به حبسهای سنگین محکوم شدند. اختناق سنگینی بر جامعه اندونزی تحمیل شد.

سازمانهای کارگری و چپ و آزادیخواه تعطیل و غیرقانونی اعلام شدند. سانسور شدید بر مطبوعات و آزادی بیان حاکم شد. اعدامها و دستگیریها و اختناق سیاسی تا اواخر دهه ۹۰ نیز ادامه داشت. سال ۱۹۹۸ سوهارتو با یک دوره از تظاهرات و اعتراضات عمومی در اندونزی، کنار رفت.

سوهارتو در تمام این مدت از حمایت کامل دولت آمریکا و دول غربی برخوردار بود. سال ۱۹۷۵ هنگامیکه سوهارتو حمله به تیمور شرقی را که تازه از سلطه استعمار دولت پرتغال آزاد شده بود سازمان داد،

میگویند هنری کیسنجر که رابطه نزدیکی با سوهارتو داشت به او پیام میدهد که در اشغال تیمور شرقی تعجیل کند! هنگام یورش ارتش اندونزی به تیمور شرقی ۵ روزنامه نگار استرالیایی که یکی از آنان ساکن نیوزلند بوده توسط نیروهای سوهارتو درجا کشته میشوند.

دولت نیوزلند که در خفا حمله لشگریان سوهارتو به تیمور شرقی را تایید کرده بود، این قضیه را مسکوت میگذارد و آن را به فراموشی می سپارد. این روزها روزنامه های این کشور

بعد از ۳۱ سال و با مرگ سوهارتو که اسناد مربوط به آن دوره رو میشوند ننگ و نفرت خود را حواله دولت وقت نیوزلند میکنند.

سوهارتو در عین حال "گل سر سبد" فساد مالی حکام بورژوا بود و میلیاردها دلار از درآمد مردم اندونزی را دزدید و به جیب خود و خانواده اش ریخت. مفسران و سخنگویان دنیای بورژوازی، میگویند و می نویسند که سوهارتو قاسد ترین و آدمکش ترین بود، با اینحال او را ستایش میکنند! در عزای او خود را شریک میکنند. و چرا که نه. مگر نظام بورژوازی را جز با عرق و خون کارگر و جز با سرکوب کمونیسم و انقلاب و کارگر و آزادیخواهی و تحمیل فقر و فلاکت و جنگ و کشتار بر بخش عظیمی از مردم جهان به کمک اوباشان جنایتکار و فاسدی نظیر سوهارتو و امثال سوهارتوها میتوان سرپا نگاهداشت.

پینوشه، سوهارتو، خمینی، صدام که زمانی برای غرب "خودی" بود و دهها نمونه کوچک و بزرگ از اینها، قهرمانان و شخصیتهای سیاسی دنیای بورژوازیند. کسانی هستند که با کشتار و قتل عام کمونیستها و کارگران و دیگر انقلابیون و آزادیخواهان نظم بورژوازی را سرپا نگاهداشته و سلطه سرمایه را بر طبقه کارگر و دیگر مردم زحمتکش در جوامع خود حفظ کردند. به اینها باید بوش و بلر و خامنه ای و بن لادن و صف طولی از جنایتکاران و آدمکشان دیگر این نظام را اضافه کرد. بورژوازی و مفسران و سخنگویان رسمی این نظام حق دارند در مرگ همتهای خود به سوگ بنشینند. این صف "خوش نام" پیشکش به این دنیا و مفسران و سخنگویان و ژورنالیست های نان به نرخ روز خورش، دنیایی که کثافت از سر و روی آن می بارد!

این طرف اما جنبش دیگری و صف دیگری و مردم دیگری با جهان دیگری که به آن امید بسته اند و جود دارد، صف کارگر و کمونیستها و دیگر مردم آزادیخواه و برابری طلب که از اینها و لیست طولی از اینها بعنوان جنایتکارانی در تاریخ یاد میکنند که توحش و قضاوت سرمایه را یک جا علیه انسان و انسانیت بکار برده و آن را نمایندگی کردند.

دنیا بدون سوهارتو و خمینی و خامنه ای و بوش و بلر و بن لادن و شارون امثال آنها آبادتر و انسانی تر خواهد شد.



اسقف کانتربری و حکم سنگسار!

حسین مرادیگی



کس این جنابت را مرتکب نخواهد شد " شیخ افزوده بود که ، جامعه بریتانیا بایستی با این سیستم آشنا گردد.!"
ظاهرا گفته های این شیخ پشم الدین و سکوت ارگانهای اجرایی و قضایی دولت بریتانیا در مورد سخنان او کافی بوده است تا کشیش کانتربری هم بیانات او را در قالب دخالت "قوانین شریعه" در "بعضی منازعات خانوادگی" ترجمه کند و بربریتی را که شیخ میخواهد در قلب اروپا به محلات مردم مسلمان نشین بریتانیا تحمیل کند، "بشارت" دهد!

یکی از این جوامع و یکی از دولتهای تیپیک، دولت بریتانیا است. در این کشور بویژه در یک دهه اخیر مرتباً مسجد ایجاد شده است. مدارس دینی فراوان است. در محلات مسلمان نشین شرق لندن "انجمن های شریعه اسلامی" دایر است. بریتانیا کشوری است که حجاب و مقنعه در دانشگاههای آن ممنوع نیست و اگر مخالفت مدیران مدارس نبود، بورقا نیز با کمک دولت به مدارس راه مییافت. دولت بلر به این لحاظ تقریباً دولتی نیمه مذهبی شمرده میشود. گوردن براون جانشین تونی بلر و نخست وزیر فعلی هم به جای دادن یک تذکر رسمی به کشیش کانتربری که کلیسا حق دخالت در زندگی مردم و قوانین مدنی را ندارد، ضمن تاکید دوستی خود با کشیش کانتربری به این اکتفا کرد که زیر لب بگوید، در بریتانیا قوانین مدنی بریتانیا حکم میرانند. وجود چنین جو و فضایی است که به شیخ حسن های اسلامی و کشیش کانتربری اجازه میدهد که خواستار رسمیت قانونی دادن به دخالت مذهب تحت عنوان جاری کردن "قوانین شریعه" در زندگی مردم محلات مسلمان نشین بریتانیا شوند، و بدون ترس از هر نوع بازخواستی از بریدن دست و سنگسار زنان و دختران در کانال تلویزیونی این کشور حرف زده و آن را تشویق کنند!

همین کافی است که ارزش مقابله و اعتراض کمونیستها و مردم و افکار عمومی سکولار و رادیکال را برای عقب راندن این جو و فضا و به مصاف طلبیدن تزار تجاعی "نسبیت فرهنگی" نشان دهد. تلاش برای عقب زدن طرح "دادگاههای شریعه" و اجرای مدارس مذهبی در کانادا، در دیگر کشورهای اروپایی و همین چند روز قبل در کشور سوئد در اعتراض به سخنان لارش لیون بوری وزیر آموزش عالی کشور سوئد در مورد "تربیت امامان بی خطر" از این جمله اند. اما اینها در مقابل تعرض مذهب به جامعه و به دخالت در زندگی خصوصی مردم و در آموزش و پرورش هنوز کافی نیست. باید مردم آزادیخواه و سکولار به تعرض مذهب و تعرض توحش اسلامی به جامعه و به دخالت در زندگی مردم و جامعه مدنی حساس باشند. هیچ ذره از تعرض به سکولاریسم را نباید تحمل کرد. هیچ ذره از دخالت شریعه را در زندگی مردم نباید تحمل کرد! روشنگری و نقد مذهب را باید وسیعاً ادامه داد.

۱- به نقل از لوموند دیپلماتیک فارسی، شماره فوریه ۲۰۰۸

هیولای اسلام سیاسی توسط دولت آمریکا و دول غربی در متن جنگ سرد علیه کمونیستها و طبقه کارگر از حاشیه به متن آورد شد. برای محدود کردن مصائب این هیولا به محدوده کشورهای اسلام زده و کاهش ضایعات آن در کشورهای اروپایی، امتیازات بیشماری را به آخوندها و ملاها و نهادهای اسلامی داده اند که هنوز هم ادامه دارد. تحت عنوان جدا کردن "اسلام خوش خیم" از "اسلام بدخیم" (تروریسم اسلامی) منابع مالی بسیار بزرگی را در اختیار مراکز و موسسات اسلامی قرار داده و قرار میدهند. دیوار مساجد در کشورهای اروپایی بخشا به کمک دولتها و دیگر نهادهای "فرهنگی" این کشورها و موسسات اسلامی همچنان در حال بالا رفتن است. هفته نامه اکونومیست انگلیسی در مقاله ای تحت عنوان "جنگ کتابهای مقدس" می نویسد: "موقوفه و ارشاد سعودی ۱۲۰۰۰۰ نفر از جمله ۷۲۰۰۰ امام را در استخدام دارد. انگلستان کلیسای رسمی دارد. به قول همین منبع ۹۹ انجیل به ۹۹ زبان ترجمه شده است، حتی زبانهایی که عده کمی با آن صحبت میکنند. سالیانه ۱۰۰ میلیون انجیل را که بیشتر آن مجانی است بدست مردم میرسانند." بین آخوند و ملا و کشیش، مسابقه تحمیل جامعه در حال انجام است. این تعداد در حوزه های علمیه حکومت اسلامی از ۲۰۰۰۰۰ نیز بالاتر است.

در قلب اروپا اسلام را در اجرای آپارتاید جنسی کمک میکنند. ایجاد استخرهای زنانه و مردانه، طرح ایجاد "دادگاههای شرع" و مدارس مذهبی در کشور کانادا، و بالا رفتن آمار "قتلهای ناموسی" و اذیت و آزار زنان و دختران از دست آوردهای دست مالیدن بورژوازی اروپا به سر "اسلام خوش خیم" است. در کشور سوئد همین چند روز پیش وزیر آموزش عالی این کشور پیشنهاد "تربیت امام مساجد در دانشگاههای سوئد" را مطرح کرد. در کنار اینها به کمک تزار تجاعی "نسبیت فرهنگی" که گویا حجاب و مقنعه و شوهر دادن کودک ۹ ساله و غیره نه محصول تحمیل زور و فشار که ناشی از نگرش و باروهای این مردم است باعث شده است که حقوق جهان شمول آنان را در این جوامع انکار کنند. از این تزار تجاعی راسیسم و اروپا محوری برای توجیه تحقیر این مردم استفاده کرده و فمینیست ها و احزاب چپ و لیبرال این کشورها نیز تحت این عنوان به نوبه خود به آماده کردن زمینه برای رها کردن این مردم در دامن توحش اسلامی و غیره ، کمک کرده اند.

هرچند اظهارات کشیش کانتربری خشم و نفرت افکار عمومی از جمله مطبوعات بریتانیا را برانگیخت و بعضی حتی خواستار استعفای وی شدند، اما حقیقت جامعه بورژوازی و جلو آمدن مذهب در آن بسیار تلخ تر از اینهاست. توجیهات کشیش کانتربری و نه معذرتخواهی رسمی او از مردم در بریتانیا موید این واقعیت است. نه تنها کشیشان که روسای دول اروپایی نیز در جلو کشیدن مذهب در جامعه، کلیسا و آخونها و ملاها را یاری میدهند. وقتی سارکوزی این "بناپارت" جدید فرانسه، در مقابل پاپ بندیکت شانزدهم بر این امر که "معلم هرگز نمی تواند نقش کشیش یا پاستور را در انتقال ارزشها ایفاء کند" تاکید میکند، کشیش کانتربری هم خواهان اجرای "قانون شریعه" در بریتانیا میشود(۱). نه تنها دول بورژوازی که جریان راست نیز به مذهب پرو بال میدهند. صاحبان ثروت هم منابع مالی بسیار قابل توجهی را در اختیار موسسات مذهبی قرار میدهند. مذهب مدتهاست برای دفاع از نظام گنبدیده سرمایه داری به جلو رانده شده است. تلاش سر اسقف کانتربری بعنوان رئیس کلیسای بریتانیا برای میدان دادن به اسلام، این دین خون و مرگ و عبودیت، برای دخالت در زندگی محلات مسلمان نشین بریتانیا، تلاشی است در جهت باز کردن دستهای کلیسا در این جوامع برای دخالت در زندگی مردم. تلاشی است برای اینکه مردم به زبانهای مختلف را اگر

سر اسقف کلیسای کانتربری، کشیش روان ویلیامز، در مقابل واکنش تند افکار عمومی و بعضی از روزنامه های بریتانیا به حمایتش از اجرای "قوانین شریعه" در این کشور، از موضع خود عقب نشست. وی که ظاهراً ادعا میکرد از این موج مخالفت در مقابل خود شوکه شده است ، گفت، منظور از اجرای قوانین شریعه در بریتانیا ایجاد یک جامعه اسلامی موازی با جامعه انگلستان نبوده است، بلکه منظور از اجرای قوانین شریعه، دادن نوعی آزادی عمل به گروههای اسلامی در چهارچوب جامعه سکولار بریتانیا بوده است!

کشیش ویلیامز بار اول که خطاب به یک جمعیت چند صد نفره صحبت میکرد، ضمن سفسطه بافی در مورد رابطه قانون مدنی با "قانون مذهبی" چنین گفت، "قوانین شریعه باید در بریتانیا جاری شود؛ لاقبل بخش هایی از آن." گفت، "باید به قضات شرع اجازه داده شود که در مورد بعضی از مسائل مدنی حکم بدهند و دادگاههای بریتانیا نیز تصمیمات آنان را برسمیت بشناسند، از جمله در منازعات خانوادگی، مانند ازدواج و طلاق و ارث و غیره."

دو هفته قبل از سخنان کشیش روان، یکی از همتهای اسلامی او به نام سوهیب حسن هم به تیمی از تلویزیون کانال چهار بریتانیا میگوید: "شریعه، در بریتانیا را میزند." "شیخ حسن به این تیم تلویزیونی میگوید: "اگر قانون شریعه(در بریتانیا) اجرا شود، آنها میتوانند این کشور را به "مامن صلح" تبدیل کنند. چرا که اگر دست دزدی را ببرند دیگر هیچ کسی دزدی نمیکند و اگر یک بار - فقط یک بار - یک زناکار را سنگسار کنند، دیگر هیچ

نشریه ای از حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

سردبیر: حسین مرادیگی (حمه سور)
hamesur@gmail.com

صفحه آرائی: فواد عبداللهی



مواضع و تحلیل های مندرج در این نشریه الزاماً مواضع و تحلیلهای نشریه کمونیست یا حزب حکمتیست نیست. مسئولیت نوشته ها بر عهده امضا کنندگان یا نویسندگان آنها است.

کمونیست را بخوانید - کمونیست را به دست دوستان و آشنایان

خود برسانید

کمونیست را هر چه وسیعتر توزیع کنید

با کمونیست همکاری کنید، برای کمونیست بنویسید

کمونیست مجانی است اما انتشار کمونیست به کمک مالی شما

متکی است

به کمونیست کمک مالی کنید.

دست مذهب از زندگی مردم کوتاه!

آزادی دانشجویان؛

سد محکمی در مقابل تعرض رژیم به فضای سیاسی ایران

مصاحبه با خالد حاج محمدی

کمونیست: شما به عنوان مسئول کمپین برای آزادی دانشجویان زندانی لطفا توضیح دهید که ضرورت این کمپین از کجا آمده است؟ آزادی دانشجویان دستگیر شده در شرایط و اوضاع و احوال فعلی از چه اهمیتی در پیشبرد امر آزادی و برابری برای مردم در جامعه ایران برخوردار است؟

خالد حاج محمدی: اجازه بدهید از قسمت دوم سوال شما شروع کنم. در چند سال گذشته دانشگاههای ایران مرکز تحرکی جدی علیه استبداد و آزادی ستیزی جمهوری اسلامی، علیه آپارتاید جنسی و در دفاع از آزادی های سیاسی و مدنی و علیه فضای نظامی حاکم بر دانشگاهها و جنگ و حمله نظامی به ایران بوده است. در یکی دو سال اخیر تقابل دانشجویان با رژیم جمهوری اسلامی و سیاستهایش ابعادی بی سابقه گرفته است. در این دوره دانشجویان با مطالبات و خواستههای شفاف و روشن پرچمی را در دانشگاهها بلند کردند که مستقیما در دفاع از مردم، در دفاع از آزادی بیان و آزادیهای سیاسی، در دفاع از حقوق برابر زن و مرد و علیه جنگ و خطرانی بود که با حمله دول غربی به ایران کل جامعه و مدنیت را به کام نابودی میتوانست بکشاند. این پرچم که با شعار "آزادی برابری"، "دانشگاه پادگان نیست" و "ته به جنگ" در دانشگاههای ایران به اهتزاز در آمد، بیان امیال و آرزوهای میلیونها انسان در جامعه ایران است.

جمهوری اسلامی قبل از ۱۳ آذر و با اعلام مراسم ها به مناسبت ۱۶ آذر از جانب دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، شروع به دستگیری فعالین و رهبران دانشجویی کرد تا مانع جمع شدن نیرو حول این پرچم و مانع به میدان آمدن مردم شود. صدایی که از دانشگاه بلند شد صدایی از اعماق جامعه ایران بود که میلیونها انسان به آن نه تنها سمپاتی بلکه بخش مهمی از خواستهها و آرزوهای خود میدانستند. توجه داشته باشید که صدایی که از دانشگاههای ایران و از جانب دانشجویان آزادیخواه و برابری بلند شد، شعارها و مطالباتی که مطرح کردند، خواست و آرزوی هر انسان شرافتمند در آن جامعه، هر زن آزادیخواه و هر جوان خواهان زندگی انسانی و هر کارگر و انسان منتفر از اختناق و جنگ و بی حقوقی بود. دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب نوک تیز قله یخی بودند که سینه توحش و زن آزاری و محرومیت و بی عدالتی را در جامعه ایران هدف قرار داده بود. رهبران و فعالین این حرکت در راس هرمی بود که خواهان رفع محرومیت و زندگی در شان انسان امروز بودند. مهم نیست حرکتی که راه افتاد از کجا شروع شد، مهم این است که رهبران این حرکت در راس جنبشی بودند که امیال و آرزوهای هر کارگری که از ستم بیزار است و هر زنی که از بی حقوقی مینالد و هر جوانی که خواهان حقوق انسانی خود است و هر انسانی که به کرامت و حرمت انسان ارزش میگذارد بود. در واقع رهبران این جنبش بودند که توسط جمهوری اسلامی دستگیر و شکنجه و ربوده شده بودند. اهمیت کمپین ما و اهمیت آزادی دستگیر شدگان از همینجا نشات می گیرد.

باید در نظر داشت که این اتفاقات در شرایطی پیش آمد که جمهوری اسلامی بعد از موفقیتهای خود در تقابلهای مختلف با

غرب از ماجرای اتمی تا کشمکش در عراق، در تلاش بود که از فرصت استفاده کند و هر صدای حق طلبانه و آزادیخواهانه را خفه کند و مردم را به تمکین وا دارد و آنان را به قبول اوضاع فلاکت بار کنونی مجبور کند. در مقابل این برنامه جمهوری اسلامی، صفی از آزادیخواهان در سراسر دانشگاههای ایران به مقابله پرداخت و از حقوق مردم ایران، از حقوق میلیونها انسان، زبان به اعتراض گشود و زبان حال آنها شد. عملا کسانی که زندانی شدند و زیر شکنجه قرار گرفتند خارج از اینکه چه شغل و مقامی داشتند، نسل جوانی بودند که بشریت متمدن را در ایران نمایندگی کردند و جرمشان هم همین بود. ما با تلاش خود برای آزادی آنها همراه با میلیونها انسان در ایران و سراسر جهان از بشریت متمدن و از حقوق انسان دفاع کردیم.

کمونیست: سه ماه از اعلام کمپین شما و شروع دستگیری دانشجویان میگذرد. در این سه ماه چه کرده اید و چه نتیجه ای گرفته اید؟ چه دستاوردی را کمپین شما و کل کمپینها و تلاشهایی که در این جهت شده است داشته اید؟

خالد حاج محمدی: اجازه بدهید اول یک نکته را روشن کنم. در این دوره ما تنها نبوده ایم. تلاشی همگانی در دفاع از دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و در دفاع از شعار و خواستههای آنان در ایران و سراسر جهان پیش برده شده است. مهمترین فاکتور و دستاورد به میدان آمدن صفی وسیع از دهها هزار نفر جوان در دانشگاههای ایران و زیر چتر دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بوده است. در این مدت در سراسر شهرهای ایران از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب شاهد به میدان آمدن صفی وسیع از جوانان و دانشجویان بودیم که امر مشترک آنان دفاع از همان خواستهها و با همان شعارها که دانشجویان به جرم آن زندان رفته و شکنجه شدند بودیم. در این مدت از ایران تا کل اروپا و امریکا و کشورهای مختلف شاهد تحرکی جدی و وسیع در دفاع از دانشجویان زندانی و با خواست آزادی فوری آنها بودیم. در راس کل این تحرک نقش دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب قابل تحسین بود. کمپین ما و کل تلاشهایی که جریانات مختلف در سراسر جهان در این رابطه پیش بردند بخشی از این تلاش برای آزادی دانشجویان زندانی بود. ما هم به سهم خود تلاش کردیم بشریت متمدن را در سراسر دنیا و تمام نهادها و سازمانها و اتحادیه های کارگری و هر کس که مدعی دفاع از حقوق انسان است را از این ماجرا مطلع و صدای دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را به گوش آنان برسانیم. در این سه ماه پایتختهای کشورهای اروپای و امریکا و بسیاری از شهرهای بزرگ به میدان اعتراض و تحرک ایرانیان آزادیخواه علیه جمهوری اسلامی و در دفاع از دانشجویان تبدیل شد. صدها تشکل دانشجویی در سراسر جهان همراه با نهادهای انسان دوست، انسائهای آزادیخواه، روزنامه و مجله و شعرا و فیلم ساز و موزیسین و ... به دفاع از آنان بر خواستند و اعتراض خود را به جمهوری اسلامی اعلام کردند. در خود ایران از اعتراضات وسیع و علنی هزاران نفره در دانشگاهها تا طومارهای چند هزار نفره در شهرهای مختلف در دفاع از زندانیان، همگی صحنه هایی شور انگیز از همبستگی و دفاع از دانشجویان، دفاع از آزادیخواهی را به نمایش گذاشت و فشار جدی به جمهوری اسلامی وارد کرد.

نتیجه کل این فعالیتهای شکل گرفتن یک

صف وسیع از مردم ایران در مقابل یورش جمهوری اسلامی به حقوق مردم ایران و ایستادن در مقابل آن بوده است. در این مدت یک اتحاد وسیع هم در داخل ایران و هم در کشورهای مختلف در دفاع از دانشجویان شکل گرفت که مایه افتخار هر کسی است که در این کارزار سهمی ادا کرده است. بخش زیادی از دانشجویان تا هم اکنون اساسا با قرار وثیقه آزاد شده اند. امروز خود دانشجویان آزادیخواه و هر کس زیر این نام زندان رفته است به رهبر شناخته شده و مورد اعتماد نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان تبدیل شده است. اکنون در کشورهای مختلف بخش زیادی از فعالین این جنبش را میشناسند و این مانعی جدی در مقابل جمهوری اسلامی بود که بتواند آنها را در خفا و دور از چشم مردم نابود کند. یک همبستگی شور انگیز در دفاع از دانشجویان و در دفاع از آزادیخواهی در سراسر جهان شکل گرفته که شور انگیز است. در دل کل این تحركات سدی در مقابل جمهوری اسلامی و نقشه های شوم برای سرکوب مردم شکل گرفته که جای بسی خوشحالی است.

کمونیست: چنانکه گفتید تعداد زیادی با قرار وثیقه آزاد شده اند و از قرار معلوم تعدادی هم اگر قرار وثیقه بگذارند آزاد میشوند و تعدادی هم هنوز مانده اند. آیا پرونده این دوستان بسته میشود؟ ادامه کار چه میشود؟ آیا وظیفه کمپین شما تمام میشود؟

خالد حاج محمدی: آزاد شدن با قرار وثیقه خود موفقیتی است که به یمن تلاشهای تا کنونی صورت گرفته است. تا همین حد هم موفقیت بزرگی برای جنبش آزادیخواهی مردم ایران است. اما کار در اینجا تمام نمیشود و کار کمپین ما و دفاع از دانشجویان زندانی به جای خود باقی میماند. گذاشتن وثیقه هنوز طوقی است که گردن دانشجویان کرده اند و فردا تازه پروسه محاکمات و احکام دادگاههای جمهوری اسلامی در جریان است. با تمام اینها، تا همینجا موفقیتهای خوبی کسب کرده ایم ولی مطلقا نباید به آن اکتفا کرد. دستگیر شدگان اول مه سقز را همه به یاد داریم که بعد از یکی دو سال در دادگاه کارگران را به جرم مراسم اول ماه مه حکم زندان دادند و محمود صالحی یکی از این کارگران هم اکنون و بعد از احکام دادگاه رژیم مدتهاست در زندان است. تازه وثیقه های که جمهوری اسلامی از دانشجویان طلب کرده است در تاریخ چند دهه گذشته نمونه نداشته است. توجه کنید قرار است بهروز کریمی زاده را با گذاشتن وثیقه ۳۰۰ میلیون تومان آزاد کنند. تامین چنین مبلغی اولاً تا حد غیر ممکن است و در ثانی این دیگر آزادی نیست. بقیه نیز که آزاد شده اند وثیقه های ۱۰۰ میلیون و ۸۰ میلیون تومانی گذاشته اند که بسیار سنگین است. جمهوری اسلامی با این کار میخواهد فعلا خود را از شر اعتراضات مردم نجات دهد و در موقعیت مناسب تر و با فروکش کردن فضای اعتراضی دوباره "عدالتخانه" های اسلامی آنها احکام زندان و ... صادر میکنند. باید علیه این احکام و این نوع "آزاد کردن" اعتراض کرد و نباید فشار بر جمهوری اسلامی را کم کرد. خواست ما و خواست میلیونها انسانی که تا کنون برای آزادی بی قید و شرط دانشجویان تلاش کرده اند به جای خود باقی است. قیودی که جمهوری اسلامی گذاشته است باید با اعتراض همه جانبه مردم طرف شود.

کمونیست: کلا آیا اقدامات این دوره جمهوری اسلامی توانسته است فضای دانشگاهها را آرام کند؟ آیا جمهوری اسلامی

به اهداف خود رسیده است؟

خالد حاج محمدی: جمهوری اسلامی اهدافی بیش از دانشگاهها را داشت. جمهوری اسلامی با سرکوب دانشجویان و نظامی کردن دانشگاهها به عنوان مراکز تحركات آزادیخواهانه در این دوره، در نظر داشت کل فضای سیاسی ایران را و فضای اعتراضی را کاهش دهد و اختناق را بیش از پیش حاکم و مردم را به خانه های خود بفرستد. برای این کار از دانشگاه شروع کرد و فعالین و رهبران تحركات اخیر را که دانشجویان آزادیخواه در راس آن بودند، دستگیر کرد. اما نتیجه عکس آن چیزی شد که جمهوری اسلامی تصور میکرد. راستش نه تنها جمهوری اسلامی بلکه بخشی زیادی از "مخالفان" درون حکومت و دفتر تحکیم وحدت هم دل خوش کرده بودند که با حمله به دانشجویان آزادیخواه و دستگیری رهبران و چهره های شاخص آنها میتوانند به این جنبش خاتمه دهند. نتیجه بر عکس از آب در آمد و بعد از تعرض آنها دانشجوی آزادیخواه و برابری طلب از گوشه و کنار مملکت سر بیرون آورد. معلوم شد جمهوری اسلامی محاسبه درستی نکرده است و معلوم شد این تحركات عمیقتر و وسیعتر و توده ای تر از آن است که تصورش را میکردند. اکنون دانشجوی آزادیخواه و برابری طلب دهها هزار دانشجوی را در دانشگاههای مختلف شامل میشود. رهبران و فعالین آنها خوشنام ترین و شناخته و معتبرترین شخصیتها هستند و بیش از هر زمانی سمپاتی به آنها در میان مردم ایجاد شده است. اسم آنها، نقش و فعالیتهای آنها، شهر به شهر و خانه به خانه رفته است و به نیروئی تبدیل شده است. به همین دلایل است که با تمام این اقدامات و بسیج نیروی انتظامی و بسیجی و تهدید و ارعاب و اخراج نتوانستند فضای اعتراضی در دانشگاهها را خاموش کنند. در همین یک هفته شاهد تحركات زیادی در دانشگاههای مختلف در دفاع از خواستههای صنفی تا علیه فضای نظامی بودیم. اعتراضات این مدت دانشگاه شیراز را در نظر بگیرید که با شعار "فرمانده پادگان استعفا استعفا" چند روز متوالی است در جریان است. این تحركات ادامه همان تحركات ۱۳ آذر در دانشگاه تهران، ادامه تحركات دانشگاههای دیگر علیه فضای اختناق در دانشگاهها و با شعار دانشگاه پادگان نیست میباشد. جمهوری اسلامی هر تلاشی بکند، از امروز هر تحرکی در دانشگاههای ایران اگر حتی در اعتراض به کیفیت غذا هم باشد عملا به حرکتی علیه کل اختناق و برای آزادی بی قید و شرط دانشجویان دستگیر شده و لغو هر گونه احکامی تبدیل خواهد شد.

کل تحركات این دوره دستاوردهای مهمی برای جنبش آزادیخواهانه مردم ایران در بر داشته است. این تحركات سدی در مقابل تعرض رژیم به فضای سیاسی ایران ایجاد کرد که در نبود این سد فردا بساط اسید پاشی به صورت زنان در خیابانها و میادین شهرها از سر گرفته میشود. در نبود این سد فضای اختناق را بیش از پیش بر کل جامعه حاکم میکردند و در سایه آن حلقوم کارگر را بیش از هر زمان برای سود بیشتر صاحبان سرمایه فشار میدادند. اگر جمهوری اسلامی موفق میشد، فردا سراغ کارگر ماشین سازی و کارگر نفت میرفت و دستمزد ناچیز کنونی را هم پایین می آورد. نقشی که دانشجویان و کل مردمی که در دفاع از آنها ایفا کردند، سدی بود در مقابل تعرض به سطح معیشت مردم، در مقابل تعرض بیشتر به زنان و ایجاد خفقان و سیه روزی بیشتر برای مردم ایران.

ما از ابتدا گفتیم تا آزادی بی قید و شرط همه دانشجویان و تا برداشتن قرارهای وثیقه و هر نوع محاکمه و بازداشت بعدی و صادر کردن احکام محکومیت، از پای نمی نشینیم.

پاسخ به سؤالاتی در باره مجمع عمومی کارگران، هیأت نمایندگی، سندیکا و اتحادیه

منصور حکمت

سؤال ۱- آنقدر طبیعی است که برای هیچکس نمیتوان بخاطر راه انداختن آن پاپوش دوخت. هیچ رژیم نمی‌تواند با مجمع وسیع کارگران همان رفتار سرکوبگرانه و پلیسی‌ای را بکند که به یک هیأت نمایندگی، هسته مخفی یا هیأت مؤسس اتحادیه مخفی میکنند. مجمع عمومی شکل ایده‌آل به میدان آمدن کارگر بصورت متشکل و علنی است، یعنی به آن شکلی که قدرت کارگر به معنی واقعی کلمه به نمایش در می‌آید. کارگر منفرد در هسته مخفی زور بیشتری از دانشجوی منفرد در هسته مخفی ندارد. اما کارگر مجتمع در مجمع عمومی یک قدرت واقعی است، چرا که کارگر در علنی بودن و توده‌ای بودن حرکتش است که میتواند بعنوان کارگر قد علم کند.

سؤال ۲- هیأت نمایندگی کارگری، فی‌نفسه هنوز تشکل توده ای کارگری نیست. چون نه یک ساختار ماندگار ایجاد میکند و نه ظرفی برای توده کارگران (که عضو هیأت نمایندگی نیستند) تعریف میکند. شک نیست که تحمیل نمایندگان خود به کارفرما و دولت، گرفتن نوعی مصونیت دوفاکتو برای آنها در مقابل رژیم (بعنوان کسانی که وکیل کارگرانند و باید از منفعت آنها دفاع کنند)، شناساندن چهره‌های کارگری و تبدیل آنها به رهبران عملی در مقیاس سراسری، حمایت توده‌ای از نمایندگان و غیره، همگی طبقه کارگری را که از حداقل تشکل توده‌ای محروم است در صحنه مبارزه قوی‌تر میکند و بسیار مفید است. اما این هنوز سؤالی را که یک فعال کمونیست کارگری در جنبش کارگری جلوی خود گذاشته است پاسخ نمیدهد. سؤال اینست: چگونه میتوان ظرفی، تشکیلاتی، برای شرکت و ابراز وجود متحدانه و ادامه کار توده کارگران ساخت. هیأت نمایندگی بالأخره هیأت نمایندگی است. هر قدر هم که مورد حمایت کارگران باشد، هنوز یک هیأت برگزیده از میان کارگران است که پشتش به یک سازمان کارگری استوار نیست. هیأت نمایندگی کارگری در ایران، با سران اتحادیه‌ها در اروپا هم‌ارز نیستند، چون بطور واقعی به نیابت از یک "سازمان کارگری" جلوی کارفرما قرار نگرفته‌اند. داشتن رأی اعتماد کارگران، و یا جوابگو بودن به کارگران، هنوز جای داشتن حمایت و رأی یک سازمان دایر کارگری را نمی‌گیرد. اگر هیأت نمایندگی کارگری را توقیف کنند، کارگر هنوز با همان سؤال قدیمی روبروست: چکار کنم؟ ظرف اعتراض متشکل من چیست؟ کجا بروم؟ جنبش مجمع عمومی موضوع را از زاویه دیگری مطرح میکنند. اجتماع کردن، پای یک تصمیم را جمعا امضا کردن، جمعا اعتراض کردن و جمعا پاسخ خواستن، مناسب‌ترین شکل مبارزه در شرایط ایران امروز است. واضح است که در این سنت هم کارگران نماینده انتخاب میکنند، اما این نمایندگان

پشتشان به مجمع عمومی کارگری، به تصمیمات آن و به قابلیت جمع مجدد آن گرم است. جنبش مجمع عمومی قدم اول، و سنگ بنای، جنبش شورایی است. سؤال ۳- شوراهای کارگری در انقلاب ۵۷ اساسا کمیته‌های کارخانه بودند و نه شورا به معنایی که جنبش شورایی مد نظر دارد، یعنی جنبشی که اجتماع (مجمع عمومی) کارگران در یک واحد، سلول پایه آن است. شوراهای کارگری دوران انقلاب، کمیته‌هایی متشکل از نمایندگان از کارگران بود. بنظر من آن نوع شوراها، یعنی کمیته‌های کارخانه، مطمئنا دوباره عروج میکنند. بنظر من این نهاد با این واقعیت خوانایی داشت و هنوز دارد که جنبش کارگری ایران یک الیت سیاسی و یک بافت رهبری عملی غیر رسمی دارد که هیچوقت این امکان را نداشته‌اند در یک ساختار اتحادیه‌ای پایدار به رهبران رسمی و مسئولان اتحادیه‌ای تبدیل بشوند. تلاش برای راه‌اندازی تشکلهای کارگری و بخصوص برای تأمین رهبری کارگران در جدالهای جاری با دولت و کارفرما در خون اینهاست. بمجرد اینکه تناسب قوا اجازه بدهد این رفقا در سطح کارخانه‌ای و حتی فراکارخانه‌ای یک شکل علنی به وحدت عمل مبارزاتی خود میدهند و نوعی رهبری عملی و علنی برای کارگران تشکیل میدهند. این جنبش اتحادیه‌ای نیست. رادیکال‌تر از آن است، سوسیالیست است. اما جنبش شورایی هم نیست، چون اساسا، با الهام قوی از سنت اتحادیه ای، به نمایندگی کردن کارگران در مقابل دشمن معطوف است و نه به خود-سازمانیابی توده کارگری برای ابراز وجود طبقاتی و اعمال حاکمیت (که بنیاد جنبش شورایی است). اینک وضعیت انقلابی و فرار سرمایه داران و مصادره‌ها در انقلاب ۵۷ این کمیته‌ها (شوراها) را به قلمرو کنترل کارگری کشید هنوز تغییری در این واقعیت نمیدهد که اساس کار اینها نمایندگی کردن کارگر در قبال دولت و کارفرما بود و نه بدست گرفتن قدرت یا اداره امور جامعه. بنظر من این جنبش شورایی نوع سال ۵۷، که همانطور که گفتم شاید جنبش کمیته‌های کارخانه عنوان بهتری برای آن بود، منعکس کننده این واقعیت است که جنبش کارگری در ایران بسرعت رادیکال میشود و از کنار ایده‌های سندیکایی عبور میکند، بدون اینکه یک سنت حزبی کمونیستی کارگری شورایی در سطح جامعه قد علم کرده باشد و به این رادیکالیسم کارگری امکان جبهه‌گیری سیاسی در قبال مسأله دولت و حاکمیت را بدهد. این جنبش ماتریال جنبش شورایی در ایران است، اما بخودی خود هنوز خود آن نیست. سنت شورایی باید آگاهانه بدرون جنبش کارگری ایران برده شود و برای آن تبلیغ شود. باید فعالین کمونیسم کارگری در ایران فعالین جنبش شورایی باشند. به معنی جنبش خود-سازمانیابی وسیع طبقه کارگر برای دخالت در سرنوشت جامعه و در امر قدرت و اداره امور.

سؤال ۴- اتفاقا تمام زیبایی جنبش مجمع عمومی در همین است که چپ است بدون آنکه تخیلی باشد. چپ است و از همه آلترناتیوها شدنی‌تر است. چپ است برای اینکه توده وسیع کارگران را به میدان میکشد. شدنی‌تر است برای اینکه بجای اینکه تشکل کارگری را به رضایت دولت و سازمان امنیت و تساهل رئیس جمهور و

بلند شدن رهبر از دنده مدنی، گره بزند، بجای اینکه برای راه‌اندازی اش رهبران کارگری را به جلسات پنهانی فراخواند و به خطرشان بیاندازد، بجای اینکه اساسنامه‌های من‌درآوردی و مقررات دلخواهی وضع کند و برود و بیاید تا رضایت گرایش‌ها را جلب کند، از کارگران میخواهد که جلوی چشم دولت و کارفرما دقایقی چند در کاتین جمع شوند و راجع به یک موضوع نظرشان را بگویند و حکمی را تصویب کنند که بشود بنام کارگران و با مسئولیت همه کارگران و بعنوان مطالبه همه کارگران جلوی مقامات گذاشت. هیچ نیرویی در دنیا نمیتواند مانع جمع شدن علنی کارگران ناراضی یک واحد برای چاره‌جویی بشود. در این روش دست دولت و کارفرما بسته‌تر است. کسی را نمیتواند انگشت‌نما و اخراج کنند. به کسی نمیتواند اتهام توطئه‌گری بزنند، کارگر را نمیتواند تک گیر بیاورند و بترسانند، نمیتواند رهبر و فعال کارگری را منزوی کنند و بکوبند. چون حرف حرف مجمع عمومی است.

جنبش مجمع عمومی یعنی جنبشی که سعی میکند در هر واحد و کارگاه مجمع عمومی راه بیاندازد و خواست کارگران را به مصوبه رسمی آن تبدیل کند و اجتماع کارگران را به ضامن اجرایی آن تبدیل کند. یک عمل طبیعی و نسبتا عملی (تجمع فیزیکی کارگران) فوراً سنگ بنای یک تشکیلات توده‌ای و یک اراده واحد میشود. برای جنبش شورایی این یک نقطه شروع واقعی است. برای مبارزات جاری، این یک ظرف بسیار مناسب تأمین رهبری و بسیج و متحد کردن صفوف کارگران است. نفس این تجمع نوعی آکسیون و قدرت‌نمایی علنی کارگران محسوب میشود و روحیه بخش است. از همان ابتدا همه چیز علنی و شرکت در آن برای هر کارگر در هر استنطاقی قابل دفاع است. دست دولت برای برهم زدن و انگ زدن به آن بسته است. بله چپ است. اما عملی‌ترین روش است.

در مورد سندیکا و ایده "یک چیزی بگویید که بشود گرفت" چند کلمه بگویم. اولاً، سندیکا آلترناتیو شورا نیست، شورا هم مزاحم ایجاد سندیکا نیست. اینکه چرا در ایران سندیکای مستقل از دولت نداریم، سؤالی است که پاسخش را باید جنبش سندیکایی پیدا کند و برای همه ما توضیح بدهد. اگر از من بپرسند، میگویم در ایران سندیکالیسم یا نمی‌گیرد برای اینکه سندیکا، بخصوص در دوره و زمانه ما محصول جنبش عمل مستقیم کارگری نیست، بلکه جزئی از یک مدل اداری-سیاسی در جامعه است. سندیکا بخشی از یک توازن و حتی توافق وسیع‌تر در جامعه میان دو سوی خرید و فروش نیروی کار در بازار است. سندیکا بعنوان بخشی از یک رژیم و نظام سیاسی خاص امکان شکفتن و تداوم داشتن دارد. بدون پارلمان، بدون سوسیال دموکراسی، بدون تقدس بازار، بدون سنت قوی قانونگرایی بورژوازی در جامعه، بدون ثبات سیاسی و بطور خلاصه بدون یک مجموعه روابط سیاسی، اداری و حقوقی در جامعه که اتحادیه کارگری بخش موخه و پذیرفته شده ای از آن تعریف شده باشد، سندیکاسازی راه بجایی نمیرد. حتما بعضی در نقد این نظر مثال سندیکاهای انقلابی در برخی کشورهای دیکتاتوری و یا اتحادیه‌های آفریقایی جنوبی را پیش خواهند کشید. اما این

فرهاد حاج میرزایی ۵۰ روز است در بند ۲۰۹ اوین تحت شدیدترین شکنجه‌هاست

طبق اخبار رسیده به کمیته کردستان حزب حکمتیست فرهاد حاج میرزایی فعال سیاسی و چهره شناخته شده مردم سنندج، از سازماندهندگان فعالیت‌های اجتماعی و مدنی بعد از ۵۰ روز که توسط مامورین اطلاعات جمهوری اسلامی در سنندج ربوده شد هم اکنون در بند ۲۰۹ زندان اوین تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار دارد.

فرهاد توسط دستبند چپانی شکنجه شده و کتفش را شکسته اند، با وصل کردن برق به بدن و نقاط حساس، با چشم بند در اتاق تاریک باز جویی و قرار دادن چوب لای انگشتان و ضرب و شتم، کتک و جلوگیری از خواب میخواهند از او اعتراف بگیرند تا بر خلاف عقایدش و آنچه که بازجوهایش دوست دارند عمل کند. تا کنون دوبار پدر سالخورده اش را دستگیر کرده تا برای فرهاد حاج میرزایی فشار آورند و اراده او را در هم بشکنند. علیرغم همه این وحشیگریها و جنایت فرهاد حاج میرزایی با تحمل همه این سختی و وحشیگریها، تسلیم شکنجه گران نشده است. ایستادگی و سربلندی این قهرمان زندانی، دشمنان مردم و دشمنان آزادی و عدالت خواهی را تا هم اکنون به زانو در آورده است. کمیته کردستان حزب حکمتیست ضمن محکوم کردن این جنایت و مبارزه برای آزادی همه زندانیان سیاسی، از همه مردم آزادیخواه و برابری طلب، احزاب و سازمانهای سیاسی، شخصیت‌ها و نهاد های مدافع حقوق انسان میخواهد که به شکنجه و آزار فرهاد حاج میرزایی به هر طریق ممکن اعتراض کرده و نفرت و انزجار از این اعمال را ابراز و برای آزادی وی تلاش کنند.

۱۴ اسفند ۱۳۸۶

اما به عنوان یک دولت، می گویند مردم از کوبا فرار می کنند، بلکه مردم از کوبا فرار می کنند اما مصاحبه کوبایی های که فرار میکنند و در ساحل امریکا پیاده می شوند را نشان نمی دهند. یا اگر پخش میکنند، آن بخش را نشان نمی دهند که می گویند چرا فرار کرده اند؟ چرا؟ برای اینکه میگویند محاصره ایم، گرسنه ایم، نمی گویند از رژیم مان بدمان می آید، نمی گویند از دولتماند بدمان می آید. از گرسنگی فرار می کنند. مثل همه کشور دیگری هر جا را محاصره کنید مردم از گرسنگی شروع می کنند به فرار کردن.

می خواهم بگویم که کوبا زیر فشار میدیا و ژورنالیست نوکر دست راستی، زیر فشار نظامی، زیر فشار اقتصادی بود با همه این فشارها بنظر من، کوبا نشان داد که اگر مردم بخواهند کاری بکنند می شود خیلی کارها کرد. اتفاقا به عکس تصور رایج شاخص کوبا این است که علیرغم همه این فشارها که یک دهم آنرا جمهوری اسلامی یا مصر یا هیچ کشور دیگری تحمل نکرده است، دستاورد بسیار بالایی از خود نشان داده است. و تمام این دستاورد ناشی از تأثیری است که اینها به اصطلاح از یک آرمان سوسیالیستی گرفتند. بقول منصور حکمت، یک نسیم سوسیالیستی بر کوبا و بر جنبش وزید و آن احساس برابری طلبی و رفاه و دل سوزاندن برای کل جمعیت جامعه را بوجود آورد، برابری طلبی که به معنای رایجش در دنیای بورژوازی وجود دارد.

کاسترو شخصیتی است مثل شخصیت های بزرگ دیگر مانند نلسون ماندلا. ماندلا هم در این رده است، اما کاسترو به نظر من بسیار مهمتر است. کاسترو مهر بسیار بزرگتری بر دوران تاریخ خودش گذاشته است. می تواند سرش را بالا بگیرد و بگوید که به نسبت بقیه، بدتر از بقیه نیست و همه تبلیغاتی که می کنند دروغ است، و همه تبلیغاتی که دارند در مورد کوبا می کنند بخشی از به اصطلاح تلاش ضد انسانی، ضد کارگری، ضد کمونیستی و ضد آزادیخواهانه ای است که بورژوازی جهانی علیه اش راه انداخته است.

پرتو: شاید شما اطلاع داشته باشید که خود سازمانهای جهان بورژوایی و سازمانهای امریکایی سطح بالای خدمات درمانی، رفاه، خدمات اجتماعی، سواد، تحصیلات، فرهنگ بالا در کوبا را رسماً می پذیرند. خود فیدل کاسترو جزء کسانی است که فکرمی کنم اولین جایزه سازمان خدمات درمانی را در دنیا گرفت. خود سازمانهای خارج از کوبا، خود سازمانهایی که دارند به این مسائل رسیدگی می کنند می گویند که کوبا کمترین مرگ و میر بچه ها را در دنیا دارد و با کشورهای مرفه دنیا قابل مقایسه است. می گویند که در کوبا بی سواد وجود ندارد، تحصیلات متوسط دیپلمه است. کوبا سالانه چندین هزار نفر دکترا و متخصص سطح بالا به کشورهای مختلف صادر می کند. داروی بخشی از بیماری هایی که در کشورهای دیگر مردم حتی متوسط الحال نیز برایشان گیر آوردنش سخت است، در کوبا رایگان است. بعلاوه در هیچ سطحی از آموزش پولی لازم نیست پرداخت شود. ز گهواره تا گور درس بخوانند رایگان است و کسی پولی نمی دهد یعنی اینها چیزهایی هستند که

سازمانهای بخشا چپ و خود کشورهای آمریکا و اروپا به آن اذعان می کنند. ایرادی که به فیدل کاسترو و یا دولتش می گیرند، این است، می گویند دگر احزاب سیاسی آزادی فعالیت ندارند.

کوروش مدرسی: سوال من این است که کجا آزادی دارند؟ کجا دیگر؟ در آمریکای لاتین آزادی دارند؟ مثلاً آلمده در شیلی داشت؟ تمام کشورهای امریکای لاتین تا همین چند سال پیش زیر کودتای نظامی زندگی می کردند، کجا آزادی داشتند؟ آزادی شاید به آن حدی که من دوست دارم یا فکر می کنم در کوبا وجود نداشته است. کوبا به نظر من ایرادات مهمتر از این داشته و دارد. مساله این است که مبنای مقایسه تان را چه بگذارید؟ مبنای مقایسه را اگر ایران بگذارید، انگلیس بگذارید، دولت سوئد بگذارید... بلکه در سوئد می شود چند تا حزب درست کنید منتهی هیچ کاری نمی توانند آن چند تا حزب بکنند. دولت دست یک عده ای است رسماً از این دست می رود به آن دست. دست راستی ترین آدمها می آیند و حکومت می کنند. انتخاب مارگارت تاچر خیلی شانس بزرگی بود که مردم انگلیس پیدا کردند؟ آیا مردم شانسی پیدا کردند که توانستند به تونی بلر رای بدهند؟ مردم آمریکا شانس عظیمی پیدا کردند که توانستند به بوش رای بدهند؟ کل این سیستم جعلی است، کل دموکراسی پارلمانی جعلی است، حتی آنجائیکه به اصطلاح به معنای رایجش جریان دارد نه مثل ایران که حتی آن دموکراسی جعلی را هم ندارد. بلی احزاب سیاسی مختلفی دارند اما بشرطی میتوانید به قدرت برسید که میلیاردها میلیارد پول داشته باشید. آن پول هم دست سرمایه دارهاست. برای مثال، در جامعه ای مثل ایران یک شورای نگهبانی هست، ملت را تقسیم می کند که چه کسی می تواند در انتخابات شرکت کند و چه کسی نمیتواند. یک شورای نگهبان هم در سوئد و آمریکا و فرانسه و انگلیس و همه این کشورها هست که این شورای نگهبان عبارت از اجتماع بانکهاست، که تعدادی را محروم می کنند. وقتی بانکها به شما پول ندهند مگر می شود در آمریکا که مثلاً چند بلیون دلار باید خرج انتخابات بشود، شما را بشناسند و صدایتان را بشنوند؟ حق انتخاب یعنی حق شرکتها، یعنی کدام شرکتها می توانند تعداد بیشتری از مردم را به نفع کاندیدای خودشان تحمیل کنند. این دموکراسی، یک موقعیت واقعی است، من هم فکر می کنم کوبا باید بیشتر از اینها آزادی میداشت.

اما مسئله فقط آزادی نیست، مسئله رابطه کار است و سرمایه، مسئله این است که کوبا علیرغم همه اینها، که بعداً اشاره می کنم، کارگر داشت، دولت به عنوان سرمایه دار کار می کرد و بالاخره یک نظام پولی مثل بقیه دنیا در آنجا حاکم بود. نظام حاکم مطلقاً نظام سوسیالیستی نبود و اگر قرار است به نظام سرمایه داری انتقادی بکنیم آن وقت دیگر دست راستی ترین آدمها نمی توانند بیایند از آن کشوری که سرمایه داری بدترین شکل خودش را دارد طلبکار این شکل از سرمایه داری بشوند که در کوبا حاکم بوده است.

در مورد تعدد احزاب، شما می توانید در آمریکا هر حزبی دوست دارید درست کنید ولی یک سر سوزن شانس به قدرت

رسیدن ندارید چون تا میکروسافت پشت تان نرود، تا اینتل و جنرال موتور پشتتان نرود، تا این شرکتها بلیونها و بلیونها دلار پول در حسابتان نریزند اصلاً شانسی ندارید که کاندیدای قصبه و یا محله تان بشوید چه رسد که کاندیدای ریاست جمهوری! خوب این هم شورای نگهبان آنهاست. شورای نگهبان پولی خوبه یا شورای نگهبان ریش و پشم و عمامه؟ هر دو تایش بنظر من مزخرفند، هر دو تایشان باید دستشان از زندگی مردم کوتاه بشود. ولی کوبا بنظر من به عنوان یک دولتی که در چهار چوب نظام سرمایه داری حکومت و عمل می کرد، اصلاً چیزی نه تنها از دست راستی های دنیای سرمایه داری کم ندارد بلکه یک سر و گردن از همه شان بالاتر ایستاده است. و شخص کاسترو بنظر من بعنوان یک شخص، کسی است که در این زمینه دین بزرگی دارد و آدم قابل احترامی است. شخصاً با مکتبش و سیاستش کاملاً مخالفم. احساس نزدیکی با مکتب و سیاست و جنبش اش نمی کنم ولی زمانیکه از سر منفعت انسانی نگاه بکنید از سر رفاه انسانی نگاه بکنید، من فکر می کنم کوبا یکی از نمونه هایی است که نشان می دهد یک نسیم سوسیالیسم چقدر می تواند تغییر در زندگی واقعی آدمها بوجود بیاورد. به نسبت دولتهایی که دهها هزار بار بیشتر از کوبا پول دارند مثل آمریکا و چندین برابر کوبا بیسواد دارند و مردمش به دارو و درمان دسترسی ندارند و دکترهای کوبایی اند که می روند اینطرف و آنطرف و مجانی یا با دستمزد خیلی کم برای این مردم کار می کنند، باید قدر این احساس تعلق به مردم را دانست. میدانم جوابگو نیست، میدانم پوپولیستی است که می شود بعداً راجع به آن صحبت کرد ولی خود نفس این انسان دوستی که یک درجه اش در جنبش کوبا وجود داشت به نظر من گرانتقدراست و در مقابل کل ضد انسانیت بخشهای دیگر بورژوازی قابل دفاع است.

پرتو: شما اشاره کردید که دولت کوبا و دولت کاسترو را دولت سوسیالیستی نمی دانید با وجودیکه همه دنیا آنرا به عنوان یک دولت سوسیالیست می شناسد و به عنوان یک دولت کمونیستی از آن نام می برند و خود کاسترو را کمونیست و البته خود آمریکا از او به عنوان دیکتاتور کمونیست نام می برد. شما به آنچه که می گویند سوسیالیست و دولت سوسیالیستی آنجا چه انتقادی دارید؟

کوروش مدرسی: ببینید این بحث دیگری است، بعد بر می گردیم به سنتی که خود کاسترو و سنتی که خود انقلاب کوبا به آن تعلق داشته. انقلاب کوبا بطور واقعی یک انقلاب ضد امپریالیستی بود، یک انقلاب ملی بود، خودشان هنوز هم در بعضی از این سخنرانی ها و آخرین سخنرانی های کاسترو را که بخوانید، بحثی راجع به رابطه کار و سرمایه و بحثی از کار مزدی و بحثی از اینکه یکی مزد می گیرد و یکی پول می دهد نیست. حالا آن کسی که پول ندارم، ولی چیزی راجع به این نمیگوید. بحثش راجع به امپریالیسم و نفوذ امپریالیسم آمریکا در منطقه و نفوذ امپریالیسم آمریکا در امریکای لاتین و در شکست دادن امپریالیسم امریکاست. که بلی امپریالیسم آمریکا را شکست دادند و دست امپریالیسم آمریکا را به درجه زیادی

از کوبا قطع کردند. خود کوبایی ها در یک سیستمی زندگی می کردند که بیشترین خدمات را داشت ولی کماکان متکی بود به کار کارگر برای یک آدم صاحب کار. بعضی وقتها آن صاحب کار خصوصی است و بعضی وقتها آن صاحب کار دولت است، مهم نیست شما چقدر مالیات از او بگیرید این رابطه یک رابطه کار و سرمایه است.

پرتو: فکر می کنید مثل اتحاد شوروی ست؟

کوروش مدرسی: کمابیش همینطور است، به یک معنا منعطف تر از آن ولی کمابیش همان سیستم بود. منتهی منعطف تر، کمتر بوروکراتیک و با انعطاف بیشتر و به همین خاطر شاید یک مقدار زیادی علاقه مندی بیشتری را هم به خودش جلب کرده بود. چون بوروکراسی اش کمتر از روسها یا از بلوک شرق بود. ولی جنبشی که راه افتاد یک جنبش استقلال طلبانه ضد امپریالیستی پوپولیستی بود. پوپولیستی به معنای دقیق کلمه که به اصطلاح منافع همه مردم یکی است و می شود در یک سرمایه داری خوش خیم زندگی کرد. اسم آن سرمایه داری خوش خیم را می گذاشتند سوسیالیسم. مثل روسیه یا مثل بخش اعظم تمام چپهای دنیا که این مساله دیگری است. ولی بطور واقعی کوبا یک نظام سوسیالیستی نبود. تولید فقط برای مصرف نیست، سود آنجا معنا دارد، هنوز هم دارد و الآن زیر فشار بیشتر شده است اما به هر حال این واقعیت آنجاست. اگر آزادی محدود است، اگر آزادی کسی محدود است دقیقاً مقتضیات یک همچنین رابطه ای است که اقتضا می کند این آزادی ها محدود بشوند. همانطور که مقتضیات تولید و باز تولید سرمایه در ایران اقتضا می کند که اختناق باشد، این از سیاست اسلامی رژیم نیست، از خصلت سرمایه دارانه رژیم است که وجود دارد. در کوبا هم دقیقاً همینطور است.

وقتی نگاه بکنیم کاستریسم یا طرفداری از کاسترو و یا طرفداری از چه گوارا که آن وقتها می گفتند گواریسم یا بهر حال اسمهای دیگری که بعداً از آنها مشتق شدند اینها در جنبش کارگری یا در طبقه کارگر نفوذی پیدا نکردند. اینها عمق نفوذشان در جنبشهای عموم خلقی، جنبش های همگانی برای ضدیت با امپریالیسم است و خودشان هم می گویند که اینها تلاشهای ضد امپریالیستی بوده است. اینکه ضد امپریالیسم هم انترناسیونالیسم دارد، بورژوازی هم انترناسیونالیسم دارد. اینطور نیست که انترناسیونالیسم فقط مربوط به طبقه کارگر است. اتفاقاً مشکل این است که بورژوازی انترناسیونالیسم اش را می فهمد و طبقه کارگر است که به آن شدنی که باید متوجه انترناسیونالیسمش نیست. انقلاب کوبا یک سنتی است در این سنت پوپولیستی، بهترینی است که می تواند از درونش در بیاید و بعد از آن هم بعید میدانم جایی قابل تکرار بوده باشد.

پرتو: با تشکر از شما

ایران تریبون

نشریه الکترونیکی - سیاسی خبری

<http://www.iran-tribune.com/>

ادامه، در کردستان بورژوا هست...

به تفسیر مارکس وانگلس پردازند باید آنها را از سرراهشان با نیروی مردم کنار بزنند.

"در مساجد کردستان جوانان و باسوادها می آمدند و به تفسیر مارکس وانگلس و چگونگی برپایی انقلاب می پرداختند... اینگونه بود که با چپ دشمنی نشود، در مقابلش نایستد و آن را چون امری حرام و پلید و ضددینی نینگارند"

مهددی از این نارحت است که وقت خودش مذهبیون با کمونیستها جنگ نکردند این در حالی است که حزب دمکرات سالها این رسالت را بر عهده داشت و به نمایندگی از طبقات حاکم و مذهبیون جنگ با کمونیستها را پیش برد اما نفوذ کمونیسم در کردستان آنچنان بود که جنگ طلبی آنها را با شکست مواجه کرد.

دوباره برگردیم به سخنان داهیانة مهددی در مورد مبارزه طبقاتی در کردستان که فقط با نقل یک لطیفه آنرا جواب میدهم. این لطیفه در مورد ملا مصطفی بارزانی نقل شده است که: وقتی ملا در شوروی سابق بوده است در مورد پروسه تکامل کلاس درسی داشته اند از ملا سؤال کرده اند آیا قبول میکنید که انسان از نسل میمون است؟ ملا مصطفی میگوید: "بله! ولی کردها از نسل شیر هستند." تمام تلاش مهددی این است که کردستان را تافته جدا بافته و مستثنا از رابطه کار و سرمایه دنیای امروز قلمداد کند. تا آنجا که به خود ایشان بر میگردد دهها سال قبل از اصلاحات ارضی بورژوا تشریف داشته اند! اما در کردستان هیچ مبارزه طبقاتی در جریان نبوده است!! به این درافشانیهها دقت کنید: "ما در تمامی گفته های قبلی بر سر این موضوع بحث کردیم که چپ در کردستان در نتیجه مبارزه طبقاتی ایجاد نشده است. نتیجه تضاد کار و سرمایه نیر نبوده است. بلکه در درجه اول ستم ملی، بعد فقر و تنگدستی مردم و بعدها ضعف تعصب دینی مردم باعث گردیده است که

با چپ عجین شود." تعجب نکنید از این اصرار شدید مهددی و ناسیونالیسم کرد که ما در کردستان کارگر نداریم، مبارزه طبقاتی نداریم، جشن اول ماه مه ها در کردستان اتفاقی بوده است، همه برای "گردایه تی" و "رهایی ملت کرد" بوده است. به این میگویند تردستی و عوامفریبی و سماجت بیش از حد در قبولاندن ایده ارتجاعی قومی و ناسیونالیستی به خورد مردم. مهددی این چنین مبارزه طبقاتی و کمونیستی را مورد لطف قرار میدهد: "اگر چپ یا عده معدودی از چپهای کردستان آنا کنون/این واقعیت را درک نکرده اند، این امر نتیجه کوتاه بینی خود آنان است. نتیجه فهم آنها از اوضاع دنیا و محکوم به مرگ هستند. اکنون نیز می بینیم روز بروز بیشتر در حال از بین رفتن هستند. کوچک می شوند."

اما نکته آخر را در مورد کمونیسم و چپ در کردستان و ایران بگویم: روشنفکران و تحصیل کردگان ناراضی کرد هم مثل هم مسلکان دیگرشان، روزی خود را به "دین رهایبخش" و روزی به کمونیسم چسبانده اند و امروز خواب فاجعه عراق را برای مردم ایران دیده اند. باید به آنها یادآوری کرد که: این شماست که هر روز خود را به رنگی در می آورید و طفیلی وار برای بقاء به هر مرتجعی در منطقه اتکا میکنید. این شماست که هر روز واقعیت جامعه را به سبک خودتان از نو نقاشی می کنید، این شماست که نوکری و کرنش به درگاه هر دولت مرتجع منطقه را زیر پرده "انعطاف" و "سیاستمداری" توجیه می کنید، شما کار خودتان را بکنید! ما هم به مبارزه کمونیستی متکی به همان مبارزه "خشک و خالی" طبقاتی ادامه میدهم و به آن افتخار میکنیم. کمونیست بودن ما و مبارزه ما برای رهایی انسان، برای رفاه و آسایش، برای برابری انسانها، علیه قوم پرستی و مذهب، مبارزه بی امان ما برای جامعه سوسیالیستی اگر از نظر شما "کوتاه بینی" است، از نظر ما یک بلند نظری انسانی و طبقاتی بی جانشین است و ما به آن افتخار میکنیم.

از: کمیته رهبری به: تشکیلات خارج کشور! کادرها و اعضای حزب در خارج موضوع: قدردانی

با درودهای گرم!

برابری طلب" اکراه داشتند. تشکیلات خارج کشور ما تنها نیرویی بود که بی اما و اگر صدای اعتراض و مطالبات دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را منعکس کرد و نقش موثری در سازماندهی اجتماعات و آکسیونهای اعتراضی برای آزادی فوری دانشجویان بر عهده داشت.

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست در این دوره نقش مهمی را در حمایت از دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب به عهده گرفت. به دنبال دستگیری تعداد قابل توجهی از رهبران و فعالین دانشجویی و جنبش اعتراضی مردم ایران، حزب ما در خارج کشور اولین سازمان سیاسی بود که با آکسیونهای اعتراضی در چند شهر بزرگ عکس العمل سریع نشان داد. به علاوه با دیگر اقدامات و ابتکارات اعتراضی به یک ستون مهم جلب همبستگی و حمایت از دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تبدیل شد. تشکیلاتهای ما در تعداد قابل توجهی از شهرهای بزرگ در اروپا و آمریکا جواب شایسته ای به فراخوان ۲۸ دسامبر دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب دادند. در چند مورد با سنجیدگی محرک چند آکسیون مشترک به همراه دیگر جریانات چپ و نهادهای سیاسی ایرانی بودند. با آکسیونها و پیکتهای اعتراضی در لندن، استکهلم، گوتنبرگ، هامبورگ، هلسینکی، تورونتو، لس آنجلس صدای آزادیخواهی و برابری طلبی دانشجویان و جنبش اعتراضی در ایران، در سطح بین المللی منعکس شد. بیانیه پایانی مشترک و هماهنگ همه این آکسیونها نشانه اعتراض محکم به سرکوبگری جمهوری اسلامی و پافشاری بر آزادی فوری دانشجویان دستگیر شده بود.

مجموعه این اقدامات تشکیلات خارج کشور ما در شرایطی اتفاق افتاد که دیگر جریانات سیاسی در بهترین حالت چیزی بیشتر از اطلاعیه های حمایتی و حداکثر طومار نویسی را در دستور نداشتند. تازه در جریان اینکار هم بعضی از آنها به شیوه های بسیار ناشایسته سکتی و فرصت طلبانه از آوردن نام "دانشجویان آزادیخواه و

رفقای عزیز! مجموعه این اقدامات و همگامی موثری که حزب ما در خارج کشور با دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و با جنبش آزادیخواهانه مردم در ایران از خود نشان داد، به همت کمیته خارج، تشکیلاتهای شهری و حضور موثر اعضای رهبری و کادرها و اعضای ما در این صف اعتراضی به سرانجام موفق رسید. بدون تلاش جدی و صمیمانه شما رفقای عزیز این کار به سرانجام نمی رسید. در این رابطه کمیته رهبری در نشست رسمی خود بر اهمیت حرکت این دوره ما در خارج کشور تاکید گذاشت. به این مناسبت کمیته رهبری بیشترین قدردانی را از کمیته خارج، تشکیلاتهای شهرها و تک تک کادرها و اعضای حزب در خارج کشور دارد. دستتان درد نکند و همگی خسته نباشید. طبعاً همه بر این موضوع واقفیم آنچه ما انجام داده ایم، اولاً: انعکاس همسرنوشتی عمیقی است که با جنبش آزادیخواهانه و جنبش آزادی و برابری داشته ایم و دوماً: هنوز پایان کار نیست و متأسفانه هنوز تعداد قابل توجهی از بهترین کمونیستهای این دوره در چنگال جمهوری هار اسلامی تحت فشار و شکنجه در زندانها به سر میبرند. باز هم باید آستین ها را بالا بزنیم و تا نجات این عزیزان از هیچ ابتکاری فروگذار نباشیم.

به امید آزادی فوری دانشجویان دستگیر شده

دست همه شما عزیزان را صمیمانه میفشارم.

از طرف کمیته رهبری دبیر تشکیلات

رحمان حسین زاده
۱۰ ژانویه ۲۰۰۸



تلویزیون پرتو

سیمای حقیقت، سیمای آزادی و برابری، سیمای کارگر و سیمای سوسیالیسم

حقایق ایران و جهان و راه نجات از نکت جمهوری اسلامی در برنامه های تلویزیون پرتو ارائه میشوند

برنامه های تلویزیون پرتو هر شب از ساعت ۸:۳۰ تا ۹:۳۰ شب بوقت تهران از کانال ۶ روی ماهواره "هات برد" پخش میشود. این برنامه روز بعد ساعت ۲ تا ۳ بعد از ظهر به وقت تهران تکرار میشود. علاوه بر این روزهای جمعه تلویزیون پرتو از ساعت ۷:۳۰ تا ۸:۳۰ شب به زبان کردی نیز برنامه دارد.

مشخصات پخش به شرح زیر است:

Satellite: Hotbird 8

Orbital Position: 13 degrees East
Transponder: 14

Downlink Frequency: 11 470

Downlink Polarity: Vertical

FEC: 5/6

Symbol Rate: 27,500

با تلویزیون پرتو همکاری کنید و مشخصات پخش برنامه های این تلویزیون را به اطلاع عموم برسانند

به سیمای آزادی و برابری کمک مالی کنید. کار تلویزیون پرتو نیازمند کمک مالی شما است

<http://www.partowtv.com/>

Communist

کاسترو، مهر بسیار بزرگی بر دوران تاریخ خودش دارد

مصاحبه پرتو با کوروش مدرسی

پرتو: مطلع هستید که کاسترو کناره گیری کرد و اعلام کرد که در دولت نمی ماند. همین کافی بود که بلوک غرب و در رأسش آمریکا که حدود پنج دهه است توطئه می چینند که کاسترو را از قدرت کنار بزنند، در موردش زبان بکشایند. برای مثال، از کاسترو به عنوان اسطوره نام میبرند. به عنوان قهرمان آمریکای لاتین نام میبرند. به عنوان مستبد آمریکای لاتین نام میبرند. می گویند نگذاشت کوبا همراه دیگر کشورهای آمریکای لاتین صاحب دموکراسی بشود و... به هر حال، کاسترو به عنوان شخصیت، به عنوان شخصیتی در عالم سیاست، به عنوان کسی که رئیس یک دولت بوده، به عنوان سنتی در مبارزه سیاسی که همراه چگوارا و دیگران مبتکرش بوده، سنت مبارزه چریکی در آمریکای لاتین، شما از چه زاویه ای کاسترو برایتان مهم یا نا مهم است؟ از چه نظر فکر می کنید شخصیتی است که مهم هست، که می شود در مورد آن گفت و بحث کرد؟ در مورد سنت سیاسی کاسترو یا سیستم حکومتی که داشت یا به عنوان کسی که رهبر مبارزه در آمریکای لاتین بود، چه فکر میکنید؟

کوروش مدرسی: ببینید، کاسترو مهم بود، کوبا هم مهم است. ولی اهمیتش را باید دقیق تر درک کرد. یک جزیره کوچکی در یک گوشه ای از دنیا به نام کوبا، کوبا جزیره خیلی کوچکی است که بخشی آن هم دست امریکاست. در این جزیره کوچک یک انقلابی می شود و محمل یک پنجاه سالی بحث در دنیا میشود. کوبا خط کش و محمل تمایز قائل شدن بین چپ و راست در دنیا میشود. به این معنی که مخالفت با کوبا یعنی علامت راست گرایی و افراطی بودن که رئیس جمهورهای امریکا و آمریکای لاتین و دولت اسرائیل و... اینها همه کسانی بوده اند که علیه کوبا خودشان را تعریف کرده اند و صف دیگری مدافعین کوبا که معلوم نیست چرا که هر کسی که از کوبا دفاع کرده آدم درستی است؟ در هر حال، کوبا محمل یک صف بندی در دنیا شد و باید از خودمان بپرسیم چرا؟ چرا یک جزیره کوچک این اتفاق برایش می افتد؟ جنگ سرد یک فاکتور است، منتهی تنها جنگ سرد نیست. ببینید کوبا را می شود به عنوان یک دولت مورد ارزیابی قرار داد و با همه دولتهای دیگر مقایسه کرد. مثلاً فرض کنید آن را با جمهوری اسلامی مقایسه کرد، با همه دولتهای آمریکای لاتین که می گویند به اصطلاح دموکراسی داشتند. با خود دولت امریکا مقایسه کرد، با تمام دولتهای متعارف دیگر دنیا مقایسه کرد و دید کجا ایستاده است. دولت کوبا دموکراسی داشت یا نداشت، اما دولتی است که خدمات اجتماعی و درمانی در آن یکی از بالاترین نسبتها را در دنیا دارد. امریکا اینطور نیست. در امریکا هنوز مردم خدمات درمانی ندارند. در امریکا شما اگر پول نداشته باشید بیچاره اید، درمانتان نمی کنند. در مصر و ایران و سوریه اینطور نیست، در بخش اعظم کشورهای دنیا اینطور نیست. چین، روسیه و هند اینطور نیستند. می خواهیم بگویم با هر جای دیگر مقایسه اش بکنید دولت کوبا دولتی بوده آمده سر کار و برای مردم آن مملکت خدمات درمانی و بهداشتی در بالاترین سطح در دنیا آورده است. سطح سواد، سطح آموزش و پرورش در کوبا اگر جزء بالاترین کشورهای دنیا نباشد یکی از بالاترین رقمهای دنیا را دارد. تعداد دکترهایی که آنجا درس خوانده اند، تعداد دانش آموختگانی که آنجا هستند، سطح سواد و درجه پایین بیسوادی در کوبا از امریکا هم بالاتر است. میزان باسواد های کوبا از هند و ایران و مصر و اسرائیل نیز بالاتر است. شاید یک جاهایی مثل سوئد از کوبا بالاتر باشد، اما هیچ کشوری مثل کوبا پنجاه سال در محاصره اقتصادی نبوده است.

عراق را دو سه سال محاصره اقتصادی کردند، تصمیمی که در مورد ایران دارند میگیرند و می خواهند آنرا محاصره و تحریم اقتصادی کنند. کوبا را عملاً ۵۰ سال محاصره اقتصادی کردند اما قدم به قدم هم عملاً عقب نشستند. امریکا کوبا را محاصره اقتصادی کرده و نه تنها محاصره اقتصادی بلکه مستقیماً به کوبا حمله نظامی کرده (ماجرای خلیج خوکها). طی ۵۰ سال به قول خودشان ۶۰۰-۷۰۰ بار تلاش کرده اند تا فیدل کاسترو را ترور کنند. برای بوجود آوردن یک چنین دولتی، راستش اگر معیار مقایسه با سایر دولتهای سرمایه داری است، بنظر من فیدل کاسترو دین بزرگی به گردن مردم کوبا یا به گردن مردم شرافتمند دنیا دارد. بعنوان شخص، مستقل از اشتباهاتش، مستقل از کاستی های ماهوی که جنبشش داشته است که در قسمت بعد به آن اشاره می کنیم. ادامه در صفحه ۳۰



جنبش رهایی زن بخشی از کل جنبش آزادی و برابری است که امروز در جامعه ایران جریان دارد. همبستگی و همسرنوشتی این جنبشها از کارخانه تا دانشگاه و تا محلهای کار و زندگی مردم، به امری حیاتی و سرنوشت ساز تبدیل شده است.

در آستانه ۸ مارس امسال، جامعه ما با جدالی نابرابر بین جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی بویژه در دانشگاهها و توسط دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و جمهوری اسلامی با زندانها و شکنجه گاهها و شکنجه گران و دستگاههای دولتی و پلیسی اش دست به گریبان است. ۸ مارس امسال به عنوان حامی و با اعلام همبستگی و همسرنوشتی با دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و خواست آزادی فعالین و رهبران این جنبش و دیگر کارگران زندانی و زندانیان سیاسی به میدان می آید.

این همبستگی و همسرنوشتی، زنان را عملاً گامهای بزرگی در جهت نقی قوانین ضد زن و آپارتاید جنسی، به جلو سوق میدهد.

کارگران جهان، متحد شوید!